
بسم الله الرحمن الرحیم

دنیای نامحدود

(اسرار و عجایبی از عالم غیب)

حسن پورشبانان

«فهرست مطالب»

سرآغاز سخن ۹
هدف نگارش ۱۴
موضوع نگارش..... ۲۳

فصل اول: ارتباط با عالم غیب
ارتباط با برزخیان و ارواح مردگان..... ۲۷
شناخت صحیح ۳۳
ارتباط با موجودات روحی..... ۳۷
عدم ایمان به عالم غیب و تمسخر آن ۴۶

فصل دوم: مدیوم (واسطه)
مقدمه..... ۵۲
استعداد در حیوانات ۵۶
استعداد در انسان (مدیوم)..... ۶۸
انواع مدیوم‌ها..... ۷۹
توبه سلطانی از جن و کرامت حضرت محمد مصطفی (ص)..... ۸۷

فصل سوم: علت‌ها و امراض

دستهٔ اول، امراض جسمی ۹۵
دستهٔ دوم، امراض روحی ۹۵
عوامل پیدایش امراض ۹۶
گروه اول، ابتلا به بیماری در اثر عدم مراقبت صحیح از جسم..... ۹۷
گروه دوم، ابتلا به بیماری در اثر دخالت عوامل خارجی..... ۹۷
گروه سوم، بیماری‌هایی که جنبهٔ آزمایش دارند ۱۰۰
گروه چهارم، ابتلا به بیماری در اثر دخالت ارواح..... ۱۰۰
خانمی در خانوادهٔ جن (عین نامه)..... ۱۰۵
ازدواج دختری از طایفهٔ جن با پسری از انس ۱۲۰
گروه پنجم، امراضی که جنبهٔ مجازات، تنبیه و مکافات دارند ۱۶۱
مکافات مادر شوهری که عروس‌های خود را زجر می‌داد..... ۱۶۲
سزای ادرار نمودن در آب ۱۶۳
جزای آبرو بُردن..... ۱۶۵
مجازات شخصی که به یتیمی ظلم نمود..... ۱۶۷

فصل چهارم: ارواح و طبقات آن

ارواح ملائک یا فرشتگان ۱۷۶
ملائک رحمت ۱۷۹
ملائک محافظ ۱۸۱
ملائک کرام الکاتبین..... ۱۸۱
ملائک حاملین عرش عظیم ۱۸۲
ملائک غضب..... ۱۸۲

فهرست مطالب

مَلک الموت ۱۸۳
خازنان جهنم ۱۸۴
ملائک مقرب ۱۸۴
ملائکی که پیرامون عرش می‌گردند ۱۸۵
ملائک و مأموران دیگر ۱۸۶
ارواح جن (اجنه) ۱۸۷
ملیت‌های جن ۱۹۵
ارواح مسلمین جن ۱۹۶
اجانین اهل کتاب ۱۹۹
ارواح جنیان لامذهب و متعصب و غیرمتمدن (خطرناک‌ترین ارواح) ۲۰۲
شیاطین ۲۰۴
شیطان تا لب گور ۲۰۶
شیاطین و میزگرد با نعلبکی ۲۱۰
مشرکین جن ۲۱۳
عواقب کشتن گربه و غیره ۲۱۵
همزاد ۲۱۸
روح انسان ۲۲۰
روح علوی ۲۲۰
روح حیوانی ۲۲۹
ارواح دیگر ۲۲۹

فصل پنجم: عالم برزخ

تناسخ و عود ارواح ۲۴۲

چگونگی ارتباط با روح انسان..... ۲۴۸
تقاضای یک روح و افشای یک راز ۲۵۰
روح منافقی که چاپلوسی پیامبر را می‌کرد ۲۵۲
سکوت در برابر ناحق، اظهارات یک روح مؤمن ۲۵۴
مجازات به‌خاطر سه تومان..... ۲۵۷

فصل ششم: سروش‌های غیبی
سروش غیبی (۱)..... ۲۶۲
سروشی غیبی (۲) ۲۶۷
حجاب از دیدگاه عالم غیب..... ۲۷۲

ضمائم ۲۷۵

سرآغاز سخن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ که گشایندهٔ درهای بسته است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ که گشایندهٔ درهای رحمت است.

اوست که رحمان است و اوست که رحیم است.

اوست که به مصلحت، در حصر قرار می‌دهد و اوست که به لطف، آزاد می‌کند و اوست که می‌ستاند آنچه را که به بندگان عطا کرده و جز او نیست و جز او نیست.

نیست کسی جز او گشایندهٔ درهای بسته و نیست جز او آگاه از اسرار بندگان.

یا رحمان و یا رحیم.

توکل می‌کنیم و توسل می‌جوییم بر وجود مقدسش و می‌پوییم راهی را که به ریسمان وصلش دست یازیم و می‌آییم تا به درگاهش التجاء آوریم و

عذر گناهان بخواهیم و پیوسته می‌خوانیمش تا پاسخ بشنویم و گوش فرا می‌دهیم تا دریابیم پیامش را و اِبراز کوچکی می‌کنیم تا دریابیم مقام قربش را.

خداوندا! چه بگوییم از خُردی خودمان و از عظمت و بزرگواریت.

خداوندا! درنیافتیم و درک نکردیم جایگاه خود را، غرور و تکبر احاطه‌مان کرده و ما را از عظمتت غافل نموده است.

خداوندا! درنیافتیم که چگونه ثنایت را بگوییم و چگونه ستایشت کنیم و چگونه اِبراز بندگی نماییم.

خداوندا! همواره خواستیم هر آنچه که خود خواستیم و نه آنچه را که تو خواستی. تصور کردیم که می‌دانیم و ندانستیم که هیچ نمی‌دانیم.

خداوندا! این چه غروری است در وجود ما که ولی‌نعمتمان را نمی‌شناسیم.

به نام آرام‌بخش‌ترین، آشناترین، مشهورترین، مقدس‌ترین، منّورترین، محبوب‌ترین، دلنشین‌ترین، عزیزترین، والاترین و اعلاترین نام‌ها که جاودانه است و فقط برازندهٔ خالقی است که در توانایی، عظمت و جلالش فهم، درک، اندیشه و روان ما، مات و متحیر است. نه دوست می‌تواند توصیفش نماید و نه دشمن می‌تواند انکارش کند. به‌نامی که همهٔ زیبایی‌ها را همراه دارد. به‌نامی که سازندهٔ جهان هستی

به آن نام نامیده می‌شود و هیچ‌کس لایق این نام نبوده، نیست و نخواهد بود. به‌نامی که چون به آن می‌اندیشم، هستی در یاد می‌آید، چون می‌شنوم نشاط می‌گیرم، چون می‌خوانم مشتاق می‌گردم و چون اُنس گیرم، آزاد گشته و آرام می‌گیرم. به‌نامی که تسبیح‌کنندگان تسبیحش گویند، ذاکران برخوانندش، عابدان حمدش گویند، عارفان گِردش گردند و عاشقان جمعش شوند، مستش گردند و مدهوش با وصلش شوند.

پروردگارا! بریده باد دستم که به‌سوی تو بر نمی‌دارم و تو را آن‌سان که باید نمی‌خوانم و از تو استجابت دعایم را نمی‌طلبم و نعمت‌های افزون تو را تمنا نمی‌کنم و فردا که در این خاک خُفتم، روز حسرت و ندامت من خواهد بود و هرگز دیگر نتوانم که اجابت تو را به دست آورم و آن زمان است که بر امروزم حسرت می‌خورم و دستم کوتاه است.

پروردگارا! بر من ببخشای گناهم را که بسیار قصور کردم و دست دعا به سویت دراز ننمودم و تو را آنچنان که شایسته‌ای نیایش نکردم، تو به من نعمت عطا نمودی و من شکر آن به‌جا نیاوردم.

پروردگارا! بر من ببخش گناهانم را که بسیار غافل بودم و زرق و برق دنیوی مرا غافل کرد و آنچه که خواستم، همه برای زندگی دنیایم بود؛ من بسیار جاهل بودم و آنچنان که می‌توانستم به‌سوی تو نیامدم و تو را فراموش کردم.

پروردگارا! اگر مرا نبخشایی در روز قیامت چه کنم کـه روسـیاهم؟! به کجا روی آورم که به جز تو فریادرسی نیست.

پروردگـارا! مـی‌دانـم کـه غفلـت از مـن اسـت و بزرگـواری از تـو. بزرگواری بنما و غفلتم را بر من ببخشای و توفیقم عنایت بفرما که تـو را آنچنان که شایستهٔ تو است، بخوانم و آنچنان که شایستهٔ خداوندیت است، عبادت کنم.

تسبیح و ثنا خداوندی را سزد که انسان را از خاک، جن را از نـار و ملائک را از نور آفرید. عظمت و کبریایی‌اش را می‌سـتاییم کـه فـوق تصور است و قدرت لایزالش را تحسین می‌کنـیم کـه در آسـمان‌ها و زمین، کوه‌ها و دریاها و خلقت همهٔ موجودات ذی‌شعور و بی‌شـعور، متجلی است. او را می‌پرستیم که خالق است و جهان هستی را صانع. امرش را اطاعت می‌کنیم چراکه واجب است و نافذ و هیچ‌کـس را از مُلک وجود و حیطهٔ قدرتش که محیط بر کل جهان آفرینش است، راهِ گریزی نیست.

بـر یکتـایی‌اش، هـم‌آوای ابـراهیم خلیـل شـهادت مـی‌دهـیم کـه، «اَشهدُ انْ لا اِلهَ الا الله» حـق اسـت و از حجـم تقصـیرات بنـدگی در مقابل رحمت‌هایش پوزش می‌خواهیم که «خَیرُ الْغَافِرِین» است.

بر افعال و نیات، او را شاهد می‌دانیم که «خَیرُ الْشاهِدین» و عالِم به تـراوش افکـار در سـلول‌های مغـز موجـودات، حتـی موجـودات

کوچک‌تر از مورچگان است.

با این شناخت بر او توکل می‌کنیم که «نِعْمَ الْوَکِیل» است و «نِعْمَ الْنَصیر» و ما را کفایت می‌کند.

«مؤلف»

هدف نگارش

انسان همواره در طول زندگی خود، نظاره‌گر فعل و انفعالات، تغییر و تبدیل‌ها و کنش و واکنش‌های زیادی بوده است که در برخی از آنها خود نیز به نوعی سهیم می‌باشد. حال یا به شکل علت دخالت دارد و یا به‌صورت معلول. در هر صورت پیرامون کلیهٔ تحولات، عقل، آدمی را به اندیشیدن و پویایی حکم می‌کند و در این راستا هیچ محدودیت و مرزی نمی‌شناسد. **پایین‌ترین مرتبهٔ تفکر و تفحص، آن است که بر آمدن و رفتن خود نگاهی بیفکنیم. چون بر آمد و رفت نظر کنیم و راه را بنگریم، نظاره بر راه موجب شناخت می‌شود و این شناختِ صحیح به ما قدرت انتخاب می‌دهد که «به کجا و به کدامین راه؟»**. برای مثال آب تبخیر می‌گردد، بخار حاصل بالا می‌رود، اجتماع ذرات بخار آب، ابرها را به وجود می‌آورند. باد

ایجاد حرکت می‌کند و ابرها را از مکانی به مکان دیگر منتقل می سازد. برخورد ابرها، رعدوبرق می‌آفرینند و تراکم ابرها باعث نزول باران می‌گردد. باران می‌بارد و موجب تبدیل مواد معدنی به نبات، نبات به حیوان، حیوان به انسان و انسان به...؟ می‌گردد.

از جمادی مُردم و نامی شدم　　وز نما مُردم به حیوان برزدم
مُردم از حیوانی و آدم شدم　　پس چه ترسم کی ز مُردن کم شدم[1]

اینک این سؤال مطرح است که انسان چه می‌شود؟ آیا خاک می‌گردد یا به موجودی عالی‌تر تبدیل می‌شود؟ پاسخ این سؤال، کم و بیش در بطن مطالب و توضیحاتی است که در ادامه ذکر خواهد شد.

در مجموع، هر انسانی این اصل را پذیرفته است که روزی، دیگر قدرت ادامهٔ حیات نخواهد داشت و قهراً چشم از این جهان فرو خواهد بست «**کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ**... هرکسی طعم مرگ را می‌چشد... . سورهٔ انبیاء آیهٔ ۳۵». «**أَینَما تَکونُوا یدْرِککمُ الْمَوْتُ وَ لَوْکنْتُمْ فی بُرُوجٍ مُشَیّدَه**... هر کجا باشید مرگ شما را در می‌یابد، هر چند در برج‌های محکم و استوار باشید.... سورهٔ نساء آیهٔ ۷۸».

علاوه بر این باور، هرکسی شاهد و ناظر مرگ و میر انسان‌های

۱- مولانا.

دیگر و مخلوقات زنده و صاحب روح در پیرامون خویش می‌باشد. در بین انسان‌های گذشته و حال تعدادی بر این عقیده می‌باشند که مرگ، پایان ماجرایی به‌نام زندگی است و برای انسان فنا و نابودی محض به‌همراه خواهد داشت. بنابراین با چنین فرضیه‌ای سرانجام و عاقبتِ انسان‌های عادل و ظالم، شرور و نجیب، مطیع و سرکش، مصلح و مجرم و... همگی یکسان خواهد بود. چون همه با فرورفتن در کام مرگ، محو و نابود می‌شوند و دیگر نشان و اثری از آمد و رفت و بود و نبودشان در سیمای جهانِ لایتناهی و عرصهٔ عالم باقی نخواهد ماند و کلاً به عدم می‌پیوندند. طبعاً دور از باور نخواهد بود اگر پیشگویی کنیم تعدادی از نسل‌های آینده نیز ممکن است بر این عقیده باشند.

گروه دیگری از انسان‌ها کسانی هستند که به آفریدگار جهان و روز موعود ایمان دارند و عقیدهٔ ایشان مخالف گروه قبلی است. این عده مرگ را پایان یک جریان و منتهی‌الیه آفرینش انسان نمی‌دانند، بلکه مرگ را پایان زندگی موقت دنیای مادی و حیوانی بر روی این کرهٔ خاکی و شروع حیاتی جاویدان می‌دانند که توأم با آسایش و لذائذ وصف‌ناپذیر یا حقارت و عقوبت‌های سخت و کم‌نظیر است، که جملگی نشأت گرفته از چگونه زیستن شخص در طول زندگی موقت دنیای مادی بوده است

«**كلُّ نَفْسٍ بِماكسَبَت رَهينَةٌ**. هرکس آنچه را در این دنیا کِشته است در آن دنیا درو می‌کند. سورهٔ مدثر آیهٔ ۳۸».

مـزرع سـبـز فـلک دیـدم و داس مـه نـو
یـادم از کِشتهٔ خویـش آمد و هنگام درو[۱]

اینان بر این اعتقادند که گرچه با مـرگ، تحـرک و تعقـل از آدمـی سَلب می‌گردد، جسم آغاز بـه گندیـدن می‌کنـد و ترکیـب پیچیـده و موزونش متلاشی می‌شود، در طی ایـام مـی‌پوسـد و نهایتـاً اثـری از او برجا نمی‌ماند و یا اینکه آن را در آیینی می‌سوزانند و خاکسـترش را بربـاد مـی دهند؛ اما در هر حال عـاملی کـه بـه جسـم حیـات، تحـرک، شـعور، ادراک، عاطفه و احساس می‌بخشـد، نیـروی مرمـوز و شـگفت‌آوری به‌نام «روح» است که فنا شـدنی نیسـت، همـان چیـزی کـه خداونـد تبارک و تعالی پیرامونش می‌فرماینـد: «**فَـإِذا سَـوَّيتُهُ وَ نَفَخْـتُ فيـهِ مِـنْ رُوحي فَقَعُوا لَهُ ساجِدينَ**. آنگاه که آدم را شکل دادیـم از روح خـود در او دمیدیم، پس برای او سجده کنان بیفتید. سورهٔ ص آیهٔ ۷۲ و سورهٔ حجر آیهٔ ۲۹» و یا می‌فرمایند: «**فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواهـا**. پـس بـر آن روح، شر و خیر را الهام کردیم. سورهٔ شمس آیهٔ ۸». همچنین مطالب جامع دیگری که جملگی حکایت از اهمیت، قدرت و بقاء روح دارد

۱- دیوان اشعار حافظ.

و انسان بدون آن، گِل و لای فعل و انفعال یافته‌ای بیش نیست و با مرگِ جسمِ حیوانی و پوسیدن یا سوختن آن، روح از بین نخواهد رفت.

جملهٔ دیگر بمیرم از بَشر تا بر آرم از ملائک پَر و سَر
بار دیگر از مَلک قربان شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم[1]

آری، روح، کالبد آدمی را همچون مَرکبی موقت در اختیار می‌گیرد و پس از انجام رسالت خود، آن را رها می‌سازد و به جایی به‌نام «برزخ» که از قبل برای او تعیین شده است، می‌رود «...وَمِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یوْم یبْعَثُونَ. پس از مرگ و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند. سورهٔ مؤمنون آیهٔ ۱۰۰» و «النّارُ یعْرَضُونَ عَلَیها غُدُوًّا وَ عَشِیا وَ یوْمَ تَقُومُ السّاعَهُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذابِ. اینک هر صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند و روزی که رستاخیز بر پا شود، می‌فرماید فرعونیان را در سخت‌ترین عذاب‌ها وارد کنید. سورهٔ غافر آیهٔ ۴۶».

ارواح تا آن روزِ بزرگ در برزخ می‌مانند و در آنجا آنها را مراتب و درجاتی است که ناشی از اعمالشان در جهان مادی می‌باشد که همراه با عذاب یا رحمت است و از هنگام قبض روح توسط اعوان

۱- مولانا.

حضرت عزرائیل(ص) شروع می‌شود. «وَ لَوْ تَرى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذينَ كَفَرُوا الْمَلائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذابَ الْحَريقِ. و اگر ببینی آنگاه که فرشتگان جان کافران را می‌ستانند بر چهره و پشت آنان می‌زنند و گویند عذاب سوزان را بچشید. سورهٔ انفال آیهٔ ۵۰» و «الَّذينَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی‌که پاکند می‌ستانند و به آنان می‌گویند درود بر شما باد به پاداش آنچه انجام می‌دادید به بهشت درآیید. سورهٔ نحل آیهٔ ۳۲».

هرچند آنچه که گفته شد بر خلاف میل باطنی منکران خداوند و قیامت است، اما واقعیت‌هایی است که انسان‌های بسیاری به آن معتقدند. از آنجایی که انسان‌های جستجوگر همواره به دنبال کشف ناشناخته‌ها بوده‌اند، در زمینهٔ دستیابی به ماهیت اسرارآمیز روح نیز ساکت ننشسته‌اند. کتاب‌های زیادی از سوی فضلا و دانشمندان مسلمان و همچنین محققین و پژوهشگران مغرب زمین نگاشته شده است که حاوی مطالب بسیار ارزنده‌ای می‌باشند. در این راستا حتی نویسندگان بزرگی چون آلن کاردک[1] و ویکتور هوگو[2] نیز علاقهٔ

۱- آلن کاردک (Allan Kardec) آموزگار فرانسوی (۱۸۰۴ - ۱۸۶۹م) که به‌عنوان پدر علوم روحی جدید، شناخته می‌شود.

۲- ویکتور ماری هوگو (Victor Marie Hugo) شاعر، داستان‌نویس و نمایشنامه‌نویس پیرو سبک

شدید خود را اِبراز داشته‌اند، تا جایی که آلن کاردک با تلاش مداوم خود به اطلاعات وسیعی دست یافت. ایشان مجموعهٔ دیده‌ها، شنیده‌ها و برداشت‌های خود را در پنج جلد کتاب به‌نام‌های «تکوین جهان، عالم بالا و دوزخ، رابطه‌های روحی، فلسفهٔ احضار روح و کتاب ارواح» تدوین نمود.

البته دامنهٔ فعالیت و پیگیری‌های سایرین نیز تا آنجایی گسترش یافت که در سال ۱۹۰۰ میلادی جمعیتی از عارفان، روح شناسان جهان، پزشکان، روحانیون، قضات و مرتاضین با ملیت‌های مختلف در مجمعی پس از بررسی‌های مفصل در طول چند جلسه به اتفاق، عقیدهٔ خود را پیرامون موارد زیر اعلام نمودند:

- یقین و اعتراف به‌وجود خالق همهٔ کائنات که سر منشأ و مبدأ و اختیاردار جهان هستی است و همه چیز را از عدم به هستی آورده است.
- یقین و اعتقاد به وجود روح و بقای آن پس از مرگ.
- تکامل ارواح با دور شدن و فاصله گرفتن از پلیدی‌ها و ناپاکی‌ها.

رومانتیسم فرانسوی بود. او به‌عنوان یکی از بهترین نویسندگان فرانسوی شهرت جهانی دارد. از برجسته‌ترین آثار او« بینوایان، گوژپشت نتردام و مردی که می‌خندد»، است.

هدف نگارش

- امکان برقراری ارتباط و گفتگو با ارواح مردگان.[1]

خلاصه اینکه به واسطهٔ عظمت و جاذبهٔ موضوع، نباید از این همه وقت و زمان که دانشمندان صرف مطالعه پیرامون روح و چگونگی ارتباط با آن نموده‌اند و یا همت به تدوین و نشر جزوات و کتاب‌هایی در این زمینه گمارده‌اند، تعجب کرد. به گفتهٔ آقای دوکلو، رئیس انستیتو پاستور پاریس: «عالم ارواح اسرارآمیزتر و جالب‌تر از آن است که درباره‌اش تصور و تجسم می‌کنیم و باید برای پی بردن بیشتر به این اسرار بکوشیم تا به اطلاعات جامع‌تری دست یابیم که بدون شک در سعادت بشری بی نتیجه نخواهد بود».

لازم به ذکر است که در این کتاب، «عالم ارواح» به موجودات روحی، همچون: ملائک، جن و ارواح انسان‌های در برزخ اطلاق می‌گردد.

۱- درس‌هایی از مکتب اسلام «روانشناسی اسلامی و بررسی حوادث مربوط به روح»، حسین حقانی زنجانی. ۱۳۸۰. سال ۴۱. شماره ۵.

موضوع نگارش

مدت‌ها بود که عالم غیب، ارواح انسان‌ها و عالم اجنه، فکر مرا سخت به خود مشغول ساخته بود. با توجه به فرمایش حق تعالی که فرموده‌اند: ایمان به عالم غیب، اساس تدین و تقوا است. «ذَلِکَ الْکتَابُ لاَرَیبَ فِیهِ هُدًی لِّلْمُتَّقِینَ. اَلَّذِینَ یؤْمِنُونَ بِالْغَیبِ وَیقِیمُونَ الصَّلاَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ ینفِقُونَ. این کتابی است که در آن هیچ تردیدی وجود ندارد و هدایت‌گر است برای تقواپیشگان همان‌هایی که به عالم غیب ایمان دارند و نماز به پا می‌دارند و از آنچه روزیشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند. سورهٔ بقره آیات ۲ و ۳».

اما هنوز هم مُردد بودم که آیا این اعتقادِ من، سطحی می‌باشد و یا از روی یقین و باور است؟

بالاخره با خود گفتم چه اشکالی دارد، اگر تردیدی هم وجود

داشته باشد باید به یقین مبدل گردد. مگر حضرت ابراهیم خلیل(ص) نبود که به محضر رب العالمین عرض کرد «**وَإِذْقَالَ إِبْـرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنـی كيفَ تُحْی الْمَوْتی قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلی وَلَكن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبـی قَـالَ فَخُـذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُـرْهُنَّ إِلَيک ثُمَّ اجْعَلْ عَلـی كـلُ جَبَـلٍ مِّـنْهُنَّ جُـزْءً اثُـمَّ ادْعُهُنَّ يأْتِينَک سَعْيا وَاعْلَمْ أَنَّ اللهَ عَزِيـزٌحَكيمٌ**. بارالها به من بنما که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد. خداوند فرمودند: آیا باور نداری؟ ابراهیم عرض کرد: آری، باور دارم، لیکن مشتاقم تا با مشاهدهٔ آن قلبم آرام گیرد ... . سورهٔ بقره آیهٔ ۲۶۰». همان‌گونه که می‌دانید خداوند سمیع به درخواست حضرت ابراهیم(ص) پاسخ فرمودند و به ایشان دستور دادند تا چهار مرغ از انواع مختلف بگیرد، آنها را بکشد و گوشتشان را به‌هم در آمیزد و از این مخلوط قسمت‌هایی بر سَر کوه‌های اطراف گذارد. آنگاه مرغان را آواز دهد. ابراهیم صدیق چنین کرد و چون مرغان را بخواند، چهار مرغ شتابان به‌سویش پرواز کردند و بدین‌گونه قلبش را مطمئن و یقینش را کامل نمود.

فصل اول: ارتباط با عالم غیب

ارتباط با برزخیان و ارواح مردگان

با انگیزهٔ مطرح شده در مبحث قبل در رابطه با عالم غیب بود که سعی کردم کتاب‌هایی را در این زمینه، مطالعه نمایم. هرچه پیش می‌رفتم، مشتاق‌تر می‌شدم؛ خصوصاً آشنایی با زندگی عارفان، کرامات بزرگان، علم اشراق، تعریف‌های جالب و شگفت‌آوری که از زبان دیگران شنیده و یا روایاتی که در کتب اسلامی از ائمهٔ اطهار خوانده بودم و مواهب دیگر، موجب کشش بیشتر من به‌سوی مسائل عالم غیب گردید. تا جایی که در رابطه با حیطهٔ عمل مرتاض‌ها، افعال شعبده بازان، انعکاس عمل جادوگران، هیپنوتیزم، تله‌پاتی، استخراج جداول و علم اعداد مطالعاتی سطحی و گذرا نمودم؛ اما همچنان هدف برایم، همچون سرابی می‌نمود. برای دست یافتن به این مهم و ارضای میل درونی‌ام به‌عنوان مثال همین که اطلاع می‌یافتم

در نقطه‌ای کسی از طریق آینه با ارواح ارتباط برقرار می‌سازد، شاید بارها مراجعه می‌کردم تا موفق شوم شخص مورد نظر را ملاقات کنم، که البته آن هم نمی‌توانست آتش درون مرا فروبنشاند. موضوع فوق‌الذکر مدت پانزده سال فکر مرا به خود معطوف کرده بود. به قول مرحوم محمد تقی فلسفی در کتاب «معاد از نظر روح و جسم»[1] که می‌فرماید: «با اینکه از نظر دینی ارتباط با ارواح گذشتگان را در بیداری ممکن می‌دانم (و خیلی مایلم وسیله‌ای به‌دست آید تا با روح شیخ طوسی و شیخ صدوق مرتبط شوم) ولی به نظر می‌رسد کسانی که مسألهٔ ارتباط با ارواح را آنقدر بی‌ارزش ساخته‌اند و مدعی هستند به‌وسیلهٔ میزِ چرخانی با جهان بعد از مرگ مرتبط می‌شوند، همانند کسانی هستند که می‌خواهند با فال نخود و قهوه به غیب این عالم واقف شوند و یا مردم را به سرنوشتی که در پیش دارند، متوجه نمایند و از فردای نیامده خبر دهند».

آری، نه با میزگرد می‌شود با عالم برزخ و ارواح گذشتگان تماس گرفت و نه از طریق رمالی، طاس‌نشینی و طالع‌بینی می‌توان مقدرات آینده را شناخت.

لازم به ذکر است که تفاوت فاحشی است بین تسخیر، احضار،

۱- صفحه ۲۲۱.

مرتاضی، جادوگری و سحر از یک سو و ارتباط با روح برزخیان یا ملائک و جنیان از سوی دیگر.

«قالَ مُوسی أَتَقُولُونَ لِلْحَقّ لَمّا جاءَکمْ أَسِحْرٌ هذا وَ لا یفْلِحُ السّاحِرُونَ. موسی گفت: آیا وقتی حق به‌سوی شما آمد، چنین می گویید؟! آیا این سحر است؟! و حال آنکه ساحران هرگز رستگار نمی‌شوند! سورهٔ یونس آیهٔ ۷۷» و «وَ أَلْق ما فی یمینِک تَلْقَفْ ما صَنَعُوا إِنَّما صَنَعُوا کیدُ ساحِرٍ وَ لا یفْلِحُ السّاحِرُ حَیثُ أَتی. و آنچه در دست راست داری بیفکن، تمام آنچه را ساخته‌اند می‌بلعد، در حقیقت آنچه ساخته‌اند افسونِ جادوگر است و جادوگر هر جا برود رستگار نخواهد شد. سورهٔ طه آیهٔ ۶۹» و «وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطینُ عَلی مُلْک سُلَیمانَ وَ ما کفَرَ سُلَیمانُ وَ لکنَّ الشَّیاطینَ کفَرُوا یعَلِّمُونَ النّاسَ السِّحْرَ وَ ما أُنْزِلَ عَلَی الْمَلَکینِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ وَ ما یعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتّی یقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَکفُرْ فَیتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما یفَرِّقُونَ بِهِ بَینَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ ما هُمْ بِضارِّینَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ وَ یتَعَلَّمُونَ ما یضُرُّهُمْ وَ لا ینْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ خَلاقٍ وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ کانُوا یعْلَمُونَ. و از آنچه شیاطین در سلطنت سلیمان بر مردم می‌خواندند، پیروی کردند. سلیمان هرگز دست به سحر نیالود و کافر نگشت، ولی شیاطین کفر ورزیدند و به مردم سحر می‌آموختند و از آنچه بر دو فرشتهٔ بابل، هاروت و ماروت نازل شد، پیروی کردند. آن

دو فرشته، راه سحر کردن را برای آشنایی با طرز ابطال آن به مردم یاد می‌دادند. و به هیچ‌کس چیزی یاد نمی‌دادند مگر آنکه از پیش به او می‌گفتند: ما وسیلهٔ آزمایش هستیم و کافر مشو و از این تعالیم سوء استفاده مکن! ولی آنها از آن دو فرشته، مطالبی را می‌آموختند که بتوانند به‌وسیلهٔ آن میان زن و شوهر جدایی بیفکنند. ولی هیچ‌گاه نمی‌توانند بدون اجازهٔ خداوند، به انسانی زیان برسانند. مردم قسمت‌هایی را فرا می‌گرفتند که به آنها زیان می‌رسانید و نفعی نمی‌داد و مسلماً می‌دانستند هرکسی خریدار این‌گونه متاع باشد، در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت و چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن فروختند اگر می‌دانستند! سورهٔ بقره آیهٔ ۱۰۲».

از نظر دینی ارتباط با ارواح، از سال‌های قبل مطرح بوده است، در منابع اسلامی گاهی به‌صورت محدود، بعضی از انبیاء و ائمهٔ طاهرین در بیداری با ارواح گذشتگان مرتبط شده و با آنها سخن گفته‌اند، گاهی این ارتباط برای افرادِ خاص مانند سلمان فارسی نیز دست داده و در حال بیداری با روح مُرده سخن گفته است.[۱]

اما ارتباطِ بندگان مؤمن و متقی با ارواح موجودات روحی چون

۱- کتاب «معاد از نظر روح و جسم» نوشتهٔ مرحوم محمد تقی فلسفی. نشر معارف اسلامی، ۱۳۶۰. صفحهٔ ۳۱۴ و ۳۱۶.

ملائک، جن و برزخیان، امتیازات، مواهب و عطایایی است از طرف خداوند متعال که: «...وَ اللّهُ یخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یشاءُ... . خداوند هر که را که بخواهد به رحمت خاص خود بهره‌مند می‌گرداند. سورهٔ بقره آیهٔ ۱۰۵».

بالاخره با یاری خداوند تبارک و تعالی، بخت یار شد و با تلاش فراوان، اطلاعات جامع و حقایقی پیرامون عالم غیب جمع‌آوری کردم. لذا وظیفهٔ خود دانستم حتی‌المقدور، پاره‌ای از یافته‌ها و مشاهداتم را بدون کمترین دخل و تصرفی برای مشتاقان و علاقه‌مندان بیان کنم. پیام‌هایی که حاوی مطالبی پیرامون ثمرهٔ ظلم، غیبت، شهادت‌های ناحق و... از قول ارواح غیبی و یا ارواح گذشتگانی که در عالم برزخ می‌باشند و قبلاً در بین زنده‌ها می‌زیسته‌اند، ارواح انسان‌هایی که به نوعی در آبادانی این کرهٔ خاکی سهیم بوده‌اند و روزی قهراً از جاذبه‌های دنیا بُریده، سرد و بی‌اختیار بر دوش دیگر افراد به قبرستان حمل و به دست عزیزان خویش به گودال گور سپرده شده‌اند.

باشد که به لطف خالق منان از این گذرگاه، دریچه و افق روشنی به رویمان گشوده شود تا طعم بندگی، عبادت خالص، خدمتگزاری و محبت و دوستی را بچشیم و حتی‌الامکان هدف از خلقت خویش را

دریابیم. **مُسَلَّم است در این رابطه هیچ گونه انگیزهٔ مادی وجود نداشته و صرفاً طالب رضایت حضرت سبحان بوده و هستم.**

اگر پیش از اینکه من هم از نزدیک با این واقعیت‌ها آشنا شوم، چنین مطالبی را در کتابی می‌خواندم و یا کسی برایم نقل می‌کرد، بدون شک شگفت زده می‌شدم و اگر همهٔ آنها را مردود نمی‌دانستم، حداقل مقداری از آنها را خرافی می‌پنداشتم و شاید مانند بعضی‌ها می‌گفتم احتمالاً طبیعت در این موردِ به‌خصوص اشتباه کرده است. بعید نیست این نوع نگرش برای شما خوانندهٔ عزیز نیز پیش آید و قبول مطالب آن ثقیل باشد. ولی آنچه که بیان می‌شود حقایقی است که سال‌ها شخصاً و با پیگیری، تحقیق و تفحص دریافته‌ام.

به‌عنوان یک اصل فراموش نکنیم که: عدم آگاهی از یک موضوع و یا مطلب، دلیل بطلان و یا نفی آن نمی‌باشد.

در این کتاب اشاراتی نیز به طبقات مختلف ارواح ملائک، جنیان، دخالت‌های مجاز و غیرمجاز ارواحِ اجنه در زندگی انسان‌ها، علاقه و دشمنی آنها با انسان و... شده که امید است مورد توجه خوانندگان گرامی قرار گیرد.

شناخت صحیح

عدم آگاهی از یک موضوع و یا مطلب، دلیل بطلان و یا نفی آن نخواهد بود و این یک اصل می‌باشد «...**هَلْ یسْتَوِی الَّذینَ یعْلَمُونَ وَ الَّذینَ لا یعْلَمُونَ**... . ...آیا آنان که می‌دانند و آنان که نمی‌دانند، برابرند؟... سورهٔ زمر آیهٔ ۹».

بنابراین اگر بدون مطالعه و کسب اطلاعات کافی در زمینه‌ای، نسبت به صحت و سُقم آن تردید داشتیم و موردی از آن برایمان تازگی داشت و یا با میزان دانش ما تطابق نداشت و آن را باور نداشتیم، این عدم سنخیت نمی‌تواند موجب رد و نفی آن موضوع بشود. در زمانی‌که وجود تحرک، کشش و پتانسیل در هستهٔ اتم که کوچک‌ترین ذرهٔ یک جسم می‌باشد، به اثبات رسیده است. در عصری که با استفاده از امواج، ارسال تصاویر از کرات دور دست مقدور و امواج لیزری به نحو مطلوبی به خدمت گرفته می‌شوند و بالاخره قرنی که تبدیل ماده به انرژی و نور و همچنین به کارگیری نور و انرژی در فعل و انفعالات و تغییر و تبدیلات تحقق پیدا کرده و دانشمندان در پی دست یافتن به دانشی هستند که بتوانند انرژی را به ماده تبدیل کنند، راه برای اکثر مباحث علمی مربوط به مسألهٔ روح و دنیای مخلوقات غیبی هموار است. البته نباید تصور کنیم همهٔ مواردی که تاکنون پیرامون مسائل روح و عالم ارواح (ملائک، جنیان و ارواح

برزخیان) که در کتب، نشریات و مقالات گوناگون بیان گردیده، کامل و جامع می‌باشد. بلکه ابعاد وسیع مأموریت و ماهیت موجودات روحی و عوامل جانبی آن و عالم ارواح تحقیق بیشتر را می‌طلبد و نباید به همین اندازه مطالعه و بررسی بسنده کرد و یا با این منطق که هرگز به‌جایی نخواهیم رسید، دست از پژوهش و تفحص برداشت. **مطالعه و کنکاش از طریق معرفت صحیح و روشن هیچ‌گاه بدون فایده نخواهد بود**. امید می‌رود مسلمین جهان از طریق مطالعهٔ آثار غنی و پُر بار علمای بزرگ اسلامی و حصول اطلاع از کرامت و بهره‌های خدادادی آنان، به شگفتی‌های نیروی روح، پی برده و گامی جدید در جهت شناخت، معرفی و نهایتاً به‌کار گرفتن درست و به موقع آن نیروها در رفع معضلات انسان‌های کرهٔ خاکی بردارند.

متأسفانه دانسته‌های ما نسبت به مجهولات و نادانسته‌هایمان، بسیار کم است. به فرمایش رب العالمین «... وَ لا یحیطُونَ بِشَیءٍ مِنْ عِلْمِهِ إلاّ بِماشاءَ... . کسی را یارای احاطه و دست یافتن به مقدار حتی اندکی از دانش و علم خداوند نمی‌باشد، مگر آنچه و آن اندازه که خداوند حکیم بخواهند و اراده فرمایند. سورهٔ بقره آیهٔ ۲۵۵».

آری، در نزد پروردگار علوم بی‌شماری است و چون حضرتش اراده بفرمایند، هرکه را که بخواهند طعم رحمت خویش می‌چشانند و آن‌کس را که شایسته ببینند، به نعمت خویش متنعم می‌گردانند،

همچون آصف ابن برخیاها، ابوسعید ابوالخیرها، ابن‌سیرین‌ها و شیخ بهایی‌ها. به گفتهٔ شهید مطهری، هستند در گوشه و کنار جامعه افرادِ گمنامی که بهره و کراماتی دارند، باید به سراغشان رفت و از آگاهی و موهبت‌هایی که از سوی پروردگار عالم نصیبشان گشته است به نحو نیکو بهره گرفت.

معرفی و نشر اطلاعات در زمینهٔ مسائل ذکر شده اعم از آگاهی به نعمت‌های ویژه، کرامات و موهبت‌های الهی و یا رابطه با ارواح (ملائک، جنیان و ارواح برزخیان) و خبردار شدن از موقعیت نیکوکاران، پرهیزکاران، قاتلان و فرعون‌ها در عالم برزخ، راه‌گشای خوبی است برای آنان که روز رستاخیز و حسابرسی در عالم آخرت را با شک و تردید می‌نگرند و در سایهٔ چنین بینشی دست به هر جنایتی می‌زنند. یا کسانی که به تناسخ روح معتقدند و نیز همهٔ کسانی که هنوز باورشان نشده است که این جهان با عظمت و نظام حیرت انگیز را عبث و بیهوده نیافریده‌اند «وَما خَلَقْنَا السَّماءَ وَالْأَرْضَ وَ ما بَینَهُما باطِلاً ذلِک ظَنُّ الَّذینَ کفَرُوا فَوَیلٌ لِلَّذینَ کفَرُوا مِنَ النَّارِ. ما این آسمان و زمین و آنچه را که میان آن‌هاست بیهوده نیافریدیم. این گمان کسانی است که کافر شدند. پس وای بر کافران از آتش دوزخ! سورهٔ ص آیهٔ ۲۷».

جای بسی تعجب است، وقتی کوچک‌ترین حادثه‌ای در دور

افتاده‌ترین روستاهای یک کشور اروپایی یا غیرمسلمان دیگری به وقوع می‌پیوندد که اعجابی در آن مشاهده می‌شود، فوراً گروه‌های تحقیق و بررسی تشکیل می‌شوند، تحقیقات خود را انجام می‌دهند و هرگونه نتیجه‌گیری و برداشت خود را از موضوع در میزگردی عنوان می‌کنند و به تجزیه و تحلیل می‌پردازند و ماحصل بحث و تبادل نظرها به مجلات و روزنامه‌ها کشانده می‌شود، سپس رسالاتی می‌نگارند و به‌صورت یک یا چند اصل ثبت می‌گردد. **اما متأسفانه در جوامع ما مسلمانان که در سایهٔ ایمان و اعتقاد و تابش انوار رحمت دین مبین اسلام، انواع بهره‌ها و کرامت‌های خدایی نصیب گردیده است، از کنار آنها بسیار ساده گذشته و شاید هم به همان دلیلی که در ابتدای این مبحث به آن اشاره شد، بیشتر سعی در نفی و رد آنها می‌کنیم تا استفاده و بکارگیری از آنها.** چه خوب بود آنان که از نظر مادی و معنوی دستی باز دارند، همتی به خرج می‌دادند و کانونی را تأسیس می‌نمودند و با دعوت از چهره‌های ناشناخته‌ای که از امتیازی برخوردارند، نیروهای گوناگون را متمرکز می‌نمودند. چنین کانونی مسلماً می‌توانست در ابعاد مختلف، منشأ خدمات ارزنده‌ای باشد.

لازم به ذکر است با تلاش دانشمندان، بعضی مسائل روح و ارتباط

با عالم ارواح از نظر علمی حل شده و به همت و زحمات شبانه‌روزی آنها گام‌های بلندی در این رابطه برداشته شده است و همچنین اطلاعات تازه‌ای را در اختیار پژوهشگران و علاقه‌مندان قرار داده‌اند.

ارتباط با موجودات روحی

تا بدین جا دانسته‌های من در سطح تئوری و مطالب مسطور تعدادی از کتاب‌های نگاشته شده در زمینهٔ روح (ملائک، جنیان و ارواح برزخیان) بود. اما اطلاع از چگونگی ارتباط با ارواح در آکادمی و انجمن‌های روح‌شناسی و جلسات ارتباط هنوز برایم جالب بود. بنابراین یکی از دوستان، چون علاقهٔ مرا پیرامون مسائل روح بیش از حدِ معمول یافت، شرحی را پیرامون شخصی که از طریق مخلوقات روحی(ملائک و جنیان) بیماران صعب العلاج را معالجه می‌نمود، برایم (آن‌گونه که در ادامه خواهد آمد) نقل کرد.

ممکن است اظهارات بیان شده در خصوص مشاهدات و اظهارات راوی برای شما خواننده گرامی قابل قبول نبوده یا سؤال‌برانگیز باشد. این ناباوری دور از انتظار نیست و این حق هر کسی است که اگر از نزدیک شاهد این رویدادها نبوده است با تردید به آن بنگرد.

تصمیم گرفته شد، در زمان مناسب با شخصی که دارای این امتیاز

بود، ملاقات شود و انشاءالله مشاهدات خود را در کتاب دیگری به محضر خوانندگان عزیز عرضه خواهم نمود.

از جمله مطالبی را که راوی در زمینهٔ بیماران نقل نمود این بود که،[1] ابتدا شخص ارتباط گیرنده از مریض منظور نظر، پرسید که آیا برای بیماری خود به طبیب و متخصص مراجعه نموده‌اید؟ و بیمار جواب داد: به چند پزشک متخصص مراجعه کردم و هیچ‌گونه بهبودی حاصل نگشته و اکنون نزد شما آمده‌ام تا از طریق ارتباطات شما با عالم غیب، شفای خود را از خداوند متعال طلب نمایم.

۱- مستندات شرعی و علمی، پیرامون مطالب عنوان شده شامل:

الف- «کتاب تا کرانه‌های عالم اثیری نوشتهٔ آرنر فندلای، ترجمهٔ استاد زین العابدین کاظمی خلخالی. نشر دنیای کتاب، چاپ دوم ۱۳۷۰».

ب- «کتاب حقیقت روح نوشتهٔ احمد زمردیان. نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دهم ۱۳۸۴. صفحهٔ ۳۳۴».

ج- «مجلهٔ علمی- پژوهشی معرفت ادیان(علوم انسانی) چاپ پاییز ۹۲، مقالهٔ جن از منظر ادیان ابراهیمی. نوشتهٔ دکتر محمد جعفری هرندی، استادیار موسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)».

د- «کتاب اسراری از جهان ارواح نوشتهٔ علی جمالی تنگستانی».

هـ- «پایگاه اطلاع‌رسانی مقام معظم رهبری، استفتائات، شمارهٔ ۱۲۳۳. مراجعهٔ مؤمنین به بعضی از کسانی که از طریق تسخیر ارواح و جن اقدام به معالجه می کنند، با توجه به اینکه یقین دارند که آنها فقط کار خیر انجام می‌دهند چه حکمی دارد؟ جواب: این کار فی نفسه اشکال ندارد، مشروط بر اینکه از راه‌هایی که شرعاً حلال هستند، اقدام شود».

و- «کتاب گفتگو با مُردگان نوشتهٔ شِودِز موند، ترجمهٔ استاد زین العابدین کاظمی خلخالی. نشر دنیای کتاب، چاپ پنجم ۱۳۷۳».

سپس نامبرده با ذکر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و فرستادن درود بر پیامبر گرامی اسلام و ائمهٔ اطهار از جن یا مَلکی که **به اذن خداوند** مأموریت برقراری ارتباط با ایشان را داشت، دعوت نمود و شرح بیماری مراجعه کننده را بیان داشت و از ایشان درخواست کرد که برای بیمارِ مد نظر به درگاه خداوند متعال دعا و شفای وی را از خداوند مسألت نماید. سپس خطاب به بیمار گفت: «از زمان بهبودی، بیست روز فرصت دارید تا با مراجعه به این مکان به درگاه خداوند عزیز، مراتب شکرگزاری را به‌جای آورید».

به نقل از راوی: مریض بعدی، جوانی بود که ناراحتی خود را چنین عنوان کرد. «مدت هشت سال است که از ناراحتی چشم رنج می‌برم. به کرات نزد چشم پزشک رفته‌ام و داروهایی را هم که تجویز کرده‌اند مصرف نموده‌ام. اما بهبودی حاصل نشد. آخرین پیشنهادِ چند دکتر متخصص این بود که باید یک عمل جراحی روی چشمت انجام دهیم. متأسفانه عمل نیز مؤثر واقع نشد و ناراحتی‌ام همچنان به قوت خود باقی ماند. تا اینکه در پی مراجعات مجدد، یکی از متخصصین گفت: «چشمت را باید خارج کنیم و عملی روی آن انجام دهیم، که البته هیچ تضمینی برای بهبودش نیست. ممکن است بدتر هم بشود». ناامید شدم و با دلی شکسته تصمیم گرفتم که هیچ‌گونه مداوایی انجام ندهم، حتی اگر به کوری چشمم بیانجامد.

تا اینکه یکی از آشنایان، اینجا را به من معرفی کرد. حالا برای رضای خداوند، هر کمکی که می‌توانید در حق من، انجام دهید».

پس از برقراری ارتباط، قول مساعد داده شد که ناراحتی وی برطرف می‌شود. مدتی بعد مجدداً ایشان را در همان مکان دیدم. وقتی نوبتش شد به ارتباط‌گیرنده گفت: «ناراحتی چشمم برطرف شده ولی زیر پلک پایینِ چشمم (و اشاره کرد به کورَکی که زیر چشمش بود) همان‌طور که مشاهده می‌کنید، کورک زده و از آن عفونت خارج می‌شود. حال آمده‌ام که به درگاه خداوند شکرگزاری کنم و همچنین اگر ممکن است راجع به این کورک هم خواهش کنید، برطرف شود». پس از برقراری ارتباط، سؤال شد آیا این ضایعه در رابطه با درمان چشم ایشان است یا خیر؟ جواب مثبت بود. به همین دلیل برای کسب اطلاعات بیشتر، ارتباط‌گیرنده از وجود مدیوم[1] کاتبی که اتفاقاً در جلسه حضور داشت، استفاده نمود. با فرمانی که روح راهنما(رابط بین شخص ارتباط‌گیرنده و عالم ارواح می‌باشد) به دست واسطه یا مدیوم می‌داد، قلم برروی کاغذ حرکت کرد و چنین نوشت:

۱- در ادامهٔ این کتاب، مطالبی پیرامون این موضوع بیان می‌گردد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السلامُ علیکم جمیعاً و رحمة اللهِ و برکاتُه.

«در پشت چشم این برادر، غدهٔ چرکینی وجود دارد که موجب ناراحتی وی گردیده است و باید آن غده برداشته شود. بنابراین جهت خارج ساختن محتویات غده، وجود چنین حفرهٔ ریزی ضروری است. این ایراد پس از دو هفته به خودی خود برطرف می‌گردد». مدتی بعد، ایشان را دیدم و از وضعیت چشمش سؤال کردم. گفت: «طبق قولی که دادند، بعد از پانزده روز خوب شدم».

نمونهٔ دیگری از مراجعه‌کنندگان، خانمی بود ظاهراً اهل روستاهای اطراف بوشهر، مطلب خود را این‌گونه بیان داشت: «مدتی است فرزندم سینه نمی‌گیرد و خوراک دیگری هم نمی‌توانم به او بدهم. خواهش می‌کنم کاری بکنید که فرزندم بتواند از شیر من استفاده کند». این بار نیز ارتباط‌گیرنده به آن روح مأمور (که قبلاً شرح آن گذشت) چنین گفت: «لطفاً برای فرزند این خواهر که چند روز است از خوردن شیر مادر محروم گردیده است، دعا کنید و اقدامی بفرمایید که هرچه زودتر فرزند ایشان بتواند از شیر مادر استفاده نماید» و سپس روی به جانب مادر آن طفل کرد و گفت: «امیدوارم خداوند عنایت بفرمایند و قبل از اینکه اینجا را ترک کنی، فرزندت بتواند از شیر شما استفاده کند». خانم یاد شده به گوشه‌ای از اتاق

پناه برد و چندی نگذشت که با صدای بلند خطاب به آن مرد گفت: «آقا! خدا خیر بـه شـما بدهـد، لطـف خداونـد شـامل حالمـان شـد و فرزندم سینه گرفت و اکنون مشغول خوردن شیر می‌باشد».

مـورد دیگـری کـه راوی اظهـار داشـت، مراجعـه‌کننـده‌ای بـود بـا سبیل‌های پُرپُشت (شارب‌های بلند) که نزد ایشان آمده بود. زمانی که ارتباط‌گیرنده برای بیماری وی درخواست شفا نمـود، از مـامور عـالم غیب جواب رد دریافت کرد، ایشان گفتند: «آیا دلیـل اجابـت نشـدن خواستهٔ ایـن مراجعـه‌کننـده بـه‌خـاطر موضـوعی اسـت کـه در نظـرم می‌باشد یا علت دیگری دارد؟» و سپس سر خود را حرکت داده و در حقیقت، تأیید گفتهٔ خود را دریافت نمود. بیمار مـذکور سـؤال کـرد: علت اینکه جواب ندادند چه بود؟ آن مرد با اشاره بـه نوشـته‌هایی کـه روی دیوار نصب شده بود هم بیمار و هم افراد داخـل اتـاق را متوجـه بعضی از مسائل شرعی نمود. از جمله، نوشته‌ها بدین شرح بودند:

به هیچ وجه برای افراد مشروح زیر اقدامی صورت نمی‌گیرد.

۱. کاهلان در نماز.

۲. افراد بی‌حجاب و بدحجاب.

۳. کسـانی کـه سـنت حضـرت محمـد مصـطفی(ص) را رعایـت نکـرده، صـورت خـود را تراشـیده و شـارب‌های خـود را بلنـد نگـاه می‌دارند.

از راوی سؤال شد، آیا شما از شخصی که بیماران به ایشان مراجعه می‌کردند، پرسیدید که رفع بیماری ایشان چه ربطی به سبیل و شارب‌های بلندشان دارد؟ راوی گفت: «این‌گونه جواب شنیدم که اینجا تحت نظر ملائک، مؤمنین و مسلمینِ جن، اداره می‌شود و امراض و علت‌هایی که از این طریق برطرف می‌شوند، مختص انسان‌های مؤمنی است که یا هزینه درمان ندارند یا بیماری ایشان لاعلاج می‌باشد و چون مأموران یاد شده هیچ‌گونه نیازی به مادیات ندارند و انجام این مأموریت در پرتو رحمت‌های حضرت باری‌تعالی می‌باشد، پس سزاوار نیست از رحمت‌های خداوند و خدمات مسلمین برخوردار نشوند؛ ولی ایشان شعائر و دستورات خداوند را رعایت نکرده‌اند و چون از این طریق آیات خداوند و قدرت ارواح غیبی، آشکارا شامل حال مراجعه‌کنندگان می‌گردد، بنابراین تذکر و اشاره به بعضی لغزش‌ها از سوی موجودات غیبی که از نظر ما پنهان می‌باشند، هشداری است به آنهایی که در اعمال و عبادات خود قصور می‌ورزند و فرامین و دستورات پروردگار را کوچک می‌شمارند تا یقین پیدا کنند که هیچ یک از رفتار اشخاص، حتی کوچک‌ترین‌شان هم که به نظر ما نمی‌آید از دید مأموران خالق جهان پوشیده نیست». (علت آنکه شخص یاد شده جواب منفی دریافت

نمود رعایت نکردن بندهای شمارهٔ ۱ و ۳ بود).

به نقل از راوی تعدادی از بیماران از جمله: مبتلایان به دیسک کمر، ضعف بینایی و مبتلایان به غده‌های سرطانی دیده شد که فی‌المجلس خداوند ایشان را شفا عطا فرمودند. لازم به تذکر است در مقابلِ ملائک و جنیان مؤمن و مسلمان، ارواح خبیث (شیاطین، کافران و مشرکان از جن و دیوان) که نه تنها منکرات را تأیید می‌کنند، بلکه بنا به قول حق تعالی: در انسان ایجاد وسوسه می‌کنند و اعمال زشت و منکر را در نظر افراد، زیبا جلوه می‌دهند «...وَ زَیـنَ لَهُـمُ الشَّیطانُ أَعْمـالَهُمْ... . ... و شیطان اعمالشان را برایشان آراسته.... سورهٔ عنکبوت آیهٔ ۳۸».

«یأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ لَاتُبْطِلُواْ صَدَقَاتِکم بِالْمَنَّ وَالْأَذَی کاَلَّذِی ینفِـقُ مَالَـهُ رِئَاءَالنَّاسِ وَلَایؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیوْمِ اَلاخِـرِ فَمَثَلُـهُ کمَثَـلِ صَـفْوَانٍ عَلَیـهِ تُـرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَکهُ صَلْدًا لَّایقْدِرُونَ عَلیَ شـیْءٍ مِّمَّـا کسَـبُواْ وَاللَّـهُ لَایهْـدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، صدقه‌های خود را با منت و آزار، باطل نکنید! مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم، انفاق می‌کند و به خداوند و روز واپسین ایمان ندارد. پس مَثَلِ آنان همچون مَثَلِ سنگ خارایی است که بر روی آن، خاکی نشسته است و رگباری به آن رسیده و آن سنگ را سخت و صاف بر جای

نهاده است. آنان نیز از آنچه به‌دست آورده‌اند، بهره‌ای نمی‌برند و خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند. سورهٔ بقره آیهٔ ۲۶۴». این خبائث یاد شده، بعضی از افراد را به کارهای خلاف و نافرمانی از دستورات آفریدگار جهان (همانند سحر، جادو و حتی قتل) ترغیب می‌نمایند و متأسفانه چنین افرادی در جامعه با کمک گرفتن از این‌گونه شیاطین به اخاذی و شیادی می‌پردازند و موجب از هم‌پاشیدگی خانواده‌ها و نزاع بین زن و شوهرها می‌گردند. به‌خصوص افرادی که از طریق آینه سعی می‌کنند برای پیدا کردن دزد یا گنج و غیره... اقدام نمایند، آنها در آینه دخل و تصرف نموده و باعث فریب و دروغ می‌گردند و حتی موجب نزاع‌های فامیلی و ایجاد بدبینی در بین دوستان صمیمی و یا برادران و خواهران می‌شوند.

عدم ایمان به عالم غیب و تمسخر آن[1]

خواهری نزد ارتباط‌گیرنده مشکل خود را چنین بیان داشت: «فرزندی دارم که به مَرض غَش مبتلا است» و تقاضای شفای او را نمود. ارتباط‌گیرنده جوابی را که از مأموران غیبی دریافت داشت، عیناً به آن خواهر منتقل کرد، که فرزند شما از فردا بهبود می‌یابد. خواهر یاد شده پس از شنیدن این سخن به اتفاق خانم دیگری که ایشان را همراهی می‌کرد در حال خارج شدن از اتاق با صدای بلند، خنده‌ای تمسخرآمیز نمودند. طوری‌که همگان را در بُهت و تعجب فرو بردند. فردای آن روز همان خانم در حالی‌که دست فرزندش را در دست داشت، نگران و مضطرب به آنجا مراجعه کرد. همین که نوبتش شد، نزد ارتباط‌گیرنده رفت و گفت: «آقا! من جداً معذرت می‌خواهم. چندی قبل در جمع همسایگان صحبت از ارواح غیبی و کار شما بود. یکی از همسایگان آن را نوعی کلاهبرداری خواند و گفت: «همه‌اش دروغ است». او من را تحریک کرد، بیایم اینجا و به دروغ بگویم، فرزندم غَش می‌کند تا شما را امتحان کنم و صحت

۱- مستندات شرعی و علمی پیرامون مطالب عنوان شده شامل:

الف- «منابع ذکر شده در پاورقی صفحهٔ ۳۸ » .

ب- «مقالهٔ مدخل جن از سایت مرکز دائرة المعارف اسلامی. نوشتهٔ فرامرز حاج منوچهری».

ج- «کتاب ارتباط با ارواح نوشتهٔ آلن کاردک».

و سُقم اظهارات همسایه را دریابم و چون شما اظهار داشتید از فردا فرزند شما سلامت خود را به‌دست خواهد آورد، در حالی‌که فرزند من هیچ‌گونه ناراحتی نداشت، این باعث شد من به کار شما شک کنم و آن را دروغ و بی‌اساس پندارم و به اتفاق خواهر همراهم از این جوابی که شنیدیم، خنده‌مان گرفت. پس از آن، نزد خواهر تکذیب‌کننده و دوستانش رفتیم و گفته‌های روز قبلِ آن خانم را تأیید کردیم. حال آمده‌ام به‌دلیل مسخره کردن و بی‌احترامی نمودن به کار شما و انکار عالم غیب از شما معذرت بخواهم.چراکه امروز صبح فرزندم واقعاً غش کرد و مدت نیم‌ساعتی بیهوش بود». ارتباط‌گیرنده از طریق مدیوم با مأموران حاضر در آن مکان، ارتباط برقرار نمود و شرح ماوقع را بیان کرد و نظر آنها را جویا شد و مطالبی را به شرح ذیل از طریق مدیوم دریافت نمود. مدیوم، از قول مأموران غیبی حاضر در جلسه گفت: مأموران می‌فرمایند: «برو به آن‌کس که تو را فریب داد و به اینجا کشاند تا این دستگاه را آزمایش کنی بگو: تو باعث شدی فرزند من به این مرض مبتلا شود، حالا هم خودت او را معالجه کن. اگر موفق شد که دیگر مسئله‌ای ندارید و اگر موفق نشد، یک هفته دیگر مراجعه کن. والسلام». البته این خواهر بعد از یک هفته مراجعه نمود و مشکل فرزندش برطرف گردید.

فصل دوم: مدیوم (واسطه)

در بین مطالب گذشته، شما با کلمهٔ مدیوم برخـورد نمودیـد. بـرای آن دسته از خوانندگان محترم که آشنایی کمتـری بـا عنـوان مـدیوم یـا واسطه داشته‌اند و مایلنـد کـه بیشـتر بـا ایـن عنـوان و کـاربرد آن آشـنا شوند، مطالبی تحت عنوان «مدیوم» در سه قسمت تنظیم نموده‌ام که از نظرتان خواهد گذشت:

الف) مقدمه

ب) استعداد در حیوانات

ج) استعداد در انسان

آنچـه در ایـن قسـمت پیرامـون مـدیوم‌ها می‌خوانیـد، نتیجـهٔ بررسی و تحقیقاتی است که شخصاً طی ملاقات‌های مکرری کـه بـا مدیوم‌های مختلف داشته‌ام، حاصل گردیـده و سـعی شـده اسـت با زبانی سـاده و بـدون شـاخ و برگ‌هـای اضـافی بیـان شـود. اصـل

لغت مدیوم، انگلیسی است (Medium) و به معنی متوسط، حدِ وسط، واسطه و... می‌باشد.

مقدمه

اسرار جهان لایتناهی، پیچیدگی و هدف خلقت موجودات عالم، معماهای بودها و نبودها، ورای وسعت فکر و اندیشه آدمی است. برای دستیابی به متداول‌ترین قوانین حاکم بر حیات انسان، کشف رابطهٔ بین عناصر ملموس، شناخت چگونگی زندگی جانداران، پی‌بردن به خواص خوراکی‌ها و... لازمهٔ روزها، ماه‌ها و بلکه سال‌ها جهد و تلاش می‌باشد. صرف عمر و نیرو برای شناخت کیفیت خلقت، وجه اشتراک‌ها و نقاط متمایز همهٔ مطالب فوق‌الذکر، در حالی سرمایه‌گذاری می‌شوند که آن قوانین، روابط و پدیده‌ها جملگی موجود هستند و تنها انسان می‌کوشد آنها را بشناسد، نه اینکه خلق و ایجاد کند. برای مثال، اعلام یک فرضیه چه بسا که در ابتدا به نظر کامل و جامع می‌رسد اما به مرور زمان نظریه‌های گوناگون دیگری جایگزین آن می‌گردند و به‌جایی می‌رسد که شاید از فرضیهٔ اولیه، بیش از چند درصدی باقی نمی‌ماند که مورد تأیید و قبول باشد. در حالی‌که این همان تراوش فکری و نظریه‌ای است که ابتدا مورد

قبول مجامع علمی قرار گرفته بود و هم‌اکنون، اَهَم آن رد شده است. برای نمونه دررابطه با چگونگی جهت جریان برق در یک سیم هادی، اولین نظریهٔ قابل قبول چنین بود: جریان برق یا همان حرکت الکترون‌ها در سیم، از قطب مثبت باطری خارج و به قطب منفی وارد می‌شود. همهٔ دستگاه‌های الکتریکی و الکترونیکی ساخته شدهٔ آن‌زمان بر اساس این نظریه در خدمت بشر قرار گرفتند. مدت‌ها بعد، فرضیهٔ دیگری بدین شرح به‌جای آن مطرح گردید: جهت جریان برق در یک سیم هادی مدار بسته از قطب منفی به طرف قطب مثبت می‌باشد. باز هم ملاحظه می‌شود که کلیهٔ دستگاه‌های ساخته شده قبل از نظریهٔ فوق و آن تعداد وسایل و تجهیزات برقی که بعد از فرضیه جدید تولید و به خدمت گرفته شدند، همگی بدون کمترین تغییری در چگونگی بهره‌دهی، همچنان به سرویس‌دهی خود ادامه دادند. نمونهٔ دیگر، فرضیهٔ اتم است که از قانون فوق مستثنی نبوده و چگونگی آن به اختصار در ادامه می‌آید. می‌دانیم اتمِ یک عنصر، به ریزترین ذرهٔ یک جسم اطلاق می‌گردد که هنوز خاصیت خود را حفظ کرده باشد و اگر از آن کوچک‌تر گردد، دیگر خاصیت اولیه را ندارد. اولین فرضیهٔ علمی مورد قبول در رابطه با ساختمانِ کوچک‌ترین ذرهٔ جسم، یعنی همان اتم، چنین بود: هر اتم دارای

بارهای مثبت و منفی الکتریسیته می‌باشد. بارهای مثبت در مرکز اتم یا هسته متمرکز و بارهای منفی در اطراف هستهٔ مرکزی در مدارهای دایره‌ای طوری حرکت می‌کنند که هرگز آن مدارها یکدیگر را قطع نمی‌کنند. مدت‌ها محققین و دانشمندان تحقیقات و آزمایشات خود را بر اساس فرضیهٔ فوق انجام می‌دادند و چون موافق اکثر فعل و انفعالات و واکنش‌های آزمایش شده و متداول آزمایشگاهی بود، از طرف آنها پذیرفته شد. اما دیری نپایید که فرضیهٔ فوق نیز رد شد و دانشمندان حین بررسی‌های خود به این نکته پی بردند که مدارات گردش بارهای منفی حول هستهٔ مرکزی، الزاماً باید همدیگر را قطع کنند. البته پس از مدتی باز هم معلوم شد فرضیهٔ مذکور جوابگوی همهٔ خاصیت‌های نهفته در اتم‌های عناصر نبوده و لذا آن را کامل ندانستند. چه بسا در آینده باز هم اسرار دیگری در رابطه با تکمیل فرضیهٔ اتم کشف گردد که با همهٔ فرضیه‌ها در این رابطه مغایر باشد. با کمی تأمل در مطالب فوق به این نتیجه می‌رسیم که **ظهور عجایب و شگفتی‌ها و پاره‌ای استعدادها، ممکن است موافق هیچ یک از قوانین تنظیم یافته و فرمول‌های فعلی کشف شده به‌وسیلهٔ بشر نباشند. اما علی‌رغم منطبق نبودن آنها با معیار و آزمایش‌های علمی موجود در دست دانشمندان، خواه‌ناخواه موجودند و**

آثار هستی‌شان نیز مشهود است. از سوی دیگر اگر امروز با دلایـل علمی، موجودیت یا علت وجودی آنها را نمی‌توان ثابت و توجیه کرد. ولی بعید نیست فرداهای آینـده، انطبـاق آنهـا بـا قـوانین جدیـدی کـه کشف خواهند شد، سهل و آسان گردد.

استعداد انجام کارهای مختلف و تنوع آنها در موجودات گوناگون متفاوت است. هر گـروه بـرای زیسـت و بقـای خـویش از تحـرک و تلاشی فراخور توانـایی و آمـادگی منحصـر بـه گـروه خـود برخـوردار است. گروه انسان‌ها نیز به همین نحو هستند، بـا ایـن تفـاوت کـه **در انسان‌ها یـک اسـتعداد عـام و یـک اسـتعداد خـاص متجلـی اسـت.** استعداد عام، مشترک و به نسبت در تمامی آدمیان نمایان اسـت. ولـی استعداد خـاص بـه‌صـورت آشـکار یـا نهـان مخـتص تعـداد قلیلـی از انسـان‌ها اسـت کـه در اشـکال مختلـف وجـود دارنـد و از آن جملـه «مدیوم یا واسطه‌ها» که موضوع بحث این فصل از کتاب می‌باشد.

قبل از تعریف و بررسـی واژهٔ «مـدیوم یـا واسـطه» جهـت آمـادگی بیشـتر بـه بیـان نمونـه‌هایی از توانـایی و ویژگی‌هـای چنـد جانـدار و سرانجام به معرفی استعدادهای عام و خاص انسـان و توانایی‌هـای وی می‌پردازیم.

استعداد در حیوانات

ابتدا نگاهی گذرا خواهیم داشت به اسرار خفاش این شبگرد سریع الانتقال که یکی از عجایب آفرینش می‌باشد. پرنده‌ای با جثهٔ کوچک که قادر است در شب ظلمانی، آسمان تاریک را به‌راحتی و بدون کمترین اشتباهی در نوردد و در این تاخت و تاز و پرواز شبانه که به اصطلاح خلبانان «پرواز کور» نامیده می‌شود، طعمهٔ خود را به چنگ آورد. با وجودی که دانشمندان توانسته‌اند دررابطه با چگونگی پرواز و تحرک این پرنده به اطلاعات ذی‌قیمت و قابل ملاحظه‌ای دست یابند، ولی همچنان به دنبال تحقیقات و دست یافتن به اسرار بیشتری از خلقت این موجود هستند.

خفاش، رادار متحرکی است با یک سیستم تصمیم‌گیری فوق‌العاده سریع که از پیشرفته‌ترین رادارهای ساخته شده به دست بشر، فوق‌العاده دقیق‌تر بوده و دارای حساسیت بسیار بالایی است. همچنین در مقایسه با پیشرفته‌ترین رادارهای پرنده، چون هواپیماهای آواکس (Avax) از کارایی بالاتر و قدرت مانور بیشتری برخوردار است. خفاش یا شب‌پره نه تنها مانند یک رادار یابنده است، بلکه پوینده‌ای می‌باشد که پس از کشف هدفِ خود، آن را تا شکار تعقیب می‌نماید.

برای اینکه بیشتر به استعدادهای این برهم زنندهٔ سکوتِ تاریکی‌ها

پی ببریم، تنها از جنبهٔ بینایی و پرواز در شب، آن را با یک رادار مقایسه می‌کنیم. رادار، سیستمی است پیچیده و ارزشمند که به‌وسیله آن می‌توان از حضور اشیاء ثابت و متحرک در محدوده‌ای از فضا مطلع شد و هواپیماهای شکاری را برای انهدام جنگنده‌های متجاوز دشمن و نیز هواپیماهای تجاری و مسافربری را برای یک پرواز سالم از باند مبدأ تا باند مقصد، با آن کنترل و هدایت نمود.

در یک رادار، ابتدا امواج رادیویی توسط مدارات مختلف ساخته می‌شوند و پس از انجام اَعمال گوناگون بر روی آنها به‌سوی آنتن، هدایت و سپس توسط آن در هوا پخش می‌گردند. برای اینکه امواج به شکل متمرکز و با زوایای معینی در آسمان پخش گردند و بتوان انعکاس آنها را پس از برخورد به موانع موجود در مسیرشان همانند آیینه‌ای که نور را منعکس می‌کند، دریافت کرد، از طریق آنتن آنها را به صفحه‌ای که دارای انحناء می‌باشد و حکم آینهٔ مقعر را دارد، می‌تابانند. این صفحه را اصطلاحاً «رفلکتور یا بازتابنده» و به زبان ساده‌تر «منعکس‌کننده» می‌نامند.

خفاش در گلوی نسبتاً بزرگ خود امواج مافوق صوت، ایجاد می‌کند و آنها را به لوله‌های بینی که حکم آنتن را دارند، انتقال می‌دهد. در اطراف بینی او فرورفتگی نعل اسبی شکلی وجود دارد که همان عمل صفحهٔ بازتابنده را انجام می‌دهد. انعکاس امواج پس

از برخورد به موانع از طریق گوش‌ها که در هر ثانیه پنج الی شش مرتبه به عقب و جلو حرکت می‌کنند و نیز از حساسیت بالایی برخوردارند، سیستم شنوایی پرنده را متأثر می‌سازند. از ترکیب مستمر بازتاب‌های قوی و ضعیف و حرکت گوش‌ها، خفاش اطلاعات دقیقی پیرامون فاصله، سرعت، ارتفاع و جهت حرکت طعمه، کسب می‌کند و همچنین از وجود موانع ثابت بر سر راه خود با اطلاع می‌شود. جالب توجه است که هر شب‌پره، برگشت امواج منتشره به‌وسیلهٔ خود را در بین هزاران خفاش دیگر به‌راحتی و بدون کمترین مشکل و یا پارازیتی دریافت می‌نماید و به همین دلیل است که هرگز در شکار خود دچار اشتباه نمی‌شود، مگر در موارد بسیار استثنایی که آن هم اشتباهی رخ نمی‌دهد، بلکه طعمه است که با زرنگی بر قدرت شکارچی فایق می‌آید و از دستش فرار می‌کند.

از سوی دیگر قدرت تشخیص این پرنده به حدی است که در شب می‌تواند از وجود حشرات یا موانعی با ضخامت حدود نیم میلی‌متر، در فاصله بیست الی سی متری خود آگاه شود. که تاکنون هیچ راداری با این حساسیت در دنیا ساخته نشده است. همچنین در پرتو اطلاعات و آگاهی‌های به‌دست آمده، از رفت و برگشت امواج است که این حیوانِ پرنده فرصت می‌یابد شکار خود را تعقیب نماید، هر چند طعمه، برای رهایی خود در حال مانور دادن و تغییر مسیر باشد.

زیرا خفاش می‌تواند به سهولت فواصل گردش‌ها و طول آنها را محاسبه و سرعت خود را چنان تنظیم کند که قبل از پایان پیچ و خم‌های پرواز و گردش حشره آن را غافل‌گیر نموده و در چنگال خود اسیر نماید. با کمی دقت ملاحظه می‌شود برای پخش و دریافت امواج مافوق صوت که خفاش را یاری می‌نمایند، سه عدد رفلکتور به کار رفته است. یکی از آنها فرورفتگی اطراف بینی‌ها و دو عدد دیگر گوش‌های بیرونی اوست. رفلکتورهای مذکور و طول موج فرکانس‌ها و اصواتی که هر خفاش در هوا می‌فرستد با خفاش دیگر متفاوت است. بنابراین همان‌گونه که خطوط سر انگشتان در انسان وجه تمایز افراد می‌باشد، شاید دور از حقیقت نباشد اگر بگوییم مجموعهٔ تشکیلات ایجاد اصوات مستقر در گلوی این پرنده نیز از وجه تمایز خفاشان است.

آنچه گفته شد، بررسی اجمالی یکی از استعدادهای خفاش بود که در تلاش برای حفظ بقایش کار ساز است. اما باید اذعان کرد که زندگی اسرارآمیز خفاشان باز هم پیچیده و مبهم است و بسیاری از رازهای خلقت آنها هنوز کشف نشده است. این شگفتی‌ها تنها در آفرینش شب‌پره‌ها به چشم نمی‌خورد، بلکه نمونه‌های بسیار زیاد دیگری هستند که در حال حاضر فکر دانشمندان را به خود جلب کرده‌اند. برای مثال اکثر حشراتی که شب هنگام، پرواز می‌کنند و

طعمهٔ خوبی برای خفاشان می‌باشند، دارای استعداد ویژه‌ای برای دفاع و فرار از خطر بوده و به‌راحتی در چنگال آنها اسیر نمی‌گردند.

بلکه بعضی از این شب‌گردها دارای دستگاه گیرندهٔ بسیار قوی و با کیفیت بالایی هستند که آنها را در دفاع از خود و فرار از چنگال مرگ یاری می‌نمایند. دانشمندان تحقیقات وسیعی را روی «پروانهٔ شب» انجام داده‌اند و به اطلاعات عجیبی دربارهٔ گوش‌های این موجود که در سطح شکم او قرار دارند، دست‌یافته‌اند. مثلاً وجود سه عدد سلول حساس عصبی در داخل گوش پروانه، ارتعاشات پردهٔ گوش را به‌صورت علائمی که شبیه مورس و با فاصله‌های منظم است به مغز منتقل می‌کنند. قدرت تحلیل به حدی سریع و قوی است که می‌تواند فاصله خفاش را نیز تشخیص دهد. سلول‌های موجود در گوش پروانه، بنا به شدت و ضعف امواج و اصوات دریافتی متأثر می‌شوند.

حاصل این تأثیرها، علامت‌های یاد شدهٔ مورس مانند است که ترکیب و مقایسه آنها اطلاعاتی ارزشمند را در اختیار پروانهٔ شب قرار می‌دهد. سه عدد سلول‌های گوش تا آن اندازه از دقت برخوردارند که هر کدام برای فاصله‌ای مشخص تعیین گردیده‌اند. جالب اینکه یکی از آن سلول‌ها، کمترین عکس‌العملی را در مقابل اصوات دریافتی از سوی خفاش یا هر پرندهٔ دیگری که دارای چنین

استعدادی باشد، ندارد. مگر اینکه حریف را در شش متری خود احساس کند. آنگاه این سلول فعال می‌شود و علائمی را به مغز می‌فرستد. پروانه با کسب چنین هشدار و علامت خطری برای رهایی از چنگال قهر خفاش به پروازهای مارپیچی دست می‌زند و اگر همچنان خطر را در نزدیکی خود احساس کرد، به ناگهان عمل سقوط آزاد انجام می‌دهد. یعنی خود را آزاد و بدون پَرزدن به سمت زمین رها می‌کند و بالاخره با چنین شگردی تعقیب‌کننده را می‌فریبد و گمراه می‌سازد. علاوه بر کشف موارد فوق در رابطه با بعضی حشرات شب زنده‌دار، دانشمندان علائم دیگری را که از سوی بعضی پروانه‌ها منتشر می‌شود، کشف کرده‌اند. ولی تاکنون موفق نشده‌اند به اسرار آنها پی ببرند. با شرح ناقصی که گذشت، مختصری با عجایب خلقت خفاش و پروانه آشنا شدیم و آنها را صاحب استعدادهای ویژه و شگفت‌آوری یافتیم. ولی آیا مثلاً خفاش با آن توانایی قابل توجه‌اش قادر است همچون یک قناری یا هر مرغ غزل‌خوان دیگری، نغمه سرایی کند؟ یا پروانه‌ها می‌توانند همانند زنبوران عسل، منظم و در یک زندگی اجتماعی از قوانین حاکم بر محل تجمع و زیست خود یعنی همان کندوها متابعت کنند؟ آیا می‌توانند مانند آنان خانه‌های چند ضلعی شکل با معماری بالا بنا نمایند که در مقابل طوفان‌ها استقامت داشته باشند؟ یا می‌توانند مقید

باشند که جز، گِرد گل‌ها و گیاهان پاکیزه نگردند؟ چراکه در غیر این‌صورت اجازهٔ ورود به کندو را نخواهند داشت. با همهٔ این احوال، هیچ یک از آنها نه پروانه و نه زنبور عسل نمی‌توانند همانند عنکبوتی که با پاهای بلند و موزونش تارهای ظریفی را که خود تنیده و می‌بافد، تولید کنند و با استادی و مهارت خاصی آنها را ببافند.

شناخت توانایی و استعداد موجودات عالم، جزء ضروریات زندگی انسان‌ها به‌شمار می‌آید. زیرا تعدادی از آنها مستقیم و برخی غیرمستقیم در زندگی انسان، منشأ اثر بوده، تاجایی که می‌توان گفت: «**احتیاج انسان به پاره‌ای از آنها به حدی است که جزء لاینفک نیازمندی‌های زندگی بشر می‌باشند**». حتی در بعضی موارد، توانایی و هنر انجام کار یا روش زندگی آنها برای انسان جنبهٔ آموزش دارد.

مثلاً بر سر راه قابیل که دستش به خون برادر آغشته بود، کلاغی قرار می‌گیرد، گودالی حفر می‌کند، طعمهٔ خود را در آن قرار می‌دهد و سپس بر روی آن خاک می‌ریزد تا از نظر پنهان بماند. بدین روش با زبان بی‌زبانی، به قابیل می‌آموزد که ای فرزند آدم چرا بهت زده و مستأصل به نعش برادر می‌اندیشی؟ تو هم از من تقلید کن و این‌چنین، تنها راه باقیمانده را پیش روی قابیل می‌گشاید. قابیل نیز فرا می‌گیرد که با کشتهٔ برادر چه کند. گوری می‌کَند و هابیل را در زیر

خاک دفن می‌سازد «فَبَعَثَ اللّهُ غُرابًا یبْحَثُ فِی ٱلأَرْضِ لِیرِیهُ کیفَ یواری سَوءَةَ أَخیهِ قالَ یا وَیلَتی أَعَجَزْتُ أَنْ أَکونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَأُواریَ سَوءَةَ أَخی فَأَصْبَحَ مِنَ النّادِمینَ. پس خداوند کلاغی را برانگیخت که زمین را می‌کاوید تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند. قابیل گفت: وای بر من آیا عاجزم که مثل این کلاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم پس از زمرهٔ پشیمانان گردید. سورهٔ مائده آیهٔ ۳۱».

در حکومت حضرت سلیمان(ص)، گروهی از اجنه[1] تحت فرمان ایشان به کارهایی چون بنایی و غواصی می‌پرداختند، ساختمان‌های رفیع بنا می‌نمودند، در اعماق دریاها به کنکاش می‌پرداختند و به نحوی توانایی خود را در خدمت پیغمبر خداوند به کار می‌گرفتند. البته نه تنها جن، بلکه طبق فرمایش خداوند، سپاهیان سلیمان از گروه‌های جن و انس و مرغان تحت فرمان رؤسای خود در رکاب وی به خدمت حاضر بودند «وَ حُشِرَ لِسُلَیمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ ٱلإِنْسِ وَ الطَّیرِ فَهُمْ یوزَعُونَ و برای سلیمان، سپاهیانش از جن و انس و پرندگان جمع‌آوری شدند و دسته دسته گردیدند. سورهٔ نمل آیهٔ ۱۷».

حکایت سلیمان نبی و لشکریانش از قول حضرت حق تعالی،

---

۱ - اصطلاحاً جمع جن می‌باشد.

هنگامی‌که بـه وادی مورچگـان می‌رسـند، جالـب و شـنیدنی اسـت. چنانچه، وقتی موری که ظاهراً رهبر و بزرگ‌تـر دیگـر مورچـه‌ها بـود، انبوه لشکریان پیغمبر خداوند را بـا هیبتـی خـاص می‌بینـد کـه بـه آن سرزمین، یعنی حریم زندگی مورچگان نزدیک می‌شـوند، خطـاب بـه سایر هم‌نوعان خود می‌گوید: «همگـی بـه خانـه‌های خـود برویـد تـا سلیمان و سـپاهش از روی بـی‌خبـری و بـی‌تـوجهی شـما را لگـدمال نکنند». وقتی سلیمان نبی، چنین شعور و ادراکـی را از یـک مورچـه دید، تبسم کرد و با رغبت و از روی تعبد و خوشحالی وصـف‌ناپـذیر، شکر نعمتی که خداوند به او عطا فرموده بود و زبان حیوانات دیگر را می‌دانست، به‌جای آورد. همچنین زمانی کـه حضـرت سـلیمان(ص) وضعیت مرغان سپاه خود را بررسی می‌کرد و هدهـد را در میـان آنهـا نیافت چنین گفت: «وَ تَفَقَّدَ الطَّيرَ فَقالَ ما لِيَ لا أَرَى الْهُدْهُدَام كـانَ مِـنَ الْغائِبينَ. لَاعَذِّبَنَّهُ عَذابًا شَديدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْلَيَأْتِيَنّى بِسُلْطانٍ مُبينٍ. فَمَكثَ غَيرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِـهِ وَجِئْتُـک مِـنْ سَـبَإٍ بِنَبَـإٍ يقِـينٍ. إِنِّـى وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكهُمْ وَأُوتِيتْ مِنْ كـلِّ شَـىءٍ وَلَهَـا عَـرْشٌ عَظِـيمٌ. وَجَـدْتُهَا وَقَوْمَهَا يسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَينَ لَهُمُ الشَّيطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يهْتَدُونَ. و سلیمان جویای پرندگان شد، پس گفت: مرا چه شده است که هدهد را نمی‌بینم یا از غایبان است؟ او را تنبیهی

سخت می‌کنم، یا آنکه سرش را از تن جدا می‌نمایم مگر آنکه دلیلی روشن برای من بیاورد. پس دیری نپایید که هدهد حاضر شد و چنین اظهار داشت: خبر مهمی از ملک سبأ دارم که تو را از آن مطلع می‌نمایم، در آن مُلک، زنی را با نعمت‌های فراوان یافتم که بر مردم حکومت می‌کرد و از هر چیزی به او داده شده بود و تختی بزرگ داشت. اما او و اتباعش خورشید را به‌جای خدایی که هستی را در زمین و آسمان از عدم آفریده، می‌پرستند و شیطان اعمال آنها را در نظرشان زیبا جلوه داده است، پس آنان را از راه حق بازداشته و به این سبب هدایت نمی‌یابند. سورهٔ نمل آیات ۲۰ الی ۲۴». البته جای تعقل است که چرا حضرت سلیمان (ص) با علم لدنی خود، از موقعیت هدهد و یا اعتقادات پادشاه سبأ و مردم آن دیار خبر نداشت.

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند — که ای روشن گهر، پیر خردمند
زمصرش بوی پیراهن شنیدی — چرا در چاه کنعانش ندیدی؟
بگفت: احوال ما برق جهان است — دمی پیدا و دیگر دم نهان است
گهی بر طارم اعلا نشینیم — گهی بر پشت پای خود نبینیم[1]

آری، هدهد همان پرنده‌ای است که بارها او را دیده و ساده از

۱- باب دوم از گلستان سعدی.

کنارش گذشته‌ایم. این پرنده روزی قاصدِ پُر محتواترین خبرها برای حضرت سلیمان (ص) و نامه‌رسان یکی از مهم‌ترین پیام‌های تاریخ بشریت، از سوی رسول خداوند، برای پادشاه مُلک سبأ بوده است. پیش‌تر می‌رویم آنگاه که حضرت سلیمان(ص) از همراهان و حضار سؤال می‌کند. کدام یک از شما تخت بلقیس را پیش از آنکه تسلیم امر من بشود، اینجا خواهید آورد؟ عفریت جن می‌گوید: «من دارای چنان قدرتی هستم که می‌توانم تخت بلقیس را قبل از آنکه از جای خود برخیزی به حضور آورم». اما آصف ابن برخیا از گروه انس، که خداوند او را به علم و توانایی بالاتری مُتنعم فرموده بود، گفت: «من قادرم تخت بلقیس را پیش از آنکه چشم برهم زنی به اینجا آورم» و در همان لحظه و زمان، حضرت سلیمان(ص) تخت ملکهٔ سبأ را نزد خود می‌یابد.

پروردگار عالم انسان را به جستجوگری و اندیشیدن پیرامون تمایزات و انواع توانایی‌های موجودات ترغیب می‌فرمایند، تا بشر ضمن شناخت و آگاهی بتواند به کبریایی خالق خویش و توانایی لایزالش پی ببرد و به شکل معقول آنها را به کار گرفته و نیازمندی‌های خود را رفع نماید. آیا در خلقت شتر نمی‌نگرند که چگونه و با چه خصوصیاتی خلق شده است؟ «أَفَلا ینْظُرُونَ إِلَی ٱلإِبِلِ کیفَ خُلِقَتْ. سورهٔ غاشیه آیهٔ ۱۷». البته علمِ چگونگی خلقت شتر یا

هر آفریدهٔ دیگری، نزد خداوند است. تنها بشر قادر است پیرامون خصوصیات موجودات، تحقیقات وسیع انجام دهد. در مورد شتر نیز اطلاعات زیادی کسب گردیده که از جمله می‌توان به این نکته اشاره کرد که این حیوان قادر است با وجود حمل بارهای سنگین در طول مدت چند روز و طی مسافت‌های طولانی در بیابان‌های سوزان حرکت کند و حتی جرعه‌ای آب ننوشد و بالاخره با ذکر چند خصوصیت از نوع زیست موریانه این بخش را به پایان می‌بریم.

نوعی از موریانه، تأسیسات شهری جالبی را در زیر زمین و با بهره‌گیری از بهترین نوع معماری و خیابان‌کشی، همراه با خانه‌های چند طبقه، که دارای جالب‌ترین نمونهٔ تهویهٔ مطبوع می‌باشد، بنا می‌نماید. آنها دارای آزمایشگاه‌های مجهزی هستند که حتی مُرده‌ها و فضولات خود را در آنجا به مواد غذایی تبدیل می‌کنند. عجیب‌تر آنکه آنها موجوداتی کور هستند و از طریق انتشار و دریافت علائمی همانند مورس، حرکات خویش را در زندگی پرتلاش و حیرت‌انگیزشان کنترل می‌نمایند.[1]

۱- کتاب موریانه نوشتهٔ موریس مترلینگ و ترجمهٔ ذبیح الله منصوری.

استعداد در انسان (مدیوم)

انسان یا حیوانی که به‌خاطر شعور و ادراک و تعلیم و تعلم، تفکر و تصمیم‌گیری و سازندگی و زیست اجتماعی و... همچنین از نظر ترکیب جسم و روح و ارگانیسم بدن بر سایر حیوانات برتری دارد و به قول دانشمندان، کائنات فشرده (مایکروکوزم Microcosm) خوانده شده است، علاوه بر حواس عمومیِ حیوانات، دارای توانایی و استعدادهای ویژه‌ای نیز می‌باشد و همان‌گونه که قبلاً نیز گفته شد، آنها را می‌توان به دو دسته عمومی و خصوصی تقسیم کرد:

توانایی‌های عمومی

انسان‌ها عموماً در مراحل مختلف زندگی، یعنی از بدو تولد تا سنین بالا و دوران کهولت، از نظر درک و شعور، فراگیری، تأثر و تألم و بروز واکنش‌ها با هم مشابه‌اند، مگر در بعضی موارد و با کمی اختلاف، آن هم درحد ضعف و قوت. حال آنکه، زمینهٔ رشد و توسعهٔ توانایی‌ها در انسان مساعدتر است. ایجاد آمادگی، تلاش و پشتکار موجب بروز و نمو آنها و بالعکس، سستی و تنبلی موجب رکود آنها می‌شود. **در نتیجه امتیازات افراد، معلولِ پرورشِ همین استعدادها در پرتو تلاش‌های مستمر می‌باشد**. از سوی دیگر

شرایط محیط و موقعیت اجتماعی افراد نیز نقش تعیین‌کننده‌ای را در پروراندن یک یا تعداد بیشتری از این استعدادها دارد.

توانایی‌های خصوصی

قبلاً در قسمت توانایی‌های عمومی، عوامل تفوق و برتری افراد بر یکدیگر را مورد مطالعه قرار دادیم. اما بیان این نکته در اینجا ضروری است که همهٔ برجستگی‌ها و تمایزات در افراد، معلولِ تلاش پیوسته یا تابع موقعیت اجتماعی و یا شرایط محیط زیست نیست. مثلاً صدای خوش و صوت نیکو، امتیازی است که بعضی‌ها از آن برخوردارند و رایگان به آنها سپرده شده است. حافظهٔ قوی، هوش سرشار، قدرت تفکر، سیمای زیبا، نیرومندی و... نمونه‌های دیگری از امتیازاتی هستند که همگانی نبوده و شخص، خودش در کسب آن دخالتی نداشته و بدون زحمت نصیبش گردیده است.

با موارد فوق، کم و بیش در جامعه برخورد داشته‌ایم. اما به دلیل اینکه ظهور و جلوه و یا حداقل اثرِ اکثر آنها در اجتماع قابل رؤیت بوده است، لذا به‌راحتی پذیرفته شده‌اند و کمتر به دنبال چراها و یا تطبیق آنها با فرضیه‌ها، معادلات، قوانین و فرمول‌ها گشته‌ایم. اما آنجایی که آصف ابن برخیا در کمتر از یک چشم برهم زدن تختِ

بلقیس را از مسافتی دور نزد حضرت سلیمان(ص) می‌آورد، باور را برای برخی مشکل می‌سازد، ولی آصف ابن برخیا چنین قدرتی را، خواه موافق میل بعضی‌ها باشد و خواه نباشد، داشته است و کیست راستگوتر از خداوند بزرگ که در بیان آن فرموده‌اند: «قالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکتابِ أَنَا آتیک بِهِ قَبْلَ أَنْ یرْتَدَّ إِلَیک طَرْفُک فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبّی لِیبْلُوَنی ءَأَشْکرُ ام أَکفُرُ وَ مَنْ شَکرَ فَإِنَّما یشْکرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کفَرَ فَإِنَّ رَبّی غَنِی کرِیمٌ. کسی که نزد او دانشی از کتاب الهی بود (آصف ابن برخیا)، گفت: من آن را پیش از آنکه چشم خود را برهم زنی برایت می‌آورم. پس چون سلیمان آن تخت را نزد خود مستقر دید، گفت: این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می‌کنم و هرکس سپاس گوید، تنها به سود خویش گفته، و هر کس ناسپاسی کند، بی‌گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است. سورهٔ نمل آیهٔ ۴۰».

سامری از همراهان حضرت موسی(ص) در غیاب ایشان گوساله‌ای از طلا ساخت که صدای عجیبی از خود ایجاد می‌کرد. او با این فتنه، مردم را از خداپرستی به گوساله‌پرستی، یعنی همان چیزی که خود ساخته بود، تشویق نمود. وقتی حضرت موسی(ص) برگشت و چنین دید، به او گفت: «این چه فتنه‌ای بود که بر پا کردی؟» سامری در جواب گفت: «من چیزی از اثر قدم حضرت جبرئیل امین(ص) را

دیدم که قوم ندیدند. آن را برگرفتم و در پیکر گوساله ریختم». «قالَ بَصُرْتُ بِما لَمْ یبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُـولِ فَنَبَـذْتُها وَ کـذلِک سَوَّلَتْ لی نَفْسی. گفت: به چیزی که دیگـران بـه آن پـی نبردنـد، پـی بردم و به قدر مشتی از رد پای فرستاده خدا، جبرئیـل برداشـتم و آن را در پیکر گوساله انداختم و این‌چنین نَفـس مـن، ایـن کـار را در نظـرم جلوه داد. سورهٔ طه آیهٔ ۹۶». نکته قابل توجه اینجا است که حضـرت جبرئیل امین(ص) از ملائک است و ملائک از نورنـد. حـال آیـا اثـر قدم ایشان می‌تواند بر روی زمین بماند؟! مسلماً چنین نیست بلکه اثـر وضـعی حضـور ایشـان بـوده اسـت. آری، ایـن نیـز یکـی دیگـر از فرمایشات پروردگار جهان است که کمترین شکی در آن نیسـت، امـا هر چشمی قادر نیست چنین آثاری را ببیند، ولی سامری چنین قدرتی را داشت. ای کاش او از این قدرت به نحو مطلوب بهره‌برداری کرده بود! مسلماً اگر آن اثر را، در راه دیگری به کار می‌گرفت که مـردم را به یکتاپرستی و عبادت خالق ترغیب می‌نمود، معامله‌ای پرسود انجـام داده بود. **پـس سـامری بـا چنـین اسـتعداد خاصـی، نمونـه‌ای از یـک مدیوم توانمند و خاص بود.**

روزی ابوسـعید ابـوالخیر، کـه از مشـاهیر عرفـان اسـت، در خانقـاهِ نیشابور سخن می‌گفت. شیخ الرئیس ابوعلی سینا بـه خانقـاه آمـد. بـا

وجودی که قبلاً بین آن دو نفر هیچ‌گونه ملاقاتی صورت نگرفته بود و فقط از طریق مکاتبه، همدیگر را می‌شناختند، ابوسعید رو کرد به جانبی که شیخ وارد شد و اظهار داشت: «حکمت‌دانی وارد شد» و به ادامهٔ وعظِ شاگردان خود پرداخت. سرانجام پس از اتمام مجلس وعظ، ملاقات ابوسعید و تازه‌وارد آغاز شد و به بحث پرداختند و راهی خانهٔ ابوسعید شدند. چند شبانه روز در خلوت با یکدیگر سخن گفتند و فقط برای نماز جماعت بیرون می‌شدند. چون زمان ملاقات، سپری شد و بوعلی سینا از آنجا رفت، شاگردانش از وی سؤال کردند که ابوسعید را چگونه یافتی؟ پاسخ داد: «آنچه را که من می‌دانم، همه را او می‌بیند» و چون مریدان ابوالخیر از ایشان راجع به ابن سینا پرسیدند. جواب داد: «هر چه من می‌بینم، همه را او می‌داند».

چندی پیش در شوروی سابق، واقعه‌ای رخ داده بود که اکثر روزنامه‌های دنیا خبر آن را به شرح زیر منتشر نمودند: خانمی پس از رهایی از مرگ ناشی از برق گرفتگی، دارای نیروی به‌خصوصی شده بود که می‌توانست تا چند متر از عمق زمین را ببیند و به شکاف‌هایی که در زیر آسفالتِ خیابان‌ها ایجاد شده پی ببرد و موارد دیگری از این قبیل. ملاحظه می‌شود این استعداد نیز به شکل نهفته در آن شخص وجود داشته که با فراهم شدن شرایط، ظهور و بروز کرده است.

یکی دیگـر از خبرهـای پُـر سـر و صـدا در ایـن زمینـه کـه از قـول رسانه‌های خارجی منتشر گردید، پیرامون قدرت اسـتثنایی یـک دختـر آفریقایی بود. در آن خبر چنین آمده بود که این دختـر قـادر اسـت از وجود مار یا عقرب‌های خطرناکی که در فاصله‌های نسبتاً دوری قـرار دارند، خبر دهد. جالـب‌تـر اینکـه وقتـی آن دختـر از موقعیـت چنـین موجوداتی اطلاع پیدا می‌کرد، به آن سو خیره می‌شد و با نیرویـی کـه در وجودش بود، آنها را از راه دور مسخ و متوقف می‌ساخت، گـویی سحر و طلسمشان می‌کرد. آنها را در دست می‌گرفت و بر روی بـدن خود می‌گذاشت. در حالی‌که آن موجودات قـدرت یـا جـرأت نـیش زدن را نداشتند. همچنین خبر دیگری به سراسر دنیـا مخـابره شـد کـه الکتریسیتهٔ بدن شخصی در اروپا به حدی زیاد گردیده است کـه هـر وسیلهٔ خانگی را می‌سوزاند! با علم به اینکـه اخـتلاف پتانسـیل سـی و پنج ولت و شدت جریان برق حدود نـیم میلـی آمپـر بـه بـالا موجـب مرگ می‌گردد و وسایل خانگی قریب به اتفـاق بـا اخـتلاف پتانسـیل دویست و بیست ولت و جریان یک آمپر به بالا کار می‌کننـد، وجـود چنین ولتاژ زیادی در بدن یک انسان از جملهٔ عجایب است. از سوی دیگر وقتی وسیله‌ای به منبع تغذیه‌ای وصل می‌گردد، جریان بـرق، در آن مدار بسته برقرار می‌گردد. حال اگر آن منبع تغذیه، بدن یک انسان

باشد، بالطبع آن جریان از بدن وی نیز باید عبور کند. بنابراین تحمل جریان زیاد و ذخیرهٔ بار الکتریکی قابل ملاحظه، توسط بدن یک نفر، از استعداد و توانایی‌های ویژه در این شخص است. با توجه به اینکه دیگر استعدادهایی که شخصیت‌های معروف علمی همچون آلبرت انیشتین،[۱] توماس ادیسون،[۲] لویی پاستور[۳] و... به‌وسیله آنها شهرت یافته‌اند را نیز می‌شناسیم، به جمع‌بندی زیر می‌پردازیم.

سامری اثر پای حضرت جبرئیل(ص) را مشاهده می‌کند. ابوسعید، دانش و علم بوعلی را و آن خانم روسی زیر زمین را می‌بیند. ولی آیا نوع دیدن‌ها یکی است؟ آیا هر کدام قادرند آنچه را که دیگری می‌بیند، ببیند؟ خیر! هرکدام از نمونه‌های فوق‌الذکر، جایگاهی مخصوص به خود و دیدی منحصر به‌فرد برای آن شخص دارد.

---

۱ - فیزیک‌دان آلمانی که بیشتر به‌خاطر نظریهٔ نسبیت و به ویژه برای هم‌ارزی جرم و انرژی شهرت دارد.

۲ - مهندس، مخترع، دانشمند و کارآفرین امریکایی بود. وی وسایل متعددی را طراحی یا کامل کرد که مهم‌ترین و معروف‌ترین آنها لامپ رشته‌ای است.

۳ - از شیمی‌دانان و زیست‌شناسان مشهور فرانسوی است که شهرت وی مدیون شناخت نقش باکتری‌ها در بروز بیماری و کشف واکسن ضد هاری می‌باشد. همچنین عمل پاستوریزه‌کردن که از نام او گرفته شده است از ابداعات این دانشمند نامدار می‌باشد. پاستور، نخستین کسی است که پی به واگیردار بودن سیاه‌زخم گوسفندان برد.

به‌علاوه این امکان نیز هست که یک نفر بتواند چیزهایی را ببیند که دیگران از رؤیت آن عاجز باشند یا اصواتی را بشنود، در حالی‌که اشخاص دیگر قادر به شنیدن آنها نباشند. بعید نیست شخصی نیرویی داشته باشد که بتواند بدون رؤیت مکتوباتِ کتابی که در فاصله چند متری وی گشوده شده است، به‌راحتی نوشته‌های آن را بخواند یا بتواند از موقعیت و حال خانوادهٔ خود که در شهری دیگر زندگی می‌کنند با خبر شود. حتی برای مدتی نیز رفت و آمد و حرکات آنها را تحت نظر بگیرد. همچنین نباید تعجب کرد اگر بی‌سوادی قلم در دست گیرد و بدون ارادهٔ خود، مطالبی را در عین شیوایی و فصاحت کتابت نماید.

تذکر این نکته حائز اهمیت است که با علم و آشنایی به مطالب فوق، اگر روزی فرزندمان اظهار داشت: صدایی می‌شنوم، یا سایه‌ای را دیدم که از اینجا گذشت، یا اینکه گفت: «یک نفر را دیدم که کنار ما ایستاده بود و حرف‌هایمان را گوش می‌داد»، نباید او را سرزنش کنیم، بلکه باید به گفته‌هایش توجه شود و مبادا نسبت خیالاتی شدن و خدای ناکرده صفت دروغگو به او بدهیم. چه بسا ممکن است وی دارای استعداد ویژه‌ای باشد که در اثر بی‌توجهی و ترسِ اینکه از جانب ما استهزاء گردد، از بیان آن امتناع ورزد و تدریجاً آن خاصیت و امتیاز را از دست بدهد. هستند افرادی که بعضی از

ارواح غیبی را می‌بینند یا صدای آنها را به‌راحتی می‌شنوند. البته وسعت و چگونگی دید، در اشخاص مختلف، متفاوت است: برخی فقط تعداد به‌خصوصی از اجنه را می‌بینند و عده‌ای علاوه بر دیدن، صدای آنها را نیز می‌شنوند. گروهی، بعضی از ارواح انسان‌ها را نیز می‌بینند و همچنین هستند افرادی که زبانشان از کنترل خارج می‌شود و در اختیار ارواح غیبی قرار می‌گیرد و مطالب جامعی بر زبان آنها جاری می‌گردد یا دستشان در اختیار روحی از عالم غیب قرار می‌گیرد و چندین صفحه مطالب جالب انشاء می‌کنند. علاوه بر موارد فوق، اشخاصی نیز هستند که با کیفیتی خاص، به‌راحتی به خوابِ مصنوعی (هیپنوتیزم) می‌روند و اراده‌شان از خود سلب می‌گردد و به‌دستور شخص خواب کننده، اعمالی را انجام می‌دهند. موارد ذکر شده هم در مردان صادق است و هم در زنان، که اصطلاحاً به همه این افراد «مدیوم» یا «واسطه» می‌گویند. **در اکثر موارد هنگام ارتباط با عالم ماوراءطبیعت، وجود مدیوم برای شخص ارتباط‌گیرنده، امری است ضروری و به منزلهٔ قلمی در دست نویسنده یا تیغ جراحی در خدمت جراح است.**

نویسنده‌ای می‌گفت: «برای ارتباط ارواح با زندگان واسطه‌ای لازم است. این واسطه، انسان، میز و اشیای دیگر نیز می‌تواند باشد». **افرادی که واسطه قرار می‌گیرند، باید دارای قوهٔ مدیومینته باشند**

که عبارت است از: خاصیتی که در بدن مدیوم (واسطه) وجود دارد، که در حال خواب یا بیداری، سیال لطیف حیاتی از بدن او خارج می‌گردد. ارواح بدون کمک سیال حیاتی که از بدن اشخاص زنده می‌گیرند، نمی‌توانند به سهولت در تمام ماده تظاهر نمایند.

در جامعه، افرادی یافت می‌شوند که مدیوم‌های خوبی هستند، ولی خود خبر ندارند. برای مثال روزی در مراسم تدفین یکی از آشنایان که خانم مسنی بود، دوستی که در کنارم قرار داشت، با اشاره به سمت آن قبر، خطاب به من گفت: «آن پیرزنی که بی‌قراری می‌کند، چه نسبتی با میت دارد؟» کسی را با چنان مشخصاتی که او می‌گفت، ندیدم. گفت: «همان خانمی را می‌گویم که عجز و لابه می‌کند که میت را در قبر نگذارند». کنجکاو شدم اما کسی را ندیدم. میت را به خاک سپردند و بر روی آن خاک می‌ریختند که ناگهان آن دوست من گوش‌های خود را محکم گرفت و هراسان گفت: «بیچاره گلویش پاره شد، عجب شیونی زد. مگر شخص مُرده با او چه نسبتی دارد؟» چون هیچ عکس‌العملی، از هیچ‌کس ندید و گویا متوجه تعجب و تغییر حالت من نسبت به خود و حرکاتش شد، نگاهی عمیق و پُرمعنی به اطراف انداخت و پس از چند لحظه سر را پایین افکند و در فکر فرو رفت. ظاهراً با خود می‌اندیشید و از خود می‌پرسید، نکند

خیالاتی شده باشم؟ مراسم خاکسپاری و فاتحه خوانی تمام شد. مجدداً در بیرون قبرستان به‌هم برخورد کردیم. وی پیش دستی کرد و گفت: « باور کن آن زن مسن، چنان فریادی زد که صدای او در همهٔ قبرستان پیچید و من تعجب می‌کنم چرا هیچ‌کس کمترین واکنشی نشان نداد، حتی تو که نزدیک من بودی! فکر نکنی من خیالاتی شده بودم! باور کن با گوش‌های خودم شنیدم و چنان صدایش بلند بود که نزدیک بود، کر شوم».

آری، شاید تا به حال، به این نتیجه رسیده باشید که ایشان واسطهٔ توانایی بود و روح آن خانم و علاقه‌اش را نسبت به جسد، هنگام تدفین می‌دید. اما خود از این امتیاز و استعدادش خبر نداشت.

در بعضی کتاب‌ها مطالبی دور از واقعیت در رابطه با مدیوم‌ها بیان شده است که عمومیت ندارد. مثلاً در کتاب «اشرف مخلوقات» اثر نویسنده و متفکر مشهور بلژیکی، موریس مترلینگ آمده است: «مدیوم‌ها زن هستند و در اوقاتی از ماه، حالت روانی پیدا می‌کنند. در ثانی، همه چیز را به رنگ آبی می‌بینند که با توجه به مطالب فوق، نظریهٔ یاد شده، مردود می‌باشد».

انواع مدیوم‌ها[1]

به طور کلی مدیوم‌ها به نسبت تنوع توانـایی‌هایشـان، بـه سـه گـروه تقسیم می‌شوند:

۱. آنهایی که ارواح غیبی را می‌بینند.
۲. آنهایی که ارواح غیبی، به‌راحتی به اعضای بدنشان فرمان می‌دهند.
۳. گروهی که قادرند از اوضاع و احوال افـراد دیگـری، از فواصـل دور، باخبر شوند.

۱- مستندات قرآنی و علمی پیرامون مطالب عنوان شده شامل:

الف- «سورهٔ مبارکهٔ اسراء آیهٔ ۶۴. وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِک وَأَجْلِبْ عَلَيهِمْ بِخَيلِک وَرَجِلِک وَشَارِكهُمْ فِی الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يعِدُهُمُ الشَّيطَانُ إِلَّا غُرُورًا».

ب- «سورهٔ مبارکهٔ طه آیهٔ ۹۶. قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكذَلِک سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی».

ج- «جلد دوم کتاب انسان روح است، نه جسد نوشتهٔ دکتر رئوف. ترجمهٔ استاد زین العابـدین کـاظمی خلخالی. نشر دنیای کتاب ۱۳۷۵. صفحهٔ ۴۶۷ الی ۴۷۲ . آزمایشات جمعیت، بحث روحی آمریکایی و مدیوم برون فکنی».

د- «جلد اول کتاب کلیات علوم روحی نوشتهٔ حسن رهبرزاده. نشـر پارسـا ۱۳۸۰. صـفحهٔ ۱۴۲و ۱۴۳. مدیوم حلولی و مدیوم کتابت».

هـ- «کتاب گفتگو با مُردگان نوشتهٔ شِودز موند، ترجمهٔ استاد زین العابدین کاظمی خلخالی. نشر دنیای کتاب، چاپ پنجم ۱۳۷۳».

و-«کتاب حقیقت روح نوشتهٔ احمد زمردیان. نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دهم ۱۳۸۴. صفحهٔ ۲۸۳».

ز- «کتاب قوای نامرئی نوشتهٔ حسین الماسیان».

ح- «کتاب اسراری از جهان ارواح نوشتهٔ علی جمالی تنگستانی».

گروه اول

این دسته از مدیوم‌ها قادرند ارواحی را با چشمِ باز و یا در حالی‌که چشمان خود را می‌بندند به‌صورت نور، دود، شبح و یا سایه‌ای که تشکیل شده، ببینند. تعدادی از این دسته واسطه‌ها نیز می‌توانند به طور غیرمستقیم مثلاً با نگاه کردن در آینه، ظرف آب، روی ناخن و کف دست، بعضی از ارواح غیبی را چون تصویری بر صفحه تلویزیون ببینند.

ناگفته نماند که ارواح، طبقات مختلف دارند. وقتی که صحبت از ارواح می‌شود، این نیست که هر مدیومی قادر است هر روحی را ببیند. در بخش طبقه‌بندی ارواح، مشخص خواهد شد که چه روحی با چه کسی تماس می‌گیرد. از سوی دیگر باید بدانیم حضور یک روح، به احترام و دعوتِ ارتباط گیرنده است و هیچ مدیومی به تنهایی قادر به برقرار نمودن ارتباط با ارواح نمی‌باشد، مگر در موارد بسیار استثنایی و محدود.

گروه دوم

بعضی از واسطه‌ها دارای قابلیت ویژه‌ای می‌باشند و ارواح غیبی می‌توانند اندام آنها را به‌راحتی در اختیار بگیرند یا از طریق روحشان به

آنها فرمان دهند که حرکتی خارج از ارادهٔ خویش انجام دهند. مثلاً زبان را آن‌طور که خواست خودشان است به چرخش در می‌آورند و مطالب خود را بر آن جاری می‌سازند. به دست واسطه، فرمان می‌دهند و آنچه را که مایلند به‌وسیلهٔ آن دیکته می‌نمایند، هر چند وی سواد خواندن و نوشتن آنچنانی نداشته باشد. گوش را زیر نفوذ خود می‌گیرند، تا فقط در مقابل پیام‌ها و سخنان آنها مرتعش بشود. ممکن است برای مدت کوتاهی به‌طور موقت همهٔ اعضاء بدن واسطه را در اختیار بگیرند. مثلاً یک سخنرانی جامع و جالب همراه با همهٔ حرکات متداولی که یک سخنران، حین بیاناتش از خود نشان می‌دهد، ایراد نماید. در این حالت خاص، واسطه از خود اراده و اختیاری ندارد و پس از قطع ارتباط، از آن چه گفته و انجام داده تا اندازه‌ای بی‌اطلاع می‌باشد. ولی ناگفته نماند که در سایر موارد، قیافهٔ ارواح و بیشتر مناظر و همچنین پاره‌ای از سخنان آنها در ذهن او باقی می‌ماند. برای آشنایی با چگونگی موارد فوق، موضوع دریافت صدای ارواح را بررسی می‌کنیم که همین اندازه برای روشن شدن مطلب کافی است و توضیحات بیشتر در حوصلهٔ این کتاب نمی‌گنجد.

همان‌گونه که سنگ ریزه‌ای، آب ساکن استخری را موج‌دار می‌سازد و اثر آن تا کناره‌های استخر منتقل می‌شود، اصوات نیز که به‌وسیلهٔ حنجره، گلو و حرکت زبان ایجاد شده‌اند، توسط لب‌ها

پرداخته شده و از طریق دریچهٔ دهان، بر فضای مقابل دهان فشار وارد می‌نمایند و هوا را مرتعش می‌سازند و به‌طور متوالی بـه فواصـل دورتـر منتقل می‌شوند. سپس توسط لالهٔ گوش دریافـت، متمرکـز و هـدایت شده، به پردهٔ گوش اصـابت می‌نماینـد. بـدین ترتیـب صـدا منتقـل و دریافت می‌گردد. در این فاصله، امواج صوتی را نمی‌توان رؤیت کرد و فقط حرکت زبان و لب‌ها محسوس می‌باشد. حـال چنانچـه، ارواح دارای قدرتی باشند که بی‌نیاز از وسایلی چون تارهای صـوتی و زبـان گوشتی، بتوانند اصوات مورد نیاز را ایجاد نمایند و هوا را با هر طنینـی که بخواهند به ارتعـاش درآورنـد -کـه شـاید هـم ایـن امـر در نهایـت سهولت امکـان‌پـذیر باشـد- بایـد پـذیرفت کـه ارواح در صـورتی‌کـه مأموریت داشته باشند، قادرند پیامی را به انسان برسـانند.[1] البتـه ارواح بی‌تعهدی هم هستند که به میل خویش و برخلاف قوانین و مقـررات خود این کار را انجام می‌دهند کـه فعـلاً از ایـن بحـث خـارج اسـت. زمانی‌که حضرت موسی(ص) در سرزمین طوی بـه آن آتـش نزدیـک شد، ندایی شنید که می‌گفت: من پروردگار توام، نعلین از پـای خـود بیرون کن که اکنون در وادی مقدس قدم نهادی. من تو را به رسـالت خـود برگزیـدم، بـه سـخن وحـی گـوش فـرا ده، مـنم خـدای یکتـای

۱- به مستندات پاورقی صفحهٔ ۸۱ مراجعه شود.

جهان‌آفرین. تنها مرا بخوان که جز من خدایی نیست و نماز را برای یاد من به پای دار و عبادت و فرمانبرداری من کن. «إِنّی أَنَا رَبُّک فَاخْلَعْ نَعْلَیک إِنَّک بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی. وَأَنَا اخْتَرْتُک فَاسْتَمِعْ لِمَا یوحَی. إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِی وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِکرِی. سورهٔ طه آیات ۱۲ الی ۱۴».

خداوندی که نور است. نوری فوق نورهاست. خدایی که خالق نور است. کلام وحی را به گوش حضرت موسی(ص) می‌رساند. اما او خداست و بر هر کاری توانا. حال ببینیم آیا به ارواحی که مخلوق این خالق هستند چنین استعدادی از طرف خداوند عطا شده است یا خیر؟

در روزگاری که شیاطین در قلمرو حضرت سلیمان(ص) به مردم علم سحر و جادوگری می‌آموختند و از این طریق بین زن و شوهر جدایی می‌افکندند، به امر خداوند رحیم دو مَلک به‌نام‌های هاروت و ماروت به شهر بابل نازل شدند و به مردم علم جادوگری آموختند و از حقیقت ساحری آگاه ساختند ولی از مردم خواستند که هرگز آن را به کار نبندند و هرکس این‌چنین کند کافر بوده و آخرت خود را تباه کرده است. «وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطینُ عَلی مُلْک سُلَیمانَ وَ ما کفَرَ سُلَیمانُ وَ لکنَّ الشَّیاطینَ کفَرُوا یعَلِّمُونَ النّاسَ السِّحْرَ وَ ما أُنْزِلَ عَلَی الْمَلَکینِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ وَ ما یعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتّی یقُولا إِنَّما نَحْنُ

فِتْنَةٌ فَلا تَكفُرْ فَيتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما يفَرِّقُونَ بِهِ بَينَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ ما هُمْ بِضارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ وَ يتَعَلَّمُونَ ما يضُرُّهُمْ وَ لا ينْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِي الْآخِرَهِ مِنْ خَلاقٍ وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كانُوا يعْلَمُونَ. سورهٔ بقره آیهٔ ۱۰۲».

ملاحظه می‌شود که هاروت و ماروت با مردم گفتگو می‌کردند و به آنان تعلیم می‌دادند و این در حالی بود که آنها مَلَک و از جنس نور بودند. همچنین نقطهٔ مقابل این دو مَلَک، جن‌ها بودند که بدآموزی کرده و مردم را به بیراهه می‌کشیدند. آنان نیز روح بودند و از جنس نار(آتش). **نتیجه اینکه ارواح ملائک و اجنه، یعنی ارواح نوری و ناری جملگی دارای چنین توانایی هستند که صدای خود را به گوش انسان مادی برسانند و لذا تجسم در مقابل چشم و یا در روح و ذهن انسان نیز از توانایی‌های آنها می‌باشد.**

حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که چگونه ممکن است یک روح در حالی‌که زبان، گلو و حنجره‌ای با تارهای صوتی ندارد، بتواند امواج صوتی ایجاد کند یا ساده‌تر بگوییم صدای خود را به گوش انسان برساند؟ البته باید گفت: این نیز ممکن است که از دیر زمانی این سؤال برای ارواح مطرح بوده باشد که چگونه انسان مادی با اعضاء گوشتی تولید موج می‌نماید؟ بنابراین بعید نیست که ایشان نیز همواره در شگفت بوده باشند. پس به‌خاطر این تمایزات و شگفتی

خلقتِ انسان بود که ملائک به امر حضرت باری‌تعالی، بر وی سجده کردند.

گروه سوم

استعداد دستور پذیری و فاصله گرفتن روحِ ایـن طبقـه از واسـطه‌ها زیاد می‌باشد. همان‌گونه که روح انسـان هنگـام خـواب در شـهرهای دور و سـرزمین‌های ناشـناخته، سـیر می‌کنـد و یـا امـوات را ملاقـات می‌نماید و می‌تواند خیلی سریع به کالبد خود برگردد، روحِ این دسـته از مدیوم‌ها نیز قادرند به آسانی به کمـک روح راهنمـا و ارادهٔ ارتبـاط گیرنـده تـا فواصـل دور رفتـه و بـه جمـع‌آوری اطلاعـات بپـردازد. اصطلاحاً این نوع ارتباط را «تله پاتی»[1] می‌گویند.

در این نوع ارتباط روح واسـطه می‌توانـد مشـاهدات خـود را بـازگو کند و یا مطابق خواستهٔ ارتباط‌گیرنده در روح افراد مورد نظر آن دیـار، فکـر و اراده‌ای را القـاء و یـا موضـوعی را بـه یادشـان آورد. چنـین واسطه‌هایی علاوه بر آنکه می‌توانند به خـوبی بـا عـالم جنیـان مـرتبط

۱- مستندات پیرامون مطالب عنوان شده شامل:

الف- «کتاب قوای نامرئی نوشتهٔ حسین الماسیان» .

ب- «کتاب حقیقت روح نوشتهٔ احمد زمردیان. نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دهم ۱۳۸۴. صفحهٔ ۲۳۱».

شوند، روحشان قادر است به کمک روح راهنما، حتی از عالم اجنه نیز گذشته و به عالم برزخ برود. **این گونه ارتباط‌ها و سیر در برزخ مقدور نمی‌باشد، مگر برای تعداد قلیلی از انسان‌های متقی و مخلصی که لطف خداوند شامل حالشان شده باشد، که تعدادشان بسیار نادر است.**

بعد از اتمام این مبحث، یکی از نمونه‌های مربوط به این دسته از واسطه‌ها را که قبلاً یادداشت کرده‌ام برای شما بازگو خواهم کرد و در فرصت مناسبی نیز یکی از نداهای غیبی را که مسلسل‌وار بر زبان واسطه‌ای جاری شد و شخصاً آن را ثبت کرده‌ام، عیناً تقدیم شما عزیزان می‌کنم. به امید اینکه، این پیام و نمونه‌های مشابه آن، راه تقرب ما را به خالقمان هموار سازد.

لازم به تذکر است که عرفا، زاهدان و سالکان طریقت را نباید با واسطه‌ها اشتباه و یا احیاناً در یک سطح انگاشت. زاهدان و عارفان در سایهٔ عبادت و تقوا، باب رحمت‌های الهی را به‌روی خود می‌گشایند و به اِذن پروردگار عالم ممکن است به درک سروش هاتفان غیب و رؤیت ارواح مطهر و اولیاءالله متنعم گردند.

از عبادت نی توان الله شد بل توان موسی کلیم الله شد[1]

۱- مولانا.

اما چنانچه واسطه‌ها استعداد خویش را در راه صحیح به‌کار گیرند و طریق زهد و تقوا را پیشهٔ خود سازند، فرصت‌های جالبی در عالم معنی نصیبشان خواهد شد و چنانچه آن استعداد خداداد را در راه صحیح به‌کار نگیرند و دانسته یا ندانسته بازیچهٔ دست افراد شیاد و اسیر وسوسه‌های ارواح خبیث گردند، از راه مستقیم منحرف می‌شوند. از انگور شیرین، هم می‌توان سرکه ساخت و هم شراب. آن حلال و این دیگر حرام.

پیرامون مدیوم‌ها، اهم مطالبی که مورد نیاز بود، گفته شد. البته مطالب دیگری نیز هست که نیازی به ذکر آنها نمی‌باشد.

توبه سلطانی از جن و کرامت حضرت محمد مصطفی (ص)

در زمان حضرت محمد(ص)، مسکینی با کمک مالی آن حضرت، خانه‌ای را بنا نمود. آن شخص در عمل متوجه شد تیرهای چوبی که برای پوشش سقف آن منزل تهیه نموده است، جملگی کوتاه‌تر از حد مورد نیاز در آمده‌اند. با ناامیدی خدمت رسول گرامی اسلام رفت و از ایشان راهنمایی خواست. پیامبر فرمود: «به سلمان فارسی بگو تا با همین تیرها سقف را بپوشاند». او پیام را به سلمان رسانید. سلمان، ابوذر را نیز به کمک طلبید و هر دو بر بالای

دیوارهای ساختمان قرار گرفتند و هرکدام یک سر تیر چوبی را گرفته، به طرف خود کشیدند، تا آنکه طول‌شان بلندتر گشت و اندازه شدند.

جالب است شرح این ماجرا را از زبان یک جن که خود در کوتاه شدن تیرها نقش داشته و تا چندی پیش که این ارتباط برقرار شد، هنوز در قید حیات بود، بشنوید.

در این ارتباط، من(مؤلف) حضور داشتم، ابتدا واسطه، کوه بزرگی را مشاهده کرد که در بالای آن غاری بود و درون آن شخصی سالخورده در حال سجده بود (محل غار و نام کوه، نزد نگارنده محفوظ است). روح راهنما در ابتدای جلسه اعلام کرده بود که در این ارتباط شما را با پیرترین و با تجربه‌ترین سلطان جن آشنا می‌کنم (روح راهنما، رابط بین شخص ارتباط‌گیرنده و عالم ارواح می‌باشد). راهنما چون ایشان را در حال سجده دید، گفت: «موقتاً ارتباط را قطع می‌کنیم، چند لحظهٔ دیگر تماس بگیرید». مجدداً پس از ده دقیقه ارتباط گرفته شد و صحنه را دوباره نشان دادند(صحنه را واسطه می‌بیند و شرح می‌دهد). هنوز ایشان در حال سجده بود. راهنما گفت: «چون این بندهٔ خداوند، هنوز در حال سجده است، شما را در همین حوالی به مکانی تاریخی می‌برم». واسطه پس از سیر در آن محل تاریخی و معرفی بعضی آثار به او، دوباره به‌جای اول برگشت.

راهنما می‌گوید: «این سلطان بزرگ، کلام را به عربی تکلم می‌کند، من سخنان ایشان را به فارسی و سخنان شما را به عربی تبدیل می‌کنم». البته برای اینکه کلام طولانی نشود از بیان بعضی موارد و مسائل جانبی می‌گذریم.

راهنما خطاب به آن سلطان می‌گوید: «**السلام علیکم و رحمة الله و برکاته**».

ایشان جواب سلام می‌دهد و می‌گوید: «خداوند به شما خیر دهد. در این هزار و چند سال، تکلم را حتی‌المقدور بر خود جایز ندانسته و تلاش کردم فقط عبادت و تسبیح خداوند را بر زبان جاری سازم. اما حال که شما مهمانان من هستید، چیزی از واقعه‌ای که آن را فراموش نکرده و نخواهم کرد، تعریف می‌کنم».

من سلطانی بت‌پرست بودم و هنگامی‌که پیامبر اسلام حضرت محمد ابن عبدالله(ص) به پیامبری برگزیده شد، با وی سر به مخالفت گذاشتم و برای بُردن آبروی آن بزرگوار، به شیطان چنان کمک می‌کردم که در بت‌ها صدا ایجاد می‌کرد و... گذشت و گذشت.

یک روز شخصی بر پیامبر روی آورد که از مسکینان بود و خانه‌ای نداشت. پیامبر مبلغی پول به وی داد و گفت: «این پول را بگیر و سر پناهی برای خود و فرزندانت بساز». آن مرد مسکین، خانه را بنا کرد و روزی به قصد خرید تیر چوبی، برای سقف آن، رفت. من، وی را

چنان دگرگون نمودم و در ذهنش ایجاد اختلال کردم که اندازه‌ها را اشتباه تصور کرد و تیرهای خریداری شده کوتاه‌تر از اندازه‌های مورد نیاز بودند.

چون در آن زمان بین اعراب رسم بود که اگر کسی چیزی را می‌خرید دیگر نمی‌توانست آن را تعویض نماید، من فکر می‌کردم در اینجا موفق شده‌ام کار دیگری بر ضرر و زیان اسلام انجام دهم، که آن بی‌نوا، سقف خانه را بر سر خود نپوشاند. فردای آن روز مرد مسکین، تیرها را بر بام خویش بُرد. دید تیرها کوتاه‌تر از اندازه‌ای است که باید باشد. با ناامیدی خدمت پیامبر رفت و قضیه را تعریف کرد. پیامبر به وی فرمود: « بُرو سلمان فارسی را بگو تا درستش کند. آن پیرمرد در حالی‌که مأیوس شده بود، رفت و من هم سایه‌وار به دنبال او رفتم. در فکر بودم که چه خواهد شد؟ در انتظار آنکه نزاعی سخت بین او و فروشنده اتفاق افتد.

آن مرد فقیر، سلمان را دید و جریان را به ایشان گفت. حضرت سلمان به آن مرد فرمود: «تو برو منزل خودت، من خواهم آمد». حضرت سلمان رفتند به دنبال حضرت ابوذر و هر دو با هم آمدند و بر بالای دیوارهای خانهٔ آن مرد رفتند. من نیز چون سایه، هر کجا می‌رفتند، همراهشان بودم. به چشم خود مشاهده کردم که سلمان تیرها را از یک طرف به‌سوی خود می‌کشید و ابوذر نیز از طرف

دیگر. تیرها بلندتر می‌شدند و اندازهٔ سقف می‌گشتند.

پیش خود گفتم: عجب! اینکه مریدی بیش نیست! پس قدرت پیامبرش چگونه است؟! و اگر قدرت پیامبرش از قدرت ایشان بیشتر است، پس قدرت خدایش چقدر است؟! در آنجا خود را بر زمین کوبیدم و ناله‌کنان نزد پیامبر شتافتم و از وی عذرخواهی نموده و شهادتین را بر زبان جاری کردم. آن پیامبر بزرگوار بر من نامی نیکو نهاد و آن حالت که بر من بود از من رخت بربست.

حال هنوز هم آن را فراموش نکرده‌ام و بر خود به چشم حقارت می‌نگرم، هر چند خداوند به پیامبر خویش ندا داد و مرا بخشید. من نیز زبان را بر ذکر ترجیح داده و ذکر را بر خود واجب دیدم و همین جا سخن را کوتاه می‌کنم. سپس دربارهٔ اسم ایشان سؤال شد، گفتند: «آن پیامبر عظیم‌الشان و آن بزرگوار نام خویش را بر من لقب دادند و مرا خطاب کردند: سلطان محمود».

خوانندهٔ عزیز، این یک نمونه از ارتباط با ارواح غیبی بود که بدون کم و کاست بیان شد. واسطه، جوانی است مؤمن که کمتر از سه کلاس ابتدایی سواد دارد و این در حالی است که روحش به‌خوبی می‌تواند به مکان‌های دور رفته و به سیر و سیاحت و جمع‌آوری اطلاعات بپردازد.

فصل سوم: علت‌ها و امراض

بیماری‌هایی که انسان به آن مبتلا می‌شود به دو دسته تقسیم می‌شوند.

دستهٔ اول، امراض جسمی

به ناراحتی‌هایی اطلاق می‌گردد که در اثر ترشحات نامرتب غدد، بی نظمی دستگاه گوارش یا گردش خون، تنبلی یا از کار افتادگی عضوی از اعضاء بدن و... عارض می‌شود و شخص را دردمند می‌سازد.

دستهٔ دوم، امراض روحی

علت‌هایی است که بر روح عارض می‌شود و آن را علیل می‌نماید. نتیجهٔ آن افسردگی، گوشه‌گیری، ناامیدی، تنفر از همسر و فرزند،

بدبینی به دیگران، ترس و دلهره، کنترل نداشتن بر اعمال، کم عقلی، بی‌شعوری و جنون خواهد بود، که در طب روانشناسی «شیزوفرنی» و «اسکیزوفرنی» نامیده می‌شود. این در حالی است که همهٔ این بیماری‌ها، تنها ناشی از توهم نمی‌باشند. بلکه نیروهای نادیدهٔ موجود در اطراف فردِ بیمار نیز وجود دارند که غالباً با القاء وسوسه‌هایی به روح شخص، کردار و رفتار او را از کنترل خودش خارج می‌سازند و در این زمینه نمونه‌های زیادی مشاهده شده است، همچنین قرآن کریم در سوره‌های «ناس، فلق و ق» و همچنین در سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۷ می‌فرمایند: شیاطین از روبه‌رو و پشت سر و از راست و چپ نزدیک شده در حالی که شما آنها را نمی‌بینید. «ثُمَّ لآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَينِ أَيدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ....آنگاه از پیش رو و از پشت‌سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان به سراغ آنها می‌روم...» که این موارد تأییدی است بر مطلب فوق که علاوه بر توهمات، نیروهایی می‌توانند این نوع بیماری را موجب شوند.

عوامل پیدایش امراض

عواملی که باعث بروز امراض و ناراحتی‌ها می‌گردند به پنج گروه تقسیم می‌شوند.

گروه اول، ابتلا به بیماری در اثر عدم مراقبت صحیح از جسم

هرگونه بی‌توجهی در این مورد، مانند سوء تغذیه و کمبود ویتامین‌های کافی و عدم استراحت به موقع، عدم رعایت نکات بهداشتی و به‌خصوص در زنان باردار، عدم مراقبت‌های لازم در طول بارداری و هنگام زایمان، می‌تواند زمینهٔ تأثیر نیروهای منفی ناپیدا را بر اساس گفتهٔ خداوند در سورهٔ «ناس»، بر بیمار فراهم نماید.

اکثراً مشاهده گردیده است پس از وضع حمل، اغلب این زنان دچار نوعی وسواس یا افسردگی و دلزدگی از نوزاد می‌شوند. به‌صورتی که مادر رغبتی به مراقبت از نوزاد پیدا نمی‌کند و در حد پیشرفتهٔ آن، تنفر نسبت به نوزاد به‌جایی می‌رسد که حتی اقدام به سوزاندن و نابود کردن نوزاد خود نیز می‌نماید و یا به مجرد اقدام برای ازدواج در جوانان، از هر دو جنس، به نوعی دچار بیماری روانی یا تنفر از نامزد خویش می‌گردند، که در اثر وسوسه‌های موجودات خبیث غیبی است که در سحر و جادو، اینان باعث از هم پاشیدن زندگی افراد می‌گردند.

گروه دوم، ابتلا به بیماری در اثر دخالت عوامل خارجی

به‌طور مثال نفوذ میکروب‌ها در بدن منشأ بروز انواع بیماری‌های

جسمی می‌گردد و یا تأثیرات و تحریکات ارواح شرور و همچنین اثرات وضعی محیط، مثل ماه گرفتگی و چشم زخم‌ها که موجب بسیاری از بیماری‌های روحی و جسمی می‌گردند «وَ إِنْ یکادُ الَّذینَ کفَرُوا لَیزْلِقُونَک بِأَبْصارِهِمْ لَمّا سَمِعُوا الذِّکرَ وَ یقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ. و آنان که کافر شدند چون قرآن را شنیدند چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند و می‌گفتند: او واقعاً یک مجنون است. سورهٔ قلم آیهٔ ۵۱». خوشبختانه امروزه در اثر تلاش و زحمت بی‌وقفه و شبانه‌روزی دانشمندان بیشتر امراض جسمی قابل علاج می‌باشند. این‌گونه بیماری‌ها با مصرف ویتامین‌ها، داروهای محرک یا بازدارنده‌ای که از سوی متخصصین تجویز می‌شوند، درمان می‌گردند و در بعضی موارد با عمل جراحی، ترمیم و اصلاح خواهند شد. اما عوامل امراض روحی به سادگی قابل شناسایی نبوده و در اکثر موارد پزشکان را هم سردرگم می‌سازند. بحث اصلی ما نیز پیرامون این عوامل می‌باشد؛ چه بسا کالبدهای سالم، تنومند، جوان، قدرتمند و زیبا و فریبنده‌ای که تحت آزمایشات زیادی قرار گرفته‌اند و کمترین ایرادی حتی در مخ و مخچه‌شان مشاهده نشده است و خوب می‌خورند و می‌آشامند و درست راه می‌روند و توانایی سخن گفتن دارند، اما نسبت به حیثیت خود و آبروی دیگران بی‌تفاوت بوده، جامه‌های خویش را از تن بیرون

نموده، سخن لغو می‌گویند و پرخاشگر می‌گردند. به‌حدی که اطرافیان علی‌رغم میل باطنی و حرمت آدمیت، به بند و زنجیرشان می‌کشند و چون چهارپایان افسارشان می‌کنند.

واقعاً این بیماران را چگونه باید معالجه کرد؟ کدامین داروی شیمیایی می‌تواند بر روح تأثیر گذارد؟ و یا قرص مسکن و آمپول‌های خواب‌آور چه تأثیری بر روح می‌گذارند؟

اگر می‌دانستیم با مصرف بی‌رویه و غیرضروری داروهای تسکین دهنده و خواب‌آور چه ظلمی به جسم خود می‌کنیم، هرگز آنها را جز در موارد ناچاری به‌کار نمی‌بردیم. **اما مهم‌تر از همه اگر دریابیم که چگونه با استعمال مکرر داروهای آرام‌بخش، زمانی‌که برای راحتی خویش به فرزندمان داروی خواب‌آور می‌خورانیم، موجب عقب افتادگی او می‌شویم، هرگز طالب آن آسایش نخواهیم شد.**

نه تنها جسم آسیب‌پذیر است، بلکه روح انسان و حتی سایر موجودات روحی مانند ملائک و جن با وجودی که جسم نیستند، نیز آسیب‌پذیر می‌باشند. آنها (جن) در بعضی موارد ضربه‌هایی را که حکم تنبیه داشته باشند دریافت می‌دارند. ضربه‌های رنج‌آوری مثل شهاب ثاقب، که در قرآن مجید نیز به آن اشاره شده است «إِلاَّ مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ. مگر آنها که در لحظه‌ای کوتاه برای

استراق سمع به آسمان نزدیک شوند، که شهاب ثاقب آنها را تعقیب می‌کند. سورهٔ صافات آیهٔ ۱۰».

گروه سوم، بیماری‌هایی که جنبهٔ آزمایش دارند

«وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَیءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرینَ. و قطعاً شما را به چیزی از قبیل ترس و گرسنگی و کاهشی در اموال و جان‌ها و محصولات می‌آزماییم و مژده باد شکیبایان را. سورهٔ بقره آیهٔ ۱۵۵».

«وَ أَیوبَ إِذْ نادی رَبَّهُ أَنّی مَسَّنِی الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرّاحِمینَ. و ایوب را یاد کن هنگامی که پروردگارش را ندا داد که مشکلات به من روی آورده است و تویی مهربان‌ترین مهربانان. سورهٔ انبیاء آیهٔ ۸۳».

گروه چهارم، ابتلا به بیماری در اثر دخالت ارواح

علاوه بر جنبه‌های مجازات، روح و جسمِ انسان ممکن است از طرف ارواح غیرصالح و شیطانی مورد ضرب و شتم قرار گرفته و صدمه ببیند[1] و یا از روی علاقه و دوستیِ موجودات غیبی با شخص،

۱- مستندات پیرامون مطالب عنوان شده شامل:

الف- «کتاب دانستنی‌هایی دربارهٔ جن نوشتهٔ ابوعلی خداکرمی. ۱۳۸۴. صفحهٔ ۷۵ و ۸۹».

آن روح تحت تأثیر قرار گیرد که در این‌صورت ناراحتی‌هایی را نیز به دنبال خواهد داشت. برای مثال اگر شخصی از روی ناراحتی در مقابل اعمال زشت و منکر فرزندش به او نسبت «توله جن»، یا «ولدِ جن» و غیره بدهد و یا کسی، شخص بدنام و بدکاری را به‌خاطر اعمال ناپسندش به «جن» تشبیه کند، مثلاً بگوید فلان دزد مثل «جن» می‌ماند، درصورتی‌که در آن هنگام و در آن محل، روحی از ارواح بی‌تعهد و خبیثِ جن و از نوع نیمه وحشی و بیابانی آن، که متعصب می‌باشند، حضور داشته باشد و یا در حال عبور از آنجا، این اهانت‌ها را بشنود، برآشفته گشته و در صدد ضربه‌زدن به آن شخص بر می‌آید. او ضربه خود را به هرکدام از افرادی که در این رابطه نقشی داشته و از آمادگی بیشتری برخوردار باشند، وارد می‌سازد، خواه والدین باشند و خواه فرزند و یا هرکس دیگری که دانسته یا ندانسته آن نسبت‌ها را داده باشد. در این زمینه نمونه‌های زیادی مشاهده شده است. در بعضی موارد ضربه چنان بی‌رحمانه بوده که به مرگ منتهی گردیده است.

شیخ بهایی در کتاب کشکول خود این‌گونه نقل کرده است: که به قصد سفر حج، با کاروانی در حرکت بودیم. در راه برای استراحت

ب- «کتاب در محضر بهجت نوشتهٔ محمد حسین رخشاد. جلد ۱. صفحهٔ ۲۱۰».

به کاروانسرایی فرود آمدیم و در آنجا اُطراق کردیم. در همین اثناء ناگهان سر و صدایی بلند شد، ماری بزرگ با سرعت به سمت کاروانیان می‌آمد، که یکی از همراهان دوید و آن مار را با شمشیر خود کُشت. پس از کشتن مار به ناگاه آن جوان با سرعت از ما دور شد و هرچه قدر او را صدا زدیم که برگردد، هیچ توجهی به ما نمی‌کرد، تا آنجایی که از نظرها محو گردید. هر چه منتظر ماندیم وی بازنگشت. تا اینکه تصمیم گرفتیم مجدداً به راه خود ادامه دهیم. همین که به راه افتادیم، دیدیم که جوان از دوردست‌ها افتان و خیزان و ناله‌کنان می‌آید. وقتی به ما رسید، از وی سؤال کردیم، به کجا رفتی و چه شد؟! پاسخ داد: نیرویی مرا به‌سرعت و بدون اراده به‌سویی پیش می‌بُرد. تا اینکه به مکانی رسیدم. شخصیت بزرگی با محاسنی سفید بر مسند قضاوت نشسته بود. سپس خطاب به کسانی که مرا با خود به آنجا بُرده بودند گفت: «چه شده است؟» آنها گفتند: «این انسان پدر ما را کشته است». ناگاه گفتم: «پناه بر خدا! من کسی را نکشتم!» من به‌همراه کاروان خود راهی زیارت خانهٔ خداوند بودم، وقتی برای استراحت در کاروانسرا بودیم، ماری به سمت ما حمله کرد. من هم برای دفاع از خود و همسفران آن مار را کشتم. پیر آنها چون سخن مرا شنید گفت: «رهایش کنید! من از پیامبر خداوند

شنیدم که می‌فرمود: «هرکسی به هیئت دیگری درآمده و کشته شود، خودش مسئول می‌باشد». هیچ‌کدام از حکم‌های قصاص و دیه شامل حال او نمی‌شود. آنها نیز دستور او را اطاعت کردند و مرا تا نزدیک این مکان آوردند و برگشتند (توضیح بیشتر در فصل طبقات ارواح ذکر خواهد شد؛ صفحه ۱۶۹).

یکی از عوامل دیگر، ضعیف بودن روح بعضی از انسان‌ها است که تحت نفوذ وسوسه‌های شیاطین و ارواح ناپاک قرار می‌گیرند و حاصل آن تنفر بی‌جا، بهانه‌گیری، اختلافات خانوادگی و نهایتاً جدایی زن و شوهر می‌باشد. ناگفته نماند ارواح مؤمن و مُسلم اجنه و افراد محترم و فهمیدهٔ آنها هرگز دست به چنین اعمالی نمی‌زنند.

علاوه بر موارد فوق، ممکن است روحی از جن با روحی از انس در عالم ارواح به‌هم نزدیک شوند و بین آنها صمیمیت و دوستی برقرار گردد. تداوم ارتباط بین دو روح، علاقه‌مندی آنها را به یکدیگر بیشتر می‌کند. روح انسان که وابسته به کالبد است در اثر وسوسه‌های روح خبیثی که مأنوس گشته، تشویق می‌گردد که از جسم خود فاصله بگیرد، روح بر سر دو راهی قرار می‌گیرد. مردد است که آیا به کالبد خود وفادار باقی بماند، یا به وسوسه‌های آن شیطان عمل کرده و جسم خود را رها سازد. نتیجهٔ این تشتت افکار، افسردگی، بی‌حوصلگی، گوشه‌گیری، در خود فرورفتن و پریشانی می‌باشد. این

حالت‌ها زمینه را برای روح مساعد می‌سازد تا بتواند به راحتی از جسم دوری گزینند. اگر این رویه همچنان ادامه پیدا کند، دوستی بین دو روح (روح انسان و موجود روحی مانند جن) به‌جایی می‌رسد که هر دو متمایل می‌شوند با هم به سیر و سیاحت بپردازند. روح خبیث مناظر زیبا و چیزهای جاذبه‌داری را به روح انسان نشان می‌دهد. روح انسان به تدریج نسبت به جسم خویش بی‌مهر می‌گردد و این بی‌مهری به‌جایی می‌رسد که دیگر آن جسم را برای خود جای مناسبی نمی‌داند(به مناظرهٔ «ازدواج دختری از طایفهٔ جن با پسری از انس»، صفحه ۱۲۰ مراجعه شود).

در چنین مواردی همان‌گونه که قبلاً ذکر شد، اصولاً روح شیطانی از روح انس، قدرتمندتر بوده و آن را اسیر خود می‌گرداند. اما اینجا دیگر، کار مشکل می‌گردد. یعنی اگر روح انسانی بخواهد زمانی به کالبد خویش برگردد و مایل باشد در آن توقف کند و احیاناً از دستور روح خبیث سرپیچی نماید، دیگر دیر شده است. روح آدمی با ضربه‌های روح شرور مواجه می‌شود. به نحوی که به جسم حالت غَش و اغماء دست می‌دهد. ناگفته نماند که اگر روح، کالبد خویش را رها نماید، باز هم حالت غش حادث می‌گردد. اما بسیار ضعیف است و در حد یک پرش محسوس اعضاء می‌باشد. البته حالت اغماء تا پایان گردش و سیر و سیاحت آن دو، بر جسم مستولی می‌باشد. بد نیست

یک نمونهٔ واقعی و زنده از ده‌ها موردی که شخصاً ناظر و شاهد بوده‌ام را به‌طور مستقیم از زبان همسر چنین مریضی بشنوید.

خانمی در خانوادهٔ جن (عین نامه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با سلام و درود به روان پاک شهیدان اسلام و درود بر ارواح مقدس مؤمنین و با تشکر از شما برادر عزیز که با تلاش و زحمت فراوان مایلید به حاجتمندانی که از گرفتن شفا و درمان در عالم مادیات عاجز و درمانده گشته‌اند، کمک کنید و علاقه‌مندان را به عالم غیب و ناراحتی‌های روحی و قدرت رفع آنها از سوی ارواح آشنا سازید.

پیدایش مرض همسرم به خیلی سال‌ها پیش مربوط می‌شود. برای درمان به پزشکان متعددی در شیراز، اصفهان و تهران مراجعه کردیم. نتیجه‌ای عاید نشد. به توصیهٔ دوستان و آشنایان به هر وسیله‌ای متوسل شدیم. حتی به روستاهای دوردست نزد افراد بومی و قدیمی که در درمان انواع مرض‌ها به‌وسیلهٔ داروهای گیاهی تجربه زیادی داشتند، رفتیم و به پیشنهاد بعضی از آنها حتی همسرم از خوردن انواع غذاهای حیوانی محروم شد. اما باز هم بدون نتیجه بود!

مجدداً در تهران نزد پزشک مجرب و کاردانی که شنیده بودیم در درمان این‌گونه امراض تخصص بیشتری از دیگران دارد، رفتیم. پس از آزمایشات زیاد اعلام کردند که درد مشخصی ندارد، شاید نوعی میگرن باشد. به هرحال دفعات غش کردن با گذشت زمان بیشتر و شدت سر درد همسرم به حدی رسید که آشنایان هم امیدی به زنده ماندنش نداشتند. تا اینکه یکی از عیادت‌کنندگان همسرم مصرانه از من خواست او را نزد کسی که با ارواح ارتباط دارد ببرم.[1] با بی‌میلی پذیرفتم. به اتفاق ایشان، همسرم را بردیم، ولی من داخل نشدم. فکر

۱- مستندات شرعی و علمی پیرامون مطالب عنوان شده شامل:

الف- «منابع ذکر شده در پاورقی صفحه ۳۸».

ب- «تفسیر المیزان علامه طباطبایی. ذیل آیهٔ ۲۷۵ از سورهٔ بقره. ...کَمَا یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیطَانُ مِنَ الْمَسِّ...».

ج- «کتاب در محضر بهجت نوشتهٔ محمد حسین رخشاد. جلد ۲، صفحهٔ ۲۶۴».

د- «کتاب وسایل الشیعه، جلد ۱۴، صفحهٔ ۹۱، حدیث پیامبر اکرم(ص) ضمن سفارش‌هایی که راجع به مسائل جنسی به حضرت علی(ع) فرموده است، فرمودند: با همسر خود در اول ماه (ماه قمری نه شمسی) و وسط ماه و آخر ماه هم‌بستر مشو. همانا جن‌ها در این سه شب نزد زنان خود برای مقاربت می‌روند. آیا نمی‌بینی که مبتلایان به مرض صرع و جنون در این سه شب به این امراض گرفتار آمده‌اند».

هـ- «مقالهٔ مدخل جن از سایت مرکز دائره المعارف اسلامی. نوشتهٔ فرامرز حاج منوچهری».

و- «کتاب جن و شیطان، تحقیقی قرآنی روایی و عقلی نوشتهٔ علیرضا رجالی تهرانی. ناشر قم انتشارات نبوغ، ۱۳۸۱. صفحهٔ ۵۷».

ز- «کتاب جن افسانه یا واقعیت؟ نوشتهٔ سید بها الدین نجفی. قم دفتر نشر مصطفی ۱۳۸۴. صفحهٔ ۸۰».

کردم ایشان دعانویس است و با خود گفتم: «نزد دعانویس که قبلاً رفته‌ام، ولی بی‌فایده بود». وقتی برگشتند آن آشنا گفت: «دیدید جوابِ مثبت دادند!» پرسیدم چطور؟ پاسخ داد، یک هفته دیگر که خودت رفتی در جلسه خواهی دید.

پس از مراجعت به منزل، مدت یک هفته با چشمان حیرت زده‌ام می‌دیدم که هرچه زمان می‌گذرد، آثار بهبودی، بیشتر و چشمگیرتر می‌شود. تا پایان مهلت مقرر که مجدداً حالش دگرگون شد و چون به آنجا مراجعت کردم، دیدم آنچه را که تا آن زمان حتی فکرش را هم نمی‌کردم. دنبالهٔ ماجرا را شما شخصاً شاهد بودید. لطفاً خودتان بقیه اش را شرح دهید و آن را تکمیل کنید. الحمدلله امروز خیلی راحت زندگی می‌کنیم و هیچ مشکلی نداریم.

«امضاء محفوظ»

آری، ایشان صحیح فرمودند، من شاهد بقیهٔ ماجرا بودم. در اولین روزی که ایشان مراجعه کردند، دو کودک و همسر نالانش نیز همراه ایشان بودند. نزد ارتباط‌گیرنده آمد و گفت: «آقا، همسرم حالت غش و سر درد شدید دارد».[1] نسخه‌هایی که برای مداوای او گرفته‌ام،

۱- مستندات پیرامون مطالب عنوان شده شامل:

تاکنون به اندازهٔ یک متکا می‌شود! خیلی جاها رفته‌ام، ولی درد او لاعلاج مانده است. هفتهٔ گذشته به همراه خانمی خدمت شما آمد و در عرض هفتهٔ گذشته حالش خوب بود، اما دوباره تغییر کرد و به حالت اول برگشت. اگر می‌دانی خوب نمی‌شود، برای رضای خداوند به من بگو. تاکنون مرا خیلی دورسر گردانده‌اند. اگر خوب نمی‌شود، اقلاً به درگاه خداوند برایش دعا کن که مرگش برسد و نجات پیدا کند. او زیاد رنج می‌کشد. زندگی وی مرگ تدریجی توام با درد و عذاب است. وقتی پس از غش به هوش می‌آید، بسیار خجالت می‌کشد. وقتی فرزندانم می‌بینند مادرشان به این وضع می‌افتد، می‌ترسند، گریه می‌کنند و از مادرشان وحشت دارند. در روحیهٔ آنها خیلی اثر گذاشته است. دلم به حال همسرم می‌سوزد.

ارتباط‌گیرنده گفت: «متوجه شدم منظورتان چه کسی است. مرض ایشان روحی است، بگویید بنشیند تا با عالم غیب گفتگو کنم. شما هم خودت شاهد باش که مطمئن شوی که ناراحتی همسرتان

الف- «منابع ذکر شده در پاورقی صفحه ۱۰۸».

ب- «کتاب در محضر بهجت نوشتهٔ محمد حسین رخشاد. جلد ۱، صفحهٔ ۲۷۵».

ج- «مجلهٔ علمی - پژوهشی معرفت ادیان(علوم انسانی) چاپ پاییز ۹۲، مقالهٔ جن از منظر ادیان ابراهیمی. نوشتهٔ دکتر محمد جعفری هرندی، استادیار موسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)».

د- «کتاب اسراری از جهان ارواح نوشتهٔ علی جمالی تنگستانی».

روحی است». همسر وی نشست. پس از برقراری ارتباط، آن مرد خطاب به روح مأمور از عالم غیب گفت: «لطفاً برای اینکه این برادر مطمئن شود که علت بیماری همسرش روحی است به این خواهر کمی علامت گریه بدهید».

یک مرتبه آن خواهر منقلب شد و چنان ضجه و شیون‌هایی می‌زد که گویی مادری از مرگ جوانش باخبر شده است. بلند می‌گریست و خدا، حضرت محمد(ص) و حضرت علی(ع) را می‌خواند. بچه هایش به گریه افتادند. شوهر ایشان مضطرب و حاضرین در جلسه از جمله خود من وحشت زده بودیم، اما شخص ارتباط‌گیرنده با حوصله سر را پایین انداخته و خونسرد نشسته بود.

من در دل خود می‌گفتم، ای کاش از ارواح می‌خواست که گریه را قطع کنند. نکند یک وقت خدای ناکرده این خواهر، دق‌مرگ شود؟! با خود فکر کردم، نکند از قدرت شخص ارتباط‌گیرنده دیگر خارج شده باشد؟! او همچنان می‌گریست، گریستنی که سنگدل‌ترین آدم‌ها را محزون می‌ساخت. بالاخره پس از مدتی شخص ارتباط‌گیرنده خطاب به مأموران عالم غیب گفت: «خیلی ممنون، دیگر گریه کافی است».

ناگهان آن خواهر تکان شدیدی خورد به نحوی که سرش محکم

بر دیوار اصابت کرد. گویی از خواب بیدار شد. از آنچه گذشته بود، هیچ نمی‌دانست. شخص ارتباط‌گیرنده خطاب به آن خواهر گفت: «دستتان را بگیرید». سپس از مأمور عالم غیب سؤال کرد: «آیا ممکن است ناراحتی ایشان را رفع نمایید؟» البته جواب منفی بود. به هرحال با سؤالاتی که کرد، نتوانست از طریق دست به نتیجه‌ای برسد. شخص ارتباط‌گیرنده گفت: «دستتان را بردارید باید واسطه‌ای باشد تا از روح راهنما علت را جویا شوم». روز بعد، آن فرصت دست داد. (روح راهنما: مَلک یا اجنه‌ای است که به امر خداوند، زمینه‌ساز ارتباطات و راهنمای ارتباط‌گیرنده می‌باشد و در حقیقت مدیریت برقراری ارتباطات را بر عهده دارد. هرگونه مراقبت و محافظت از نفوذ شیاطین در ارتباطات حقیقی و واقعی به‌عهدهٔ ایشان است و به چندین زبان نیز آشنایی دارد).

واسطه حاضر بود و ارتباط گرفته شد. روح راهنما گفت: «علت ناراحتی ایشان دوستیِ مابین روحی در عالم اجنه (جنیان) و روح ایشان است».[1] این محبت را نمی‌شود یک جا و یک مرتبه از بین برد.

۱- مستندات پیرامون مطالب عنوان شده شامل:

الف- «کتاب اسراری از جهان ارواح نوشتهٔ علی جمالی تنگستانی».

ب- «کتاب در محضر بهجت نوشتهٔ محمد حسین رخشاد. جلد ۲، صفحهٔ ۲۶۴».

بلکه به تدریج باید بین آنها فاصله ایجاد کرد. با آن روح گفتگو می‌کنم تا در جلسهٔ ارتباطی که زمان آن بعداً معین می‌شود، شرکت کند.

دقایق بسیار کُند می‌گذشت. بالاخره پس از چند روز، انتظار سرآمد. ارتباط برقرار شد. راهنما به ارتباط‌گیرنده گفت: «آن روح (جن) حضور دارد. با ایشان وارد گفتگو شوید. من در پس پرده ناظرم». ارتباط‌گیرنده به آن روح سلام کرد و خوش‌آمد گفت. آن جن فوراً با تکان شدیدی در جسم آن خواهر حلول کرد و با صدای خشن و مردانه از طریق زبان آن زن چنین بیان داشت: «سلام‌علیکم، بفرمایید آیا با من امری داشتید؟» شخص ارتباط‌گیرنده گفت: «می‌خواستم از شما خواهشی کنم». گفت: «بفرمایید». ارتباط‌گیرنده اظهار داشت: «می‌خواستم از شما خواهش کنم که ناراحتی‌های این خواهر را بردارید تا به زندگی‌اش بپردازد».

صحبت‌هایی بین ارتباط‌گیرنده و آن جن رد و بدل شد و بالاخره

ج- «مقالهٔ مدخل جن از سایت مرکز دائره المعارف اسلامی. نوشتهٔ فرامرز حاج منوچهری».

د- «ابن ندیم بخشی از باب عشاق را به آثاری دربارهٔ عاشقان جنی و انسان اختصاص داده است، صفحهٔ ۳۶۶».

هـ- «ابن حجر عسقلانی، لسان، ۴/۱۵۴، ۶/۳۱۵».

آن روح گفت: «به شرطی قبول می‌کنم که هفته‌ای یک مرتبه آن خواهر به اینجا مراجعه کند و من در جسم او بروم و از طریق زبان وی صحبت کنم».

با این خواسته موافقت شد و بدین نحو جدایی بین دو روح آغاز گردید. یک هفته گذشت و در انتظار چگونگی حلول مجدد آن روح در جسم یک انسان خاکی لحظه شماری می‌کردم. زمان تعیین شده فرا رسید. همهٔ شرایط جهت ارتباط فراهم شده بود. آن خواهر آمادهٔ برقراری ارتباط بود. ارتباط‌گیرنده از آن روح دعوت کرد و ایشان حضور به‌هم‌رساند. آن خواهر تکان سختی خورد و به حالت اغماء فرو رفت.

سپس با صدای درشت مردانه، خطاب به حضار سلام کرد و خود را معرفی نمود. او چنین ادامه داد: «ایشان خواهرخواندهٔ من است. من او را دوست دارم، چون از کودکی در خانوادهٔ ما بود. روح این خواهر همیشه در جمع خانوادگی ما بوده است و در عرض هفتهٔ گذشته جایش در بین ما خالی بود».

او سخنانی در رابطه با چگونگی رفتار خانواده‌اش و ارادت فرد فرد آنها به روح این خواهر ایراد کرد و قول مساعد داد که در رفع ناراحتی‌های آن خواهر به او کمک کند. به هر حال برای یک هفته

دیگر کالبد را به همان شکلی که وارد شده بود، یعنی با یک تکان شدید رها نمود.

قبل از اینکه با این روح مجدداً تماس گرفته شود، روح راهنما در یکی از روزها پیام داد که در وقت ارتباط با آن روح به وی بگویید به‌علت گرفتاری و مشکلات زندگی این خواهر و همچنین ملاحظه سایر بیماران، مقدور نیست که هفته‌ای یک بار با شما تماس بگیریم. بهتر است این ارتباط، ماهی یک مرتبه صورت بگیرد. مطالب در ارتباط بعدی به آن روح گفته شد. او در ابتدا نمی‌پذیرفت ولی با اصرار ارتباط‌گیرنده به اکراه قبول کرد و رفت.

حالِ آن خواهر نیز، روز به روز رو به بهبودی می‌رفت و توان تحلیل رفته در طول بیش از ده سال بیماری را مجدداً باز می‌یافت و روحش به تدریج آزاد می‌شد. پس از یک ماه، بار دیگر به روال گذشته ارتباط گرفته شد. مطالب جالبی از عالم اجنه و اطلاعات جامعی از زندگی خود، اعتقادات، تعداد تأهل، غیرت و تعصب بیان کرد. لازم به تذکر است در لحظه‌ای که آن جن، کالبد آن خواهر را در اختیار داشت، اعضاء خانواده جن چون روح آن خواهر را جزء خانواده خود می‌دانستند و به او محبت زیادی داشتند، آن را نزد خود می‌بردند و جنی که کالبد را در اختیار گرفته بود، سعی می‌کرد صحبت را طولانی کند تا روح آن خواهر، بیشتر نزد اهل خانوادهٔ وی باشد. از

محتوای صحبت‌ها معلوم بود که از شدت محبت این جن نسبت به سابق کاسته شده است. اولین ارتباط یک‌ماهه بدین صورت به پایان رسید.

چند روزی بیشتر نگذشته بود که از طریق واسطه‌ای از جانب روح راهنما پیام رسید که در زمان ارتباط یک ماهه، واسطه‌ای (مدیوم) نیز حضور داشته باشد. من با آن جن گفتگویی خواهم داشت. آن زمان معین فرا رسید.

واسطه (مدیوم) نیز حاضر بود. پس از تشریفات اولیه و دعوت از سوی ارتباط‌گیرنده، جن یاد شده حاضر و در جسم آن خانم حلول کرد و روح راهنما نیز از طریق واسطه، حضور خودشان را اعلام نمودند و سلام کردند. ارتباط جالب و سنگینی بود. خطاب به ارتباط گیرنده گفت: «از آن جن بپرسید شما دارای چه دینی هستید؟» وقتی از وی سؤال شد، گفت: «مُسلِم هستم». راهنما خواست از آن جن سؤال شود: «چرا روح این خواهر را رها نمی‌کنی؟» در جواب گفت: «او را دوست دارم. چون از بچگی نزد ما بوده و در بین ما بزرگ شده». گفتند: «بپرسید، مجرد است یا متأهل؟» گفت: «متأهلم و دارای دو فرزند».

مجدداً خواستند که سؤال شود چرا شما این روح را در عالم خود

می‌برده‌اید؟ پاسخ داد: «من برادر بزرگ و سرپرست خانواده می‌باشم. خواهر، برادر، همسر و فرزندانم چنان علاقه‌ای به ایشان دارند که امکان نداشت هر وقت جمع هستیم او در جمع ما نباشد».

روح راهنما از طریق ارتباط‌گیرنده خطاب به جنی که کالبد آن زن را در اختیار گرفته بود، گفت: «من فلان روح هستم. اگر تو مسلمان هستی و راست می‌گویی چطور بدون دلیل، جسمی را علیل و خانواده‌ای را مدتی سرگردان کرده‌ای؟! آیا نمی‌دانی که مجرم هستی؟ آیا نمی‌دانی علاوه بر محکومیت در مقابل قوانین خودتان که محکوم به مرگ هستی، جهنم سوزان نیز در انتظارت می‌باشد؟ کجای دین اسلام به تو چنین اجازه‌ای داده است؟ اگر توبه نکنی و دست از روح این خواهر بر نداری خداوند به سخت‌ترین عقوبت‌ها مؤاخذه‌ات می‌کند! اگر پیشوای جنیان مسلمان از این موضوع آگاه شود، سخت گرفتار خواهی شد. گناه همهٔ ناراحتی‌هایی که برای همسر، فرزندان و جسم ایشان ایجاد شده به گردن توست. بار گناهت بیش از تصور است. هر چه زودتر استغفار کن و او را به حال خود واگذار. زندگی انسان خاکی متعلق به خود اوست و زندگی جنیان[1] مربوط به

۱- جنیان و اجانین، اشتباهاً به‌جای جمع جن بر زبان‌ها مصطلح است. اجنه، جمع «جن» صحیح‌تر می‌باشد.

خودشان. هیچ روحی حق ندارد در زندگی انسی دخالت کند، مگر مأموریتی از جانب خداوند داشته باشند».

آن جن گفت: «من هرگز فکر نمی‌کردم گناه می‌کنم. همان‌طور که گفتم او از کودکی مورد علاقهٔ همهٔ ما بوده و ایشان را نزد خود می‌آوردیم و همچون یک خواهر نسبت به او محبت و تعصب داشته ایم. چون او را نزد خانواده‌مان می‌بردم و خوشحالی همه را می‌دیدم، دیگر توجهی به جسم، همسر و فرزندانش نداشتم. اگر این عمل خطا بوده به درگاه خداوند توبه می‌کنم و از همسر و فرزندانش معذرت می‌خواهم و تقاضا می‌کنم مرا ببخشند. دیگر ایشان را نزد خود نمی‌بریم، اما این را هم اعلام می‌کنم که خانوادهٔ ما از هم اکنون عزادار خواهند شد».

ارتباط با قدردانی و نصایح بیشتر روح راهنما پایان پذیرفت و امروز مدت مدیدی از آن ماجرا می‌گذرد. شکر خداوند را که بدون ناراحتی، زندگی بسیار خوبی دارند و همچنین با اضافه شدن دو فرزند دیگر به اعضای خانواده، بسیار راضی و خوشحال هستند.

ماجرایی که ذکر آن گذشت نمونهٔ دوستی ارواح غیبی و روح انسان بود. در این راستا هنوز بیماری‌های دیگری وجود دارد که نوع دخالت روح در آن متفاوت است، مثلاً ممکن است یکی از ارواح غیبی(جن) با روحی از انس ازدواج کند. حال هر دو حالت می‌تواند

اتفـاق بیفتـد. یـا مـؤنثی از گـروه جـن بـا روح مـذکری از انـس و یـا بالعکس، روح مذکری از جن بـا روح مـؤنثی از انـس ازدواج کنـد.[1] دستاورد چنین ازدواج‌هایی برای انسان، جنون می‌باشد.

تذکر این نکته ضروری است که اصولاً در این نـوع ازدواج‌هـا روح یک انس با توطئهٔ روح یـا ارواح خبیـث، بـه دام می‌افتـد و بـه اجبـار تحت فشارهای زیاد، تن به این ازدواج می‌دهد. این نوع ناراحتی‌هـای روحی سخت‌ترین نوع از نظر معالجه و درمان می‌باشند. برای روشـن شدن این موضوع به بیان یک نمونه جالب و شـگفت‌آور می‌پـردازیم.

۱- مستندات شرعی و علمی پیرامون مطالب عنوان شده شامل:

الف- «کتاب در محضر بهجت نوشتهٔ محمد حسین رخشاد. جلد ۲، صفحهٔ ۲۶۴».

ب- «پاسخ آیت الله بهجت در مورد ازدواج با جن: درصورت تحمل جایز است. ولی ظاهراً ازدواج بـا آنها خیلی مشکل است و خطر دارد. تاریخ استفتاء ۱۳۸۱/۳/۱۱».

ج- «مجلهٔ علمی - پژوهشی معرفـت ادیـان(علـوم انسـانی) چـاپ پـاییز ۹۲، مقالـهٔ جـن از منظـر ادیـان ابراهیمی. نوشتهٔ دکتر محمد جعفری هرندی، استادیار موسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)».

د- «کتاب اسراری از جهان ارواح نوشتهٔ علی جمالی تنگستانی».

هـ- «مقالهٔ مدخل جن از سایت مرکز دائره المعارف اسلامی. نوشتهٔ فرامرز حاج منوچهری».

و- «پاسخ آیت‌الله جواد تبریزی در مورد ازدواج با جن: ممکن می‌باشد، ولی ازدواج جایز نیست».

ز- «کتاب دانستنی‌هایی دربارهٔ جن نوشتهٔ ابوعلی خداکرمی، ۱۳۸۴، صفحهٔ ۴۶».

ح- «کتاب جن دنیای ناشناختهٔ نوشتهٔ جعفر حمزه. نشر وحدت پخش. ۱۳۸۷. صفحهٔ ۱۵۶».

ط- «مجلسی، جلد ۶۰. صفحهٔ ۶۶».

ی- «کلینی، جلد ۲. صفحهٔ ۲۴۵».

این ارتباط برای مردی که فرزند جوانش مدت‌هاست دیوانهٔ زنجیری می‌باشد و در یکی از بیمارستان‌های تهران بستری گردیده، گرفته شده است.

دخالت بعضی از جنیان (کافر و شیطان) در زندگی انسان‌ها، منجر به جنون (مجنون یعنی جن زده) می‌گردد.

با توجه به تحقیقات انجام شده، بعضی از افرادی که دچار بیماری‌های روحی و روانی می‌شوند و از نظر تشخیص، پزشکان هرگز به نتیجه نمی‌رسند، به‌خاطر علاقه‌مندی و یا دشمنی بعضی از شیاطین به این افراد می‌باشد که در روح و روان این‌گونه افراد نفوذ کرده و در حقیقت آنها را تسخیر می‌نمایند و یا نسبت به روح انسان‌هایی که حالت خاصی دارند، علاقه‌مند و مشتاق می‌شوند و سعی می‌کنند که آن روح را به‌طرف خودشان جذب کنند و باتوجه به ترفندهایی که می‌دانند، اقداماتی انجام می‌دهند تا روح (انسان) به طرف آن جن جذب و علاقه‌مند شود و به مجردی که آن جن اراده می‌کند تا با این روح در تماس باشد، روح، خود را از جسم و کالبد جدا می‌کند و شخص به‌حالت غش و تشنج دچار شده و بی‌اختیار و بی‌اراده می‌افتد.[1] آنگاه آن جن (کافر یا شیطان)، روح آن فرد را با

۱- به مستندات پاورقی صفحهٔ ۱۱۰ مراجعه شود.

خود، در بین اقوام و یا خانواده‌اش برده و یا با او به سیر و تفرج می‌پردازد.

این علاقه گاهی به حدی شدت پیدا می‌کند که بازگرداندن روح انسان به کالبدش تقریباً غیرممکن می‌شود و بین جنیان این‌گونه مصطلح است که این دو با هم ازدواج نموده‌اند. تفاوتی نمی‌کند که جن مؤنثی، روح انس مذکری را تسخیر نماید یا جن مذکری، روح انس مؤنثی را تسخیر کند.

«ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِّن بَيْنِ أَيدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيمَانِهِمْ وَعَن شَمَائِلِهِم وَلَا تَجِدُ أَكثَرَهُمْ شَاكِرِينَ. آنگاه از پیشرو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپ‌شان بر آنها وارد می‌شوم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت. سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۷».

در ذیل یکی از این نمونه‌ها را از زبان راوی بیان خواهیم داشت.

ازدواج دختری از طایفهٔ جن با پسری از انس[1]

فردی که فرزندش دیوانه و مجنون (جن زده) بود نقل می‌کرد که برای یافتن علت بیماری فرزندم به پزشکان متخصص گوناگون مراجعه کردم و هیچ‌گونه نتیجه‌ای حاصل نشد و همچنان فرزندم در حالت روانی و جنون قرار داشت تا اینکه مرا به شخصی معرفی کردند. نزد وی رفتم و چگونگی احوال فرزندم را شرح دادم. ایشان با مخلوقات غیبی ارتباطی برقرار نمودند.

گفتگوهایی که به دنبال خواهد آمد، طی سه جلسه ارتباط، در سه شب متوالی، توسط ارتباط‌گیرنده صورت پذیرفته است.

لازم به ذکر است برای جلوگیری از اطالهٔ کلام، افراد مؤثر و حاضر در آن جلسات به ترتیب با نام‌های مستعار زیر مشخص شده‌اند.

۱- مستندات پیرامون مطالب عنوان شده شامل:

الف- «کتاب حقیقت روح نوشتهٔ احمد زمردیان. نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دهم ۱۳۸۴».

ب- «کتاب اسراری از جهان ارواح نوشتهٔ علی جمالی تنگستانی».

ج- «مقالهٔ مدخل جن از سایت مرکز دائره المعارف اسلامی. نوشتهٔ فرامرز حاج منوچهری».

د- «کتاب وسایل الشیعه، جلد ۱۴».

هـ- «کتاب جن و شیطان، تحقیقی قرآنی روایی و عقلی نوشتهٔ علیرضا رجالی تهرانی. ناشر قم انتشارات نبوغ، ۱۳۸۱».

و- «کتاب جن افسانه یا واقعیت؟ نوشتهٔ سید بهاء الدین نجفی. قم دفتر نشر مصطفی ۱۳۸۴».

ز- «کتاب در محضر بهجت. جلد ۱».

الف) شخص ارتباط‌گیرنده.

ب) دختر جن.

م) پدر دختر جن.

د) شخص دیوانه (مجنون).

س) برادر دختر جن.

برای برقراری ارتباط همه چیز آماده شد. ارتباط‌گیرنده، واسطه و پدر شخص مجنون-که آن زمان در یکی از بیمارستان‌های تهران بستری بود- به ترتیب در امتداد یکدیگر نشستند.

تعداد قابل توجهی از افراد دیگر که مشتاق به شنیدن و دیدن این ارتباط بودند نیز در چند ردیف نشسته بودند. آن طرف پرده هم که همچون دیواری در وسط اتاق کشیده شده بود، تعدادی از خواهران حضور داشتند. سکوت، کاملاً بر جلسه حکم‌فرما بود. ابتدا چند صلوات فرستاده شد و سپس ذکرهایی که توسط ارتباط‌گیرنده قبل از برقراری هر ارتباط خوانده می‌شد، گفته شد.

ارتباط برقرار شد.

«جلسهٔ اول ارتباط»

واسطه می‌گوید: «یک دختر آمد، می‌گوید شما چه کسی هستید؟»

ارتباط‌گیرنده (الف): سلام علیکم. من یک انس هستم که خداوند بر من عنایت و رحمت فرموده‌اند و قادرم به اذن ایشان با شما صحبت کنم.

دختر جن (ب): با اجازهٔ چه کسی مرا حاضر نمودی؟

(الف): به‌وسیله مقامات عالیقدری که مأموریت دارند.

(ب): نام آنها چیست؟

(الف): نام ایشان (....) می‌باشد که روح بزرگواری است از اولیاءالله.

(ب): کافی است. آن را شناختم. حال، مرا از برای چه کاری خواستید؟

(الف): قبل از هر چیز تشکر می‌کنم که اجازه دادید با شما گفتگو کنم و این‌گونه مؤدبانه برخورد کردید. می‌خواستم دربارهٔ پیرمردی که پهلوی من نشسته و نام ایشان (...ح...) است با شما صحبت کنم.

(ب): آن را می‌شناسم.

(الف): ثمرهٔ زندگی ایشان، فرزندی است که برای بزرگ کردن

آن، پدرش رنج‌ها و مرارت‌ها بر دوش خود تحمل کرده است.

(ب): پس می‌خواهید درباره شخصی به نام (د) صحبت کنید، نه پیرمردی که پهلویتان نشسته! حال من دیگر دانستم چه کسی باعث اشکال در ازدواج ما می‌شود و آن هم شمایید. پس من در حال حاضر با دشمن خود روبه‌رو هستم.

(الف): شاید در اولین برخورد این‌گونه فکر کنید، ولی در پایان متوجه خواهید شد که چنین نیست. من خدمت شما سلام کردم، پس چگونه با شما دشمن هستم؟!

(ب): حال که طوری نشده است. بچه‌اش هم ارزانی خودش باشد. مگر من آن را برده‌ام؟ مگر من آن را کشته‌ام؟ او در همین دنیا است.

(الف): ولی این جسم وحشی (مجنون) دیگر آن (د) واقعی نیست. وقتی کامل است که روح و جسمش با هم باشند.

(ب): ایشان که بغل دست شماست، این بلاها را بر سر وی آورده است، چقدر آن داروهایی که دور از این ناراحتی بود بر وی تزریق کردند؟ چقدر بر وی نهیب دادند؟ کالبد، خودش دچار ناراحتی شده است. من که مقصر نیستم.

(الف): من نمی‌گویم شما مقصر هستید. من از شما به‌عنوان

نزدیک‌ترین روح به وی تقاضا می‌کنم که با ما همکاری کنید. اکنون بیش از سی نفر زن و مرد در اینجا حضور دارند که به شعور و معرفت شما پی خواهند برد.

(ب): حال پی به شعور من ببرند یا نبرند چه سودی برای من دارد؟!

(الف): شاید ظاهراً برای شما سودی نداشته باشد، ولی برای خوش‌نامی اجنهٔ باغیرت و خوب، اشکالی ندارد اگر شما هم نقشی داشته باشید.

(ب): خنده‌ای می‌کند و می‌گوید: «در زمان سلیمان نبی، ارواح اجنه، بَردهٔ انسان بودند و حال دیگر نیستند».

(الف): آری آن هم، خواست و امر پروردگار جهان بود.

(ب): و آن پروردگار شما بود که بر ما ظلم کرد.

(الف): آنچه خداوند انجام می‌دهند از روی مصلحت بندگان است. چون ایشان خالق و قادر هستند.

(ب): آن پروردگاری که تو می‌گویی قادر بر هیچ چیز نیست. اگر هست، از او بخواهید که فرزند ایشان را اگر می‌گویید دیوانه یا مجنون یا هر چه هست، به حالت اولیه برگرداند! چرا از من می‌خواهید؟!

(الف): هرچیز کوچک و بی‌ارزش را از ایشان نمی‌خواهیم. اگر چنین خواهشی از خداوند کنیم، ترس آن می‌رود که به نابودی شما بیانجامد.

(ب): من می‌خواهم حال که چنین است، امتحان کنم. آن خدایی که تو می‌گویی چطور مرا آسیب‌پذیر می‌کند؟

(الف): می‌دانم شما می‌خواهید مرا تابع احساساتم بگردانی و ببینی چطور با این مسئله برخورد می‌کنم؟ آیا شما در خلقت خود اندیشیده اید؟ آن کس که تو و من را آفریده، بر هر کاری تواناست. مرگ و حیات ما به‌دست توانای بی‌همتایی است که خدایش می‌نامیم و ما کوچک‌تر از آن هستیم که در برابرش گردن‌کشی کنیم و سر برافرازیم.

(ب): خنده می‌کند و می‌گوید: «ما کوچک نیستیم! خندهٔ من به آن خاطر است که آن همه از عمرت می‌گذرد و خدای واقعی را نشناخته‌ای».

(الف): آری، بسیار مشکل است، خدایی که خورشید و ماه را آفریده، ملائک را از نور، جن را از آتش و انسان را از خاک خلق کرده، به‌راستی نشناخته‌ام. چون تصور و تجسمش نیز مشکل است. ناراحتی و تأسف من هم در این دنیا به‌خاطر همین است.

(ب): شما به این ترتیب دارای قدرت فوق‌العاده‌ای هستی. آن‌طور که می‌گویید، خدایی که خالق من و شما و دیگر مخلوقات است، تو را از خاک آفرید. پس روی خود را به سمت خاک و سنگ‌ها

کن تا جنس خاک که هم‌ردیف خودت می‌باشد، به مثل شما گردد. اشتباه نکنید، اجدادتان، شما را نیز فریب دادند به وعده و وعیدهایی که عالمی دیگر هست، خدایی هست و وعده‌هایی دیگر. اما خیلی زحمت بیهوده نکشید. این چند روزهٔ عمر خود را در خم و راست شدن نگذرانید. اینها جز، حرف بچه‌گانه از شما، بر من نیست.

(الف): خوشحالی من از این است که خود می‌گویید به هر حال، عمر به پایان می‌رسد. آیا فقط من می‌میرم یا شما هم طعم مرگ را خواهید چشید؟

(ب): من تا مرگی بر خود مشاهده نکنم باور نخواهم کرد.

(الف): آیا مرگ دیگران را هم ندیده‌ای؟

(ب): بر دیگران دیده‌ام.

(الف): پس مرگ دیدنی نیست که شما می‌گویید آن را تا نبینم باور نمی‌کنم. مرگ به وسیلهٔ عاملی که روح است و دیدنی هم نیست، ایجاد می‌گردد.

(ب): آن‌کس که در این جلسه مرا کافر خطاب می‌کند و هم اکنون در دلِ خود به من حرف‌های زشتی می‌گوید، چنین کاری نکند. مگر من به شما حرف توهین‌آمیز زدم؟ (ظاهراً در آن جلسه، یکی از افراد در دل به ایشان ناسزا گفته بود).

(الف): اگر چنین کسی باشد، اشتباه کرده است. چون خداوند به ما دستور داده که کسی را فحش و ناسزا نگوییم، حتی اگر کافر باشد.

(ب): ما در بین خود قانون و مقرراتی داریم. آزاد کردن شخصی که شما می‌فرمایید، با مرگ من روبه‌رو است. اگر شما را می‌توانند از زوجه‌تان جدا کنند، مرا هم می‌توانید از زوجم جدا کنید و حال به فرض که با همهٔ عشق و علاقه‌ای که در دل دارید، شما را جدا کردند. آن وقت بعد از این جدایی، محکوم به مرگ هم بشوید. آیا باز هم می‌پذیرفتید؟!

(الف): البته ما به مرگ شما راضی نمی‌شویم و دوست داریم خودتان کمک کنید، این قضیه به خوبی فیصله پیدا کند.

(ب): اما ما قانون و مقرراتی داریم که ما را آزاد گذاشته‌اند با روح انسان، چه زن با مرد و چه مرد با زن ازدواج کند و طبق قانون می‌گویم، این زوج من است.

(الف): آیا دوست دارید این ازدواج شما موقت باشد؟ چون اگر آن مجنون، خود را به خطر بیندازد و یا به مرگ طبیعی بمیرد، آن روح دیگر نمی‌تواند نزد شما بماند.

(ب): آن روح دیگر وابسته به کالبدی نیست.

(الف): این کالبد به هر حال فنا شدنی است.

(ب): بله شما می‌گویید مرگ به سراغ همه می‌آید. پس به سراغ من هم خواهد آمد و فنا خواهم شد. پس چه جای تأسف و نگرانی خواهد بود که آن کالبد از بین برود.

(الف): آیا در قانون شما محبوس کردن انسانی، عدالت است؟ و اگر چنین است، آیا آن قوانین عادلانه‌اند؟

(ب): شما به قانون و مقررات ما دیگر دخالتی نکنید.

(الف): اگر مسئله‌ای مطرح شده و صحبت از عدالت به میان آمده، توقع می‌رود عدالت را باور کنید.

(ب): اگر که قانون و مقررات بر من چشم‌پوشی کنند، ممکن بود.

(الف): اگر ما تضمین کنیم که شما سلامت خواهید بود، چطور؟

(ب): من تضمین شما مسلمین و بزرگان جن در عالم خودمان که مُسلم هستند و شما با آنها تماس دارید را قبول ندارم.

(الف): اما ما قول شما و کلام شما را قبول داریم.

(ب): من قبول ندارم. من فقط تابع برادر و امیر خود هستم.

(الف): آیا شما برای خودتان و زندگی شخصیتان متکی به نَفستان نیستید؟

(ب): اگر آن قانون و مقررات بر من رفتار نشود، شاید! و شاید بر

نَفس خود باشم.

(الف): شما حتماً حاضر نخواهید شد همچون این جوان، از جمع خانواده گرفته شده و در تسخیر دیگری باشید.

(ب): من منظور شما را نمی‌فهمم.

(الف): او در بین خانوادهٔ خود نیست. چون شما خود را به روح او نزدیک کرده‌اید. او اکنون مثل یک حیوان در بیمارستان با زنجیر به بند کشیده شده و بستری می‌باشد.

(ب): آیا می‌خواهند که کالبدش را نزد خود نگه دارند؟

(الف): آنها کالبد را همراه با روحش می‌خواهند.

(ب): اگر کالبدش را می‌خواهند، من آن را آرام تحویل می‌دهم که دیگر ضرر و زیان بر آنان وارد نسازد.

(الف): چه می‌شود اگر روح ایشان را آزاد کنید؟

(ب): من در چهارچوب مقررات و قانون خود زنجیر هستم و دیگر راهی برای بازگشت او، جز با از بین رفتن من نیست. من دیگر نمی‌توانم آن را تحویل دهم.

(الف): از شما نمی‌خواهم که او را ترک کنید. اما کمی آزادش بگذارید به کالبدش برگردد.

(ب): از برای چه چیز آن را از منزلش بردند؟

(الف): از برای آنچه که از او گرفته‌اید. فکر کرده‌اند از آن طریق برگردد.

(ب): من آن را آرام تحویل می‌دهم که اذیت نکند.

(الف): شما روحش را هم بدهید. اگر می‌خواهید با ایشان باشید، اشکال ندارد، منتها کمی فاصله داشته باشید و به ذلتی هم که او را انداخته‌اید، راضی نباشید.

(ب): سرش را تکان می‌دهد، می‌گوید: خیر.

(الف): آیا فقط به خاطر مقررات شماست یا موضوع دیگری هم در میان می‌باشد؟

(ب): موضوع دیگری هم اگر باشد، مقررات در بین ما احترام دارد.

(الف): چه اشکالی دارد شما در هر دین و آیینی که باشید، برای خود و بزرگ‌ترهای خود احترام قائل هستید. آیا دوست ندارید با یک عمل خود، شخصیت آنها را نزد ما زیاد نمایید؟

(ب): بر من گفته‌اند هرگاه با طایفه‌ای، چه جن و چه انس به نام مسلمان، ملاقات کنی، مواظب باش که با گفتار و زبان چربشان اخلاق و رفتار و قانونت را از تو نگیرند. شما چندمین مسلمانی هستید که من با آنها برخورد کرده‌ام و می‌خواهید قانون، اخلاق و موازین اعتقادی مرا از من بگیرید.

در اینجا روح راهنما در نظر واسطه می‌آید و پیام می‌دهد که البته اگر بخواهید این گفتگو را می‌توانید ادامه دهید، اما روح واسطه و خود شما فکر می‌کنم خسته شده‌اید. این دختر از گروهی به نام شیطان‌پرستان هستند و در حال حاضر که آمده بودند، شاید بیش از یکصد نفر همراه داشت و بر هر نفر از شما افراد حاضر در این جلسه، یک یا دو نفر را گماشته بودند. شما می‌توانید دنبالهٔ گفتگوی خود را برای حصول به نتیجه، انشاءالله در جلسهٔ دیگر ادامه دهید.

«پایان جلسهٔ اول»

«جلسهٔ دوم ارتباط»

دنبالهٔ گفتگو با دختری از جنیان که با روحی از انس ازدواج کرده است. ارتباط برقرار می‌شود:

واسطه می‌گوید: «همان دختر آمد. یک نفر هم همراهش می‌باشد».

(الف): خوش آمدید. درود بر ارواحی که با وقار و خوش برخورد هستند. امیدوارم از صحبت‌های گذشته خاطره‌ای خوش داشته باشید. این رسم است که خوش‌آمد بگوییم بر کسانی‌که بر ما وارد می‌شوند. اگر ما بر شما وارد می‌شدیم بر شما سلام می‌کردیم و

بنابراین ما که شما را از قبل هم می‌شناسیم بر شما سلام می‌کنیم. این بدان معنی است که شما از طرف ما ایمن باشید و در امنیت هستید.

(ب): شما هیچ آزاری نمی‌توانید بر من برسانید. من سلام بر مسلمین نخواهم کرد.

(الف): خداوند یاری کند که ما هیچ وقت نخواهیم آزاری نه بر شما و هیچ‌کس دیگر برسانیم.

(ب): آقای (د) همسر من است. شما نمی‌توانید مرا قانع کنید.

(الف): ما تصمیم بر قانع کردن شما نداریم. ما به‌عنوان اینکه شما، روح باشعوری هستید، می‌خواستیم حُسن استفاده را کنیم. آیا ارزش دارد که بین دو روح جن و انس برخوردی پیش آید؟

(ب): حال داشته باشد یا نداشته باشد، پیش آید یا نیاید، من آن را دلیل بر ردِ مورد می‌گیرم. اگر غیر از شما شخص دیگری بود و غیر از این افراد، افراد دیگری بودند و یا در بین این افراد یکی از آنها شخصی بود که مورد میل من بود و از من می‌خواست شاید ترتیب اثر می‌دادم. اما شما خیر!

(الف): صحبت از ازدواج شما نیست.

(ب): تو سعی نکن که جدایی و فراق بین ما بیندازی. تو من را نمی‌بینی. من در جهان دیگر هستم. تو را دچار فراق می‌کنم(یعنی

کاری می‌کنم که همسرت از تو جدا شود).

(الف): ما بنا نداشتیم که شما را متأثر سازیم یا موجب ناراحتی شما گردیم. ما شما را مخلوقی باشعور می‌شناسیم و خود نیز شعور داریم. هدف ما این بود که قبول کنیم که این دو موجود باشعور می‌توانند با هم به توافق برسند و سازش کنند.

(ب): من از آتشم و تو از خاک.

(الف): آیا مطمئن هستی که تنها خاک برای خلقت من کافی بوده است؟ در حالی‌که چهار عنصر دیگر نیز ممزوج است.

(ب): خلقت آن آتش، قبل از این موجود بوده است.

(الف): آب نیز، آب است و خورشید می‌تابد، اما یک درخت هم آب و هم آفتاب را به کار می‌بندد و از آنها استفاده می‌کند. بنابراین وقتی بنا شد با یکدیگر کنار بیایند، آب و آفتاب ممزوج گشته و در نتیجه، درخت رشد می‌کند.

(ب): هدف شما یک چیز است. همان که گفتم. به از دست دادن جانم تمام می‌شود. من جانم را فدا نمی‌کنم برای خواستهٔ شما؟

(الف): آیا این فکری نیست که شما را مشغول کرده باشد و به نجات این جوان و آرامش خانوادهٔ وی نیندیشی؟ از کجا ما هدفی غیر از این مورد که شما می‌گویید، نداشته باشیم؟ چه کسی انتظار دارد که شما خود را فدا کنید؟

(ب): شما بهبودی کالبد آن را می‌خواهید؟ من چطور می‌توانم؟

(الف): حال که بر عقیدهٔ خود پا برجا هستید و اجازه نمی‌دهید، روح (د) تا کی با شما خواهد بود؟

(ب): تا هر وقتی که خواهد بود، بوده است.

(الف): آیا شما در عالم جنیان (اجنه) روحی را که بتواند شما را خوشحال کند، پیدا نکرده‌اید؟

(ب): خیر.

(الف): این روحی که متعلق به جسم خاکی است و با فنا شدن و سرآمدن عمرش از دست شما هم خارج می‌شود، برای شما چه سودی دارد؟

(ب): حال سودش یک روز یا یک ثانیه.

(الف): آیا می‌ارزد که پس از فنا شدن آن روح، موجب هتک حرمت به شما در بین امت خودتان شود؟

(ب): هتک حرمت من موقعی خواهد شد که دست از آن برکشم.

(الف): ما می‌دانیم که در عالم شما مردان غیوری وجود دارند. زنانی که پایبند به شوهران و علاقه‌مند به هم‌نوع و هم‌جنس خود می‌باشند، اگر روزی آن مردان غیور با آن تعصب خاصی که ما سراغ داریم، با چنین مسئله‌ای مواجه شوند، مثلاً برادر شما با خبر شود که شما دل بسته‌اید به روح انسی که چهار صباحی بیشتر بر روی این کرهٔ

خاکی توقف نخواهد کرد، آن وقت بسیار شرم‌آور خواهد بود که مورد شماتت برادرتان قرار بگیرید.

واسطه می‌گوید؛ شخصی که پهلویش ایستاده می‌گوید:

«گوش کنید. شما دو جلسه است که خواهر مرا احضار می‌کنید. در بین ما قانون و مقررات چنین است. اگر زنی از ارواح اجنه، علی‌الخصوص این قوم و قبیله که ما هستیم، خود را بر مردی از انسان نشان دهد، باید با روح وی ازدواج کند یا اینکه از بین خواهد رفت. چون که ایشان، خود را در مقابل دیدِ مادی آن شخص قرار داده است. حال باید دو راه را انتخاب کند. یا فنا و هلاکت، یا ازدواج با آن روح. این دیگر هیچ راهی ندارد و همین است و همین. اگر خواهر ما از طریق بزرگان ما بخواهد و مجبور شود آن روح را آزاد کند و طبق قانون و مقررات ما محکوم به مرگ گردد و مرگش فرا رسد، ما هم ساکت نخواهیم نشست. آن چیزی که خواهر ما به خاطرش فنا شده، فنا می‌کنیم».

(الف): آیا در اینجا در مقابل خطاکار، هیچ سؤالی از وی نمی‌شود که چرا خطا کردی؟

برادر دختر جن (س): حال، ایشان خطایی انجام داده‌اند و خطا هم از روی «دانش» هیچ وقت نیست. تا بوده و نبوده از روی نادانی بوده است. خطا در بین شما هم می‌شود و دیگر هم جبران نمی‌شود.

حال شده است. اگر روح آن شخص هم بر ما نزدیک نمی‌شد، چنین اتفاقی رخ نمی‌داد، بدان که خواهر من هم بنا به نزدیک بودن آن روح بر خودش، جلویش مجسم شده. پس چرا جلوی شما مجسم نمی‌شود!

(الف): شما برادری هستید که در مقابل خواهرتان تعصب دارید. حال اگر آن پسر برادری ندارد و پدر پیری دارد که از ناراحتی، زبان در حلقومش خشکیده است، بایستی محکوم بر بی‌عدالتی بشود؟

(س): شاید من بگویم در اصلِ عمل، این پدر مقصر باشد. هر چیز با سنخیت خود برابر می‌شود. حتی رفتار، کردار و اعمال. درست است که شاید اگر این مورد را من بگویم بر علیه خود صحبت کرده باشم، ولی اگر ایشان رو به خصلت نصرانیت می‌رفت ممکن بود موکلین و ارواح اجنه‌ای که با وی برخورد می‌کردند، همان نصرانی بودند و اگر بر خصلت یهود می‌رفت شاید افراد و ارواحی که خصلت یهود داشتند با وی سنخیت داشتند و به او نزدیک می‌شدند و همین طور حساب کن تا با سنخیت ما. چون‌که بنا به قانون و مقرراتی که والدین بر فرزندان می‌گذارند، خصلت فرزند ایشان هم رو به خصلت طایفهٔ ما رفته و خواهر من نیز او را بر خود نزدیک دیدند. پس حال چه کسی مقصر است؟!

(الف): اگر این‌طور باشد، پس تمام کسانی که در این مجلس

هستند، روحشان باید با ارواح جن‌های مُسلم نزدیک باشد و همان مسئلهٔ خواهر شما پیش آید.

(س): خیر. شما دارای روح‌های لطیف و غلیظ هستید و ما جزء ارواح غلیظ هستیم و بر ماده نزدیک‌تر هستیم.

(الف): آیا کسی که زمینه‌ای را فراهم می‌کند تا بتواند کاری انجام دهد، با کسی که زمینه‌ای برایش فراهم می‌کنند تا به دامش بیندازند و او را از بین ببرند، برابر است؟ شما اسم آن را چه می‌گذارید؟ ما داستان‌های زیادی دربارهٔ ارواح اجنه شنیده‌ایم که موجب هتک حرمت بعضی از شما، در بین ما شده است. حال چه شده است که آن خواهر بر این ناامنی و بدنامی کمک می‌کند؟

(س): شما هدفتان و ارتباطتان را تمام بر روی یک چیز نشانه گرفته اید و آن هم تقویت ایمانتان هست و شما هیچ‌گاه به حساب خودتان، ارواح اجنه‌ای که دور از خدایتان باشند و خدای شما را قبول نداشته باشند، بر دوستی نخواهید گرفت و سنگ طرفداری از آنها را بر سینه نخواهید زد و نمی‌زنید. اگر بگویید طرفداری می‌کنید، پس اینجا باز جای سؤال پیش می‌آید.

(الف): ما به خود اجازه نداده‌ایم که کمترین توهینی بر کسی روا داریم. آیا آن را احترام می‌دانید یا جسارت؟

(س): شما آن جسارت را که می‌گویید، هر روز بر ما می‌کنید. آیا شما بر «اله» ما توهین نمی‌کنید؟ من نمی‌خواهم وارد گفتگوی دین شوم و شما نیز مرا در این مورد راه ندهید. اما هر چند که بر موارد دین، آیین و «اله» ما نزدیک شوید، ما شما و مسلک‌های شما را در ارواح اجانین، بر این موارد دشمن خود می‌دانیم.

(الف): البته در هر صورت برخوردتان خوب است. اگر شما ما را دشمن خود می‌دانید، ولی ما هرگز همان‌گونه که خواهر شما آقای (د) را آزار رسانیده، اذیت و آسیبی به شما نرسانده‌ایم.

(س): شما هم مطمئن باشید دستتان نمی‌رسد. شما افرادی هستید که بر خلاف آنچه خدایتان گفت، عمل کردید و شاید اگر روزی من بتوانم تکلمی بر «الله» شما بکنم، می‌خواستم عقیدهٔ او را ببینم که آیا از خلقت شما پشیمان هست یا خیر؟ مگر آن روزی که این کالبد خاکی را برانگیخت و یا روزی که تصمیم بر این کار گرفت، نبودند کسانی که گفتند: «آیا افرادی را بر روی این زمین می‌گذاری که خونریزی کنند؟ بر ناموس هم تجاوز کنند؟ و دیگر چیزها». و او جواب داد که من می‌دانم چیزی را که شما نمی‌دانید. اگر شما خوب بودید، او را سرافراز نگاه می‌داشتید. کارهایی را که کسانی پیش‌بینی کردند و گفتند: «اینان این کار را خواهند کرد»، نمی‌کردید و شما از

بدو آن، انجام دادید و می‌دهید.

(الف): گفتید اگر شما دستتان بر خدای ما می‌رسید... خدای ما موجودی نیست که با اعمال ما سر افکنده یا سر افراز شود. اگر من دستم بر خدای شما می‌رسید، می‌گفتم یک جن خلق کند!

(س): ما خلق می‌کنیم و هر روز هم می‌کنیم.

(الف): خلقت جن و انس در دست هیچ‌کس نیست. الهی که در زاد و ولد شرکت داشته باشد، الهی که بمیرد، این اله واقعی نیست و خود را فریب داده‌اید.

(س): شما سؤالاتی از من و خواهرم کردید. حال من یک سؤال از شما دارم. در دو جلسه‌ای که دعوت شدند، توسط شخصیتی به نام (....) بوده. شما با ایشان از چه طریق ارتباط دارید؟ و به چه صورت توسط ایشان با ما ارتباط دارید و این دو جلسه را ترتیب دادید؟

(الف): این شاید آن چیزی باشد که باید بیشتر راجع به آن فکر کنید تا پی ببرید. ارتباط ما با شما خودسرانه و از روی بی‌قانونی و هرج و مرج نبوده است. بلکه ارتباطی است زیر نظر ارواح قدرتمند و با نفوذ. آری، به این دلیل بوده که بدون اذن، مزاحم شما نشده‌ایم و با دعوت قبلی انجام گرفته است. اگر به بزرگترها و مسئولین شما و غیرت و تعصب خودتان مطمئن نبودیم، با شما هیچ صحبتی

نمی‌کردیم. آیا شما آن مسئول محترمتان را می‌شناسید و می‌دانید چه کسی هستند که به آن کسی که خودتان گفتید، دستور داده از شما دعوت کند؟

(دقت بفرمایید در اینجا ظرافت از طرف ارتباط‌گیرنده به کار رفت تا اسم بزرگتر او را از زبان خودش بشنود و از طرفی سعی می‌کند با تعریف و تمجید احساسات وی را بر انگیزد، تا شاید در اثر این نوع تلقین‌ها، غیرتی شود و کاری انجام دهد).

(س): شما از من نام ایشان را نخواهید. از معرفی آن معذورم. من اول این سؤال را از تو کردم. اگر تو بر من جواب داده بودی، من هم جواب می‌دادم.

(الف): چه دلیل دارد که شما مجدداً این سؤال را مطرح می‌کنید؟ خواهرتان در جلسهٔ قبل، این سؤال را از من کرد و جواب گرفت.

در اینجا روح راهنما اعلان می‌کند به علت خستگی روحتان و روح واسطه، ارتباط را قطع کنید. بعداً می‌گوید: «ما توسط چند صاحب منصب ارتباط گرفتیم تا توانستیم این ارتباط را برقرار کنیم. البته حرف‌های شما، زدن بر سندان سرد است. ولی چون موافقت آنها را برای یک جلسه دیگر گرفته‌ایم، شما می‌توانید چنانچه مایل باشید، با پدر آن دختر هم گفتگویی داشته باشید. تصمیم با شما. خداحافظ شما».

«پایان جلسهٔ دوم»

با اصراری که پدر آن مجنون کرد، تدارکِ برقراری ارتباط مجدد دیده شد و جریان کامل سومین جلسه ارتباط به شرح زیر است.

«جلسهٔ سوم ارتباط»

واسطه می‌گوید: «همان دختر آمد. یک مرد کاملی هم همراهش می‌باشد».

(الف): خوش آمدید. از شما آقای محترمی که دعوت ما را پذیرفتید، ممنون هستم.

(ب): من شما را قسم می‌دهم به آنچه که می‌پرستید، دست از من بردارید و هر شب مرا احضار نکنید.

(الف): ای خانم محترم، اتفاقاً فرصت خوبی هست و اجازه بفرمایید خدمت آن شخص محترم که همراه شما می‌باشد، عرض ادب کنیم.

(ب): شما جواب مرا ندادید.

(الف): من همچنین منتظر بودم خدمت برادر گرامی شما نیز برسم. چون از مصاحبت با ایشان خیلی خوشم آمد و ذکر خیر ایشان بود که چه شخص با متانتی بودند و از حُسن برخوردشان لذت بردیم. حال منتظر هستیم شخصی که همراه شما هستند، ابتدا جواب

خوش‌آمدگویی ما را بدهند تا ببینیم آیا حاضرند با ما گفتگو کنند؟

(ب): شما بفرمایید صحبت کنید.

(الف): در بین ما رسم است برای آنان که یک روز از ما بزرگتر باشند، احترام خاصی قائل می‌شویم.

(ب): ما در بین خود بر آنان که بزرگتر هستند، چنین احترام می‌نهیم که در پیش روی آنها بلند می‌شویم.

(الف): چون ما نمی‌دانستیم که این رسم در بین شما هست، این کار را نکردیم و اتفاقاً رسم بسیار خوبی است.

(ب): حال، شما سه شب پیاپی است که مرا از هر کاری باز می‌دارید. آیا می‌دانید که کلاً وقتی با ارواح تماس می‌گیرید، روح شما تضعیف می‌گردد؟ چرا به‌خاطر هیچ، باعث تضعیف و پیری روح و روحیه خود می‌شوید؟

(بدین‌وسیله این دختر جن سعی می‌کرد به این طریق ارتباط‌گیرنده را از ادامهٔ راه منصرف کند و او را مشوش گرداند، در حالی‌که گفته‌های او در مورد این نوع مدیوم، صادق نمی‌باشد).

(الف): متأسفانه من هنوز جواب یکی از صحبت‌هایی را که با همراه شما کردم، نگرفته‌ام و چون در حال ارتباط هستم، معذورم که جلوی ایشان بلند شوم. آیا ایشان منتظر چنین موقعیتی هستند؟

واسطه می‌گوید: «آن مرد همراه، مانند کسی که به رکوع می‌رود، آنچنان کرد و بلند شد».

آن مرد (م) می‌گوید: این فرزند من است. حال کاری آگاهانه یا ناآگاهانه، من به آن می‌گویم آگاهانه و اگر شما می‌گویید ناآگاهانه، همان است. شما آنچه در عقل می‌پرورانید و من آنچه در ذهن دارم، او انجام داده است و خود را بر مردی از انس نشان داده است، با توجه به خصلت آن روح انس، در قانون ما چنین گذارده شده است که این افراد یا باید تن بر ازدواج آن انس دهند یا اینکه خود محکوم به مرگ شوند و یا اینکه آن شخص انس را محکوم به مرگ کنند. ایشان بر من رجوع کردند و جریان را نقل کردند، حال چه باید بر او گفته می‌شد؟ می‌گفتم به‌خاطر انسانی خود را از بین ببرد یا می‌گفتم آن انس را از بین ببرد؟ پس صلاح و مصلحت بر آن دیدم که اِذن بر اِذن وساطت شود.

واسطه می‌گوید: «در اینجا با دختر خود صحبتی کرد و دخترش رفت».

(م): فاصلهٔ بین ما و شما به مانند زمین و آفتاب(خورشید) است و آن‌کس که این قوانین را گذارده است، هیچ وقت زیر بار اینکه آن را تغییر و تبدیل دهد، نخواهد رفت و آن فاصله‌ای که گفتم، دین شما و

آیین ماست که به مانند زمین و آفتاب است.

(الف): ممنون هستم از شما که پاسخ سلام ما را دادید. امیدوارم از این ارتباط خاطرهٔ خوشی برایمان باقی بماند. ما خوشحالیم که با شخص محترمی چون شما ارتباط گرفتیم. تشکر می‌کنم که زحمت کشیدید و همراه فرزندتان تشریف آوردید. دوست داشتن فرزند از طرف پدر امری است مُسَلّم. این عاطفهٔ پدری است و هر پدری، فرزند خود را دوست می‌دارد. دختر شما بسیار زیبا عمل کردند که درد دل خود را نزد شما آوردند. چون که بیش از هر کسی دوستش دارید. نزد شما آوردند، زیرا از هر کسی محترم‌تر و دلسوزترید. ما هم راضی نمی‌شویم که فرزند شما از بین برود. خوشبختانه فرصت خوبی دست داده که در نزد شما و در حضور شما و به پیشنهاد شما، نزد هرکس که گفتید و سلامت دخترتان تضمین می‌شود، برویم. ما هرگز راضی نمی‌شویم مویی از سر ایشان کم شود. ایشان برای ما قابل احترام هستند و تبریک می‌گوییم که دختری با این وقار و متانت دارید. شما بگویید که به چه طریق می‌توانیم هر دو را نجات دهیم؟ از سوی دیگر نباید راضی شویم به اینکه آن‌کس که در کنار من نشسته و این‌چنین به‌خاطر فرزندش که در بیمارستان می‌باشد، رنجور و دل‌شکسته در فراق وی بسوزد، اما فرزند شما سالم در نزد شما و در بین خانواده‌تان باشد.

(م): آنان که فرزندشان را از دست می‌دهند چه باید بکنند؟ مرگ به سراغ همه خواهد آمد. فکر می‌کنم وقتی یکی از اعضاء خانوادهٔ شما از بین می‌رود، آرزو دارید که می‌توانستید جسمش را نزد خود همچون یک مجسمه نگاه می‌داشتید. حال شخصی هم که در کنار شما نشسته است، چنین حساب کند و با این فکر بر فرزندش نِگرَد که او مُرده است با این امتیاز که می‌تواند جسم پسر خود را در نزد خویش نگاه دارد. من تن بر عذاب فرزند خود نخواهم داد. در حالی‌که ممکن است هشتاد درصد تقصیر هم با وی باشد.

(الف): از صحبت‌های شما ممنونم. حال که ما و شما در این ماجرا وارد شده‌ایم از شما تقاضا می‌شود آن اندازه که ما تلاش کردیم، شما هم فعالیتی نمایید که این قضیه به نحو احسن به پایان برسد.

واسطه می‌گوید: «همان دختر در حالی‌که یک نفر همراهش می‌باشد، آمد».

(م): این روح همان شخصی است که در نزد ما به‌سر می‌برد. حال روح یا ارواح دیگر ممکن است گاهی در کالبد و قالب او بروند. در حالی‌که ما آنها را نمی‌شناسیم. وقتی برای ساعتی به‌سوی جسم خود می‌رود که وارد آن شود، این عمل را نمی‌کند و آن را ترک می‌کند.

این روح در نزد ما است و آن را گرامی می‌داریم.

(الف): می‌خواستم بدانم اگر این عمل غیرقانونی بوده، آیا تحمل روح یک انس در خانوادهٔ شما آسان و مقدور می‌باشد؟ آیا می‌شود آن را مطرح کرد و آیا این نمونه به صورت متداول در بین شما مرسوم است؟

(م): صحبتی راجع به کل ارواح اجنه ندارم. من صحبت از خانوادهٔ خود می‌کنم. تا آن وقتی‌که آن را دیده‌اند، اما بر نکاح درنیامده است، بر ما عیب و ناگوار است. اما بعد از اینکه دستور قانونی گرفته شد، دیگر خیر.

(الف): آیا می‌توانیم از شما خواهش کنم با (د) هم صحبت کنیم، ببینیم نظر ایشان در این رابطه چیست؟

(م): تا آنجایی که صلاح باشد، بفرمایید.

(الف): از حضورتان خواهش می‌کنم به ایشان بگویید خودش را معرفی کند.

(م): ما این را آورده‌ایم. احتیاجی نیست که شخص دیگری را به‌جای او بیاوریم و بگوییم این است. شما سؤال کنید. ایشان جواب خواهند داد.

(الف): آقای (د)، آیا می‌دانی که هم اکنون جسم خود را ترک کرده‌ای؟

(د): آری، می‌دانم.

(الف): آیا این را هم می‌دانی که در عالم دیگری هستی و ازدواج هم کرده‌ای؟

واسطه می‌گوید: «حالت ترس دارد و در حال نگاه کردن به آن دختر است». یواش می‌گوید: «اسیر، چه می‌تواند بگوید؟»

(الف): ما شنیده‌ایم که شما ازدواج کرده‌ای. می‌خواستم ببینم آیا با رضایت خودت قبول کردی یا نه؟ مگر تو قبلاً از پدرت اجازه نمی‌گرفتی؟ آیا پدرت را پهلوی من می‌بینی؟

(د): من هیچ جا را نمی‌بینم.

(الف): پدرت اکنون نزد من می‌باشد. خیلی نگران است. او می‌گوید چرا باید همهٔ بچه‌ها پیش پدر و مادرشان باشند، ولی تو در بین خانواده‌ات نباشی؟

(د): هنوز جنگ است، درست است؟!

(الف): کجا جنگ است؟! مگر تو خانه و زندگی نداری؟!

(د): نه اینها می‌گویند، جنگ است. اسیران را زندان می‌کنند. آیا درست است؟

(الف): گیرم که جنگ هم باشد، اصلاً به تو که در بیمارستان دست و پایت را زنجیر کرده‌اند، مربوط نمی‌شود. تو چه کاری به

جنگ داری؟ پس اگر این‌طور است هرجا جنگ بود، آدم‌هایش باید بروند اسیر شیطان شوند؟ چطور آن جسمی را که دوست می‌داشتی و هر روز در آینه می‌دیدی، رها کردی و رفتی؟ چگونه در گوش پدر پیرت، سیلی زدی و او را تنها گذاشتی؟ آیا به‌خاطر جنگ بود یا اینکه در گوش تو وسوسه کردند و تو اسیر گفته‌های آنها شدی؟

(د): من نمی‌توانم همه چیز را بگویم. شما مرا در دردسر نیندازید.

(الف): آخر تو هم به آنها بگو پدرم منتظر من است. مادرم، خواهرم، چشم به راهم هستند. جسمت را ترک کرده‌ای و رفته‌ای. چه کسی می‌خواهد آن را جمع کند؟

واسطه می‌گوید: «نوری دور تا دور این سه نفر حلقه زد». صدایی هم می‌گوید: «به او بگویید هر چه می‌خواهی بگو. فعلاً تو را نمی‌توانند، ببرند».

واسطه می‌گوید: «او گریه می‌کند».

(الف): آقای (د) حالا دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند تو را ببرد. هر چه می‌خواهی بگو. وحشت نکن. مدتی است پدرت را سرگردان کرده ای. چقدر باید رنج بکشد؟ مزد زحمت‌هایی که برایت کشیده و بزرگت کرده این است که او را رها کنی و بروی دنبال خوش‌گذرانی خودت؟ گریهٔ تو چه فایده‌ای به حال خانواده‌ات دارد؟ برگرد پیش جسم خودت.

(د): آخر ای بی‌مروت‌ها شما زور می‌گویید! (در این لحظه چنان متأثر است و به شدت می‌گرید که واسطه هم به گریه می‌افتد).

(الف): زور نمی‌گوییم. طاقت نداریم. آخر چقدر از اینها خواهش کنیم؟ خودت هم دست به کار شو.

(د): خداوند نیست! نیست! اگر بود مرا می‌برد. اگر بود این کار را می‌کرد.

(الف): تو با پای خودت رفته‌ای. چرا به گردن خداوند می‌اندازی؟ اینکه می‌گویی خداوند نیست، در گوش تو خوانده‌اند و به تو یاد داده‌اند. حال آن خدایی که تو قبول نداری، چطور بیاید نجاتت دهد؟ توبه کن و خودت هم سعی نما از آن مهلکه فرار کنی.

واسطه می‌گوید: «آن مرد به دخترش اشاره می‌کند، او را ببرش، اما ترتیب اثری داده نمی‌شود».

(الف): خوب حالا صحبت‌هایت را بکن. چه شد که از بین خانوادهٔ خودت رفتی؟

(د): این کالبد من حیوان شده است. من که روحی با نفوذ و قدرتمند بودم، آیا در دل حیوان حلول کنم؟ کجا رفته کالبد من؟!

(الف): بگو کالبد قشنگ من. خودت رهایش کردی. خودت آن را نخواستی. چرا در بدن حیوان، حلول کنی؟ مجسم کن. یادت

بیاید. چرا فکر می‌کنی نباید در آن حلول کنی؟ به یاد بیاور که چقدر زیبا بودی؟

(د): خودت را بر من معرفی کن.

(الف): بنده‌ای از بندگان خداوند هستم که به‌وسیله یکی دیگر از بندگان خداوند که نزد خداوند عزیز است، توانستیم با تو گفتگو کنیم.

(د): می‌خواهم بدانم چه دوستی‌ای با پدرم داری؟

(الف): خدای من و پدرت یکی است. به‌خاطر این وجه اشتراک با او آشنا و تو را هم دوست می‌دارم و نمی‌دانم آنهایی که خداوند ندارند، دل به چه کسی بسته‌اند؟ تو خجالت نکشیدی بعد از عمری گفتی، خداوند نیست؟

چه کسی تو را خلق کرده است؟ اگر لطف خداوند نبود، ما نمی‌توانستیم با تو صحبت کنیم. این قدرت را خداوند به ما داده است.

(د): شما مرا مجبور می‌کنید که بگویم. اما آنها مرا آزار می‌کنند. اذیت می‌شوم.

(الف): نه، نترس. بگو شاید راه حلی پیدا کنیم.

(د): چرا؟ شما که نیستید، ببینید. این صحبت‌ها را می‌کنید و می‌روید، اما تنبیهی را که بر کالبد من می‌کنند، شما نمی‌بینید. چه

کسی هست که حرف مرا قبول کند؟

(الف): خوب حالا که تو با آنجا آشنا هستی به ما بگو چکار کنیم؟ ما می‌توانیم چه کاری برایت انجام دهیم؟

(د): من نمی‌دانم. من اطلاع ندارم. همین را می‌دانم که گم شده‌ام و این را هم می‌دانم که بعد از مدتی گم شدن، دارم با شخصی حرف می‌زنم که می‌گوید، دوست پدرم است.

(الف): این مدت که گم شده بودی با چه کسی بودی؟ می‌گویند ازدواج کرده‌ای؟ چه کسی تو را برده است؟

(د): مرا به ازدواج درآوردند. خودم هم که نمی‌دانستم.

(الف): خوب حالا که ازدواج کرده‌ای، آیا تو را دوست دارند یا باز هم آزارت می‌دهند؟

(د): تا آنجایی که به فکر کالبد خود نیستم، کاری با من ندارند و چنین هستم، مثل اسیر.

(الف): می‌دانی جنس تو با آنها فرق می‌کند؟ اگر به فکر خداوند بودی و علاقه‌ای نشان نمی‌دادی به او، راحت‌تر می‌توانستی به کالبدت برگردی. تو دنبال هوا و هوس خودت هستی و سرگرم شده‌ای.

(د): من دیگر کالبدی ندارم. آیا من می‌توانم در کالبد حیوانی‌ام حلول کنم؟

(الف): این حرف را نزن. اینها تلقین‌هایی است که به تو کرده‌اند. کالبد تو به‌وسیلهٔ مسئولین بیمارستان مراقبت و نگهداری می‌شود. آن جسم هم اکنون آماده است که تو به آن برگردی. از آنجا فرار کن. تو باید کالبدت را دوست داشته باشی، وگرنه همیشه همان جا که هستی خواهی ماند. تو باید پدرت را دوست بداری. بیایی نزد پدرت.

(د): آخ! آخ! که تو نمی‌دانی. من هوس کردم، سری به کالبدم بزنم. وقتی دیدند که از دوری جسمم نگران هستم مرا برِ آن آوردند. همین که نزدیک شدم، دیدم آن دیگر کالبد من نیست. دارای پاهای خیلی بلند و دست‌های درازی بود. گوش‌های عجیبی داشت. وحشت کردم و تا چند روزی در اضطراب بودم. حالا هم هر وقت یادم می‌افتد در فکر فرو می‌روم و هرگز دلم نمی‌خواهد که آن را ببینم.

(الف): من به تو قول می‌دهم که بیهوده حرف نمی‌زنم و اگر قبول داری که دوستِ پدرت هستم، حرف‌های مرا قبول کن. تو را گول می‌زنند. سعی کن کالبدت را فراموش نکنی و به آنجا دل نبندی.

(د): من هنوز در تو شک دارم. چون تو را نمی‌شناسم.

(الف): آخر تو چه فکر می‌کنی؟ من هر چند هم که بد باشم، آمده‌ام در این همه ماجراها تو را پیدا کرده‌ام که به تو کمک کنم. چرا باور نمی‌کنی؟

(د): خوب، تو راست می‌گویی ولی نشانه‌ای بده.

(الف): پدرت پهلوی من نشسته است. هر سؤالی داری از ایشان بکن. پدرت می‌گوید با خود تو دو پسر دارم و همچنین دو دختر هم دارم. آقای (و) را می‌شناسی؟

(د): یوسف خان را می‌گویی؟

(الف): بله. ایشان هم اینجا است. اگر سؤالی داری از ایشان بپرس.

(د): این دشمن من است.

(الف): همین چیزها را نزد تو گفته‌اند و تو را نسبت به همه بدبین کرده‌اند. کالبدت را آن شکلی در جلویت مجسم کردند که تو از آن متنفر شوی. گول نخور. اینها وسوسه‌های شیطانی است.

(د): حالا که پدرم آنجاست، اگر راست می‌گویی بگو نشانی بدهد، آن روز که رفتیم امامزاده چه اتفاقی افتاد؟

(الف): پدرت متأثر گشت و در حال گریه کردن است. می‌گوید از ماشین خودت را پرت کردی. دست و پایت زخمی شد، بلندت کردم. گذاشتمت توی ماشین. یوسف خان هم آنجا بود. تو گریه می‌کردی و همهٔ آن روز کامشان تلخ شد. ببین هم‌اکنون همه دارند مثل باران گریه می‌کنند. تو همه را عزادار کردی! شاید تو نمی‌توانی

این افراد را در جلسه ببینی. ولی من راست می‌گویم. همه به حال پدر تو و خودت متأثرند.

(م): پدر دختر می‌گوید ایشان را آزاد کنید تا برود. ما آن را آورده‌ایم برای اینکه فقط تسکین شود. بر شما نگفتم ایشان را در اینجا با هر نحوی که هست، نگاه دارید. آن را آزاد کنید!

(الف): البته این کار را می‌کنیم ولی ما نیز از شما یک خواهش داریم و آن اینکه تحمل بفرمایید این گفتگوی ما به نتیجه برسد و با خاطره‌ای خوش، این جلسه به پایان برسد.

(م): آیا قول بر دین خود می‌دهید که او را آزاد کنید؟

(الف): اگر ما را صادق می‌دانید که او را آزاد خواهیم کرد.

(م): من حرف شما را قبول دارم.

(الف): می‌خواستم از شما خواهش کنم کمک کنید به هر نحوی که ممکن است این دو فرزند را نجات دهیم، بدون اینکه برای هیچ‌کدام، ایجاد ناراحتی بشود. این گره به‌دست شما باز می‌شود. چون این روح، اسیر شماست. شما پدر هستید. احساس پدری دارید. شما شعور دارید و ما هم انتظار داریم، درد را احساس کنید.

(م): کدام یک از ارواح جنیان در اختیار شما هستند؟

(الف): ما در اختیار هیچ‌کس نیستیم و هیچ‌کدام از ارواح اجانین

نیز در اختیار ما نیست. اما ملائک و جنیان مسلمان و مؤمن که دوست دارند به برادران مُسلم خود از انس خدمت کنند، با نظارت خداوند در این‌گونه موارد به درماندگان کمک می‌کنند و احترامی هم که برای شما قائل شدیم به پاس خوبی‌های آنها است.

واسطه اعلان می‌کند که صدایی می‌آید. می‌گوید شما را مشغول صحبت می‌کند که با روح (د) گفتگو نکنید.

(الف): ما از (د) باز هم می‌پرسیم که اگر دلش می‌خواهد از وضع پدرش با اطلاع باشد به ما بگوید.

(م): ایشان هیچ ناراحتی ندارند و در کنار ما هستند. او خودش نمی‌خواهد در کنار کالبدش برود و اگر هم برود آن کالبد دیگر به دردش نمی‌خورد. چون که روح دیگری در آن می‌باشد.

(الف): آقای (د) آیا صدای مرا می‌شنوی؟ آیا دلت می‌خواهد باز هم با هم حرف بزنیم؟

(د): من می‌ترسم.

(الف): تو چه جواب بدهی و چه حرف نزنی، آنها کاری را که باید انجام بدهند، داده‌اند و تو را از خانواده‌ات جدا کرده‌اند. اگر به حرف‌های من گوش نکنی، هیچ وقت دیگر پدر، مادر و خواهرت را نخواهی دید.

(د): چرا من آنها را خواهم دید. آنها مرا روزی یکبار آنجا می‌آورند.

(الف): چرا اصلاً خودت نیایی که آنها تو را بیاورند؟ ما تقلا می‌کنیم که خودت بیایی، حواست را جمع کن ببین چه می‌گویم. این دست‌های تو نیست که دراز شده است، آخر توی بیمارستان که دست و پای کسی دراز نمی‌شود! مگر در طبیعت هرج و مرج شده است؟ دست و پا که بیخودی رشد نمی‌کند. سر عقل بیا. آنها گولت زده‌اند. تلاش کن بیایی در کالبد خودت.

(د): آخر نمی‌شود رفت. آنان یا نباید بگویم آنان، بعضی‌ها گفته‌اند که این کالبد ضعیف شده است. اگر در آن بروم، از بین می‌رود. آن وقت گرفتار مَلک‌الموت می‌شوم.

(الف): عجب ترسو هستی. با مَلک‌الموت بودن بهتر است یا اینکه به این صورت باشی. آن یک مَلک است. مَلک مقرب درگاه خدا. او از رحمت خداوند با تو صحبت می‌کند نه مثل این شیاطین که می‌گویند خداوند نیست. تو رفته‌ای آن طرف و می‌گویی خداوند نیست. کالبدت را انداختی اینجا و به دنبال خوش‌گذرانی خودت هستی.

(د): نه، شما این‌طور فکر نکنید. آن‌طور هم که می‌گویند به من خوش نمی‌گذرد. من اصلاً نمی‌دانم چه بگویم.

(الف): پدرت در یادداشتی که به من دادند، نوشته، بپرسید: اصلاً چرا باید (د) را انتخاب می‌کردند؟

(د): حالا بد اقبال‌تر از من، کسِ دیگری نبود.

(الف): مواظب باش ممکن است بگویند پدرت دشمن توست. همان‌طور که یوسف خان را در نظر تو به‌عنوان دشمن معرفی کردند. پدرت تو را دوست دارد و به‌خاطر تو فرسنگ‌ها راه آمده به اینجا.

(د): اینجا کجاست؟ راستی شما چطور دارید با من صحبت می‌کنید؟

(الف): اینجا بوشهر است. آخر تو چکار داری که من چگونه با تو صحبت می‌کنم؟

(د): آخر من که تو را نمی‌بینم. بیشتر بگو، ببینم چطور من را می‌بینی؟

(الف): یک مرتبه گفتم با قدرتی که خداوند به من داده. آن قدرت، پشتیبان من می‌باشد. خالقی که تو منکرش شدی. حالا فهمیدی خداوند هست؟ پس توبه کن و استغفرالله بگو.

(د): تو خودت را معرفی کن تا من بتوانم تو را صدا کنم.

(الف): من (...ح...) هستم. به اتفاق عزیزانی از عالم غیب به سراغ تو آمده‌ایم. پدرت من را می‌شناسد. واسطه صدای تو را

می‌شنود و شما را می‌بیند. ما همهٔ این صحبت‌ها را می‌کنیم که تو برگردی. فراموش نکن، هدف، برگشتن تو به کالبدت می‌باشد.

(د): آقای ...ح... دیگر نمی‌شود. نمی‌شود. باور کن می‌ترسم.

(الف): این حرف‌ها را دیگر تکرار نکن. اگر به جسم خودت علاقه نشان دهی، وقتی به‌سوی کالبدت می‌روی، دیگر خسته می‌شوند و رهایت می‌کنند.

(د): والله به پیر به پیغمبر قسم، نمی‌شود نزدیکش بشوی. شما می‌گویید، ولی نمی‌شود. آن کالبد یک چیز عجیبی شده است. آن دیگر مال من نیست. کالبد من گم شده است. بعضی وقت‌ها که پیدایش می‌کنم، باز همین طور می‌شود. خودم هم دیگر خسته شده‌ام.

(الف): ببین (د) پدر، مادر و دوستان تو و دکترها در بیمارستان همیشه بالای سر تو هستند. کالبد تو همان کالبد سابق است. اگر تغییری کرده بود، باید همه می‌دیدند. پدرت فکر می‌کند تو متوجه می‌شوی، آن جسم را می‌بوسد. همه فکر می‌کنند تو خودت هستی در آن کالبد. اگر شکل کالبد تو تغییر کرده بود و ترسناک بود، که خواهر و برادرهایت هم باید می‌ترسیدند.

واسطه می‌گوید: «آن مرد که ایستاده با نهیب می‌گوید: آزادش

کنید. آمد کنار (د) قرار گرفت».

(م): من نمی‌دانستم که مسلمانانی فریبنده هستید. من روح این انس را آورده‌ام، شما آن را قبض می‌کنید؟!

(الف): خیر، این‌طور نیست. اگر می‌توانستیم او را قبض کنیم که سه مرتبه مزاحم شما نمی‌شدیم.

واسطه اعلان کرد: «نوری که آنها را محاصره کرده بود برداشته شد و آنها در حالی‌که روح را همراه خود داشتند، رفتند».

روح راهنما در نظر واسطه مجسم شد و چنین گفت: انشاءالله که اول شما و بعد دیگران خسته نباشند. در صحبت‌ها مطالب عجیبی نهفته بود. برداشتی که من کردم این است که روح (د) متمایل بر ایستادن نیست. اما با بهترین چیزهایی که در اختیارش گذاشته‌اند، سعی در نگه داشتن وی کرده‌اند. او هنوز عادت به آنجا ندارد. هرگاه یاد کالبد خویش می‌کند، به آن روحی که بر جسم وی گماشته‌اند، دستور می‌دهند خارج شود. سپس روح ایشان را آزاد می‌گذارند تا در جسمش حلول کند و برای یکی دو ساعت، او خویشتن (د) واقعی بشود. در حقیقت به روح وی مرخصی می‌دهند و مجدداً آن را می‌برند. اما علی‌رغم اینکه یک بار بر جسم وارد شد و او را بردند، چنانچه دوباره گفت: «مرا برگردانید» به‌وسیلهٔ علم سحر چنان کالبد

را زشت و وحشتناک در نظرش مجسم می‌کنند که از آن متنفر گشته و میل به‌حضور در آن کالبد نمی‌کند.

من این چند جلسه را بنا بر قولی که به پدر ایشان داده بودم، ترتیب دادم. چون دومین باری بود که می‌گفت: «آزادش کنید». بیم جان شما می‌رفت که اگر رهایش نکنیم، افراد آنها به روح شما آسیبی وارد کنند. من از یکی از ارواح قوی و نیرومند مسلمین خواهش کرده بودم که اینجا حضور پیدا کند. ایشان روح با نفوذی می‌باشند که آنها را در احاطه قرار دادند تا نتوانند کاری انجام دهند.

دفعهٔ دوم که گفت: «او را آزاد کنید!»، من دریافتم که این بار، نه آن آزاد کنید قبل است و اگر نشود، تابعین آنها که در اتاق هستند ایجاد دردسر می‌کنند وگرنه صحبت‌ها تا اندازه‌ای خوب پیش می‌رفت. من تلاش می‌کنم تا آنجایی که دعای خیر بندگان خوب خداوند همراه باشد، بتوانم کمک کنم. به شما خبر می‌دهم. روح واسطه و شما خسته شده، شما را به خدای علیم می‌سپارم.

«پایان ارتباط»

گروه پنجم، امراضی که جنبهٔ مجازات، تنبیه و مکافات دارند

گاهی اوقات ناراحتی‌های خاصی، گریبان‌گیر بعضی افراد می‌گردند که جنبهٔ مجازات داشته و اکثراً روحی می‌باشند. این‌گونه مریض‌ها وقتی جهت رفع علت به جلسات ارتباط با ارواح مراجعه می‌کنند، از سوی ارواح صالح و مؤمن گفته می‌شود: «چون این ناراحتی جنبهٔ تنبیه و هشدار داشته است، اقدام و دخالتی نمی‌شود و یا پس از سپری شدن مدت زمان معینی اقدام خواهد شد».

امید است با بیان چند نمونه از آنها، نتیجهٔ مطلوب عاید گردد و چنانچه لازم باشد قبل از فوت وقت، تجدید نظری در اعمال و رفتارمان بنماییم.

نمونه‌هایی از بیماری‌ها که جنبهٔ مجازات و مکافات داشته‌اند:[1]

۱- مستندات پیرامون مطالب عنوان شده شامل:

الف- «کتاب مکافات عمل نوشتهٔ سید محمد رضی».

ب- «کتاب اسراری از جهان ارواح نوشتهٔ علی جمالی تنگستانی».

ج- «کتاب مکافات عمل نوشتهٔ نعمت اله صالحی».

د- «کتاب وسایل الشیعه».

هـ- «کتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال نوشتهٔ شیخ صدوق».

و- «جزا الاعمال و آثار الاعمال فی دار دنیا نوشتهٔ سید هاشم موسوی جزایری».

ز- «پایان‌نامهٔ اصول مکافات عمل از منظر روایات نوشتهٔ حجت الاسلام دکتر ناصر رفیعی ، ۱۳۹۲ ، دانشگاه قرآن و حدیث».

مکافات مادر شوهری که عروس‌های خود را زجر می‌داد

زنی حدوداً پنجاه ساله، همراه با خانم جوانی در یکی از روزها به جلسهٔ ارتباط مراجعه کردند. خانم همراه، به شخص ارتباط‌گیرنده اظهار داشت: ایشان مدتی است که جلوی آینه می‌ایستد و به محض دیدن تصویر خود در آینه شروع به فحاشی و ناسزا گفتن، می‌کند و با داد و فریاد و صدای بلند می‌گوید: تو از من چه می‌خواهی؟! آمده‌ای که مرا مسخره کنی؟! برو گم شو و صحبت‌های دیگر.

ارتباط‌گیرنده گفت: «اگر خودش قادر است که بنشیند و کنترل دارد، بگویید بیاید بنشیند».

گفتند: «می‌تواند بنشیند» و او را فرا خواندند. آمد در جایی که مریض‌ها قرار می‌گرفتند، نشست.

ارتباط‌گیرنده از عالم غیب سؤال کرد: «آیا مریضی ایشان جسمی است یا روحی»، هیچ‌گونه جوابی ندادند! مجدداً سؤال کردند آیا

ح- «مثنوی معنوی مولانا. ۳/۳۵۰-۳۴۸».

چون جفا آری فرستد گوشمال تا ز نقصان وارهی سوی کمال ....

ط- «مثنوی معنوی مولانا. ۵/۳۹۷۷-۳۹۷۴».

...هر غمی کز وی تو دل آزرده‌ای از خمار می بُود کآن خورده‌ای

لیک کی دانی که آن رنج خمار از کدامین می برآمد آشکار.....

ی-« مقالهٔ مکافات عمل از سایت مرکز دائرة المعارف اسلامی. نوشتهٔ دکتر ایرج شهبازی».

ایرادی هست؟ پاسخ مثبت بود، تا اینکه پس از سؤالات متعدد، پرسیدند، آیا بیماری وی جنبهٔ مکافاتی دارد؟ جواب دادند: «آری». به زن گفت: «دستتان را بردارید». پیرزن متوجه نشد که چه اتفاقی افتاد. پرسید تمام شد؟ که ارتباط‌گیرنده گفت: «بله بفرمایید». از جای خود برخاست و رفت سر جای اولش نشست. ارتباط‌گیرنده، همراه آن زن را نزد خود خواند و گفت: «ناراحتی مادرتان جنبهٔ مکافاتی دارد و ارواح هم برای بهبودی آن دخالتی نمی‌کنند». آن خانم گفت: «من دختر ایشان نیستم. او مادر شوهر من است. خود من هم در فکر بودم که شاید این ناراحتی وی جنبهٔ مکافات دارد، ولی مطمئن نبودم. چون نه تنها مرا زیاد اذیت کرده است، بلکه دو عروس دیگر نیز دارد که زندگی را به کام آنها هم تلخ کرده و ما پیش خود باهم گفتیم، شاید خداوند بخواهد انتقام ما را از او بگیرد».

سزای ادرار نمودن در آب

یک روز صبح جمعه در بین افراد مراجعه‌کننده شخص میانسالی نیز آمده بود که از ابتدا در آستانهٔ درِ اتاق نشست و چنان می‌نمود که گویی هیچ‌گونه ناراحتی ندارد و صرفاً جهت تماشا آمده است. چند مرتبه از او دعوت شد که به داخل اتاق بیاید، اما او ترجیح می‌داد

همان جا باشد. برای کلیهٔ افرادی که ناراحتی داشتند ارتباط گرفته شد و دیگر کسی باقی نماند. همه رفتند و اتاق خلوت شد. آن شخص در آستانهٔ درِ اتاق ایستاده بود. به نظر می‌رسید می‌خواهد چیزی بگوید و منتظر فرصت است.

ارتباط‌گیرنده به او گفت: «بفرمایید داخل». او پس از تشکر گفت: «نه همین جا خوب است!» مجدداً اصرار کردند که بفرمایید داخل. آن مرد گفت: «ممنونم! اگر ممکن است شما تشریف بیاورید اینجا». ایشان پذیرفتند و نزد وی رفتند.

چند کلمه‌ای صحبت بین آنها رد و بدل شد که ارتباط‌گیرنده گفت: «خُب! بیایید داخل تا اقداماتی انجام شود». آن مرد با حالتی که نشان می‌داد از چیزی دلهره و ترس دارد، مایل نبود بیاید داخل. به ارتباط‌گیرنده گفت: «آیا نمی‌شود همین جا اقدام کنید؟!» ارتباط‌گیرنده گفت: «نترسید! مشکلی پیش نخواهد آمد. شما تشریف بیاورید داخل، اتفاقی نخواهد افتاد».

قضیه از این قرار بود که ایشان نمی‌توانست روی هیچ فرشی پا بگذارد. اگر بر روی فرشی قرار می‌گرفت، بی‌اختیار ادرار می‌کرد!! در حالی‌که وحشت داشت، ولی به خواست ارتباط‌گیرنده و با دلهره، آمد و نشست. خوشبختانه اتفاقی هم نیفتاد. در شرایطی که خود را سخت

در فشار قرار داده بود، ارتباط گرفته شد. عالم غیب جواب دادند، ناراحتی ایشان مکافاتی است و جنبهٔ تنبیهی دارد. چون ایشان در آب چشمه‌ای که می‌دانست اهالی دِهشان به‌عنوان آب آشامیدنی از آن استفاده می‌کنند، از روی عمد، ادرار نموده است. فعلاً به این مرض مبتلا گردیده است. سپس شخص مریض، آن را تأیید کرد و از سوی ارتباط‌گیرنده راهنمایی شد.

جزای آبرو بُردن

در یکی از جلسات ارتباط، شخصی ساکت و خاموش نشسته بود. در حالی‌که همهٔ حاضرین اتفاق نظر داشتند که دیگر نوبت ایشان می‌باشد، از او سؤال شد، شما بعد از چه کسی هستید؟ جوابی نداد. مجدداً پرسیدند: «آقا نوبت شما چه وقت می‌باشد؟» باز هم جواب نداد. یک نفر از حُضار گفت: « به یقین او گنگ است!» چند مرتبه دست خود را به علامت نه و نفی گفته‌هایی که او را گنگ معرفی می‌کرد، بالا برد. ارتباط‌گیرنده از او خواست که بیاید پهلوی وی بنشیند. وقتی آمد نشست، گفت: «اگر گنگ نیستید صحبت کنید». آهسته و با صدای لرزانی گفت: «می‌ترسم» و دیگر هیچ نگفت.

ارتباط‌گیرنده گفت: «اینجا نباید بترسی، حرف بزن!» مُقَطع و با فاصله چنین گفت: «معذرت می‌خواهم... وقتی... سخن می‌گویم... بی... اختیار از... من... باد... خارج... می‌گردد!! اجازه... بدهید... حرف... نزنم».

ارتباط‌گیرنده گفت: «مطمئن باش اینجا مسئله‌ای پیش نمی‌آید». او مجدداً در حالی‌که شمرده شمرده کلمات را ادا می‌کرد گفت: «حتی در مینی‌بوس که سوار بودم و به طرف بوشهر می‌آمدم، بعضی‌ها بودند که از این موضوع خبر داشتند و مرا می‌شناختند. به هر شکلی بود، مرا وادار به حرف زدن کردند که آن اتفاق باز هم تکرار شد و آبروی من نزد مسافرین ریخت». برای ایشان ارتباط گرفته شد. در پاسخِ سؤال ارتباط‌گیرنده که پرسید، آیا مرض ایشان روحی است یا جسمی، جواب دادند روحی است و چون ایشان خواهش کردند که علت را علاج کنند، جواب رد دادند. بالاخره بنا به خواهش شخص مراجعه‌کننده که بیشتر تحریک شد، بداند چرا قبول نمی‌کنند به او کمک کنند، از طریق واسطه با روح راهنما تماس گرفته شد و چنین پاسخی را دادند: «چون ایشان هتک حرمت فلان کس را کرده است، لذا حرمتش این‌گونه تا مدت معینی گرفته می‌شود. والسلام».

مجازات شخصی که به یتیمی ظلم نمود

شخص ارتباط‌گیرنده این‌گونه بیان می‌کند که: «در یکی از جلسات ارتباط، در بین افراد مراجعه‌کننده در منزل، دیدم صدای گاو می‌آید و نعرهٔ گاو بلند بود. بر آن شدیم که ببینیم این صدا از کجاست؟! آیا گاوی وارد منزل شده است؟! شخصی در بین بیماران حضور داشت که هر از گاهی صدای گاو در می‌آورد و زبانش به کلمات دیگر باز نمی‌شد. به‌طوری که حاضرین سخت، تحت تأثیر قرار گرفته و برآشفته شده بودند».

ارتباط‌گیرنده ایشان را به داخل اتاق دعوت نمودند و با برنامه‌هایی که داشتند و ارتباطی که با عالم غیب برقرار ساختند، برای رفع این حالت و خوب شدن آن شخص از عزیزان عالم غیب کمک خواستند. اما جوابی دریافت نشد تا آن شخص خوب شود. ارتباط گیرنده از وی خواست که سعی کند نام الله را بر زبان جاری کند. اما متأسفانه او قادر به انجام این کار نبود، بعد از مدتی ارتباط‌گیرنده از جانب عالم غیب فرمودند: «بیماری ایشان جنبه مکافات دارد».

ارتباط‌گیرنده رو به همراه بیمار کرد و از وی سؤال نمود: «آیا همسر شما کار خلافی انجام داده که به این بیماری مبتلا شده؟ شما چیزی می‌دانید یا خیر؟»

همسر بیمار گفت: «ما با برادر شوهرم در یک خانه زندگی می‌کردیم تا اینکه او سال گذشته فوت کرد. شوهرم یک هفته از مرگ برادرش نگذشته بود که شروع به آزار و اذیت خانوادهٔ برادر خود نمود و آنها را تحت فشار قرار داد تا منزل را تخلیه کنند و از آنجا بروند، در حالی‌که همسر برادر و فرزندش هیچ سرپناه و محلی برای سکونت نداشتند. در نهایت بر اثر این اذیت و آزارها مجبور شدند وسایل خود را برداشته و با چشمانی گریان، آنجا را ترک نمایند و آوارهٔ کوی و برزن گردند. سه روز از رفتن آن خانم نگذشته بود که همسرم شروع به تغییر حالت داد و سخن گفتن را فراموش کرد و به‌جای آن صدای گاو از وی خارج می‌شد و برای گفتن هر کلامی، صدای گاو در می‌آورد و هیچ‌گونه مداوایی برای او فایده نداشت».

نکتهٔ ظریف اینجاست که در قرآن کریم، پروردگار عالم می‌فرمایند: «اگر زنی همسر خود را از دست داد، خانوادهٔ همسر وی بایستی حداقل یک سال از آنها نگهداری کنند».[1]

البته نمونه‌های دیگری از این قبیل دیده‌ام که به همین اندازه اکتفا می‌شود.

۱- سورهٔ بقره آیهٔ ۲۴۰.

فصل چهارم: ارواح و طبقات آن

جابجایی درختان، پراکنده شدن گرد و غبار در فضا، مواج شدن آب دریا، جملگی آثار قابل رؤیت وزش باد می‌باشد که اصل آن یعنی، خود «باد» به دید ما نمی‌آید. بوی خوش و نسیم دل‌انگیزی که فضا را عطرآگین می‌کند، رایحهٔ معطری که موجب فرحناکی و طراوت است، حکایت از موجودیتی می‌کند که دیده نمی‌شود. بنابراین چشم حیوانی ما قادر نیست هر آنچه در جهان هستی، موجود است ببیند «بعضی از هستی‌ها ابداً در نگاه ما نمی‌آیند، هر چند فاصله‌شان بسیار نزدیک باشد».

علاوه بر موجودات مادی، مخلوقات دیگری در عالم وجود دارند که از دید ما انسان‌ها مخفی و ناپیدا هستند که اصطلاحاً به آنها «روح» خطاب می‌گردد و حیات و بودنی در ماوراء طبیعت ما دارند. اما

عوام‌الناس، «روح» را فقط منسوب به انسان می‌دانند که به‌نام «روان، جان و نَفس» نیز معروف می‌باشد.

کلمهٔ روح را منشعب و منتسب به خانوادهٔ «ریح» که عربی بوده و به معنی هوای متحرک، جابجایی و حرکت نامرئی می‌باشد، می‌دانند و به کلیهٔ مخلوقات غیرمادی، مثل مَلک و جن... که قابل رؤیت نمی‌باشند، «روح» اطلاق می‌گردد. در ضمن آن نیروی ناشناخته و ناپیدا که عامل حیات، شعور، ادراک، تحرک و... در انسان می‌گردد، را نیز «روح» نامند. همچنین نام یکی از ملائک مقرب که مأمور وحی و اوامر خداوند سبحان به بعضی پیامبران بوده «روح» می‌باشد «وَ یسْئَلُونَک عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبّی وَ ما أُوتیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاّ قَلیلاً. و دربارهٔ روح (روح‌القدس) از تو می‌پرسند، بگو روح از فرمان پروردگار من است و به شما از دانش، جز اندکی داده نشده است. سورهٔ اسراء آیهٔ ۸۵». **تلاش برای دیدن «روح»، زحمت و دردسری است اضافی، مگر برای عارفان و مخلصینی که به موهبت الهی متنعم باشند و یا واسطه‌ها (مدیوم‌ها) که قبلاً ذکر شد.**

چندی پیش، دانشمندی بر آن شد تا آزمایشی در رابطه با محدود کردن زمان انجام دهد. ایشان مایل بود دریابد، آیا ممکن است

مسافت صد متر را که انسان توانسته است با حداکثر سرعت خود در عرض ده ثانیه طی نماید به کمتر از این برساند یا خیر و تا چه میزان؟ برای این منظور، واگن مخصوصی را که می‌توانست به‌وسیلهٔ دو موشک با سرعت زیاد حرکت کند و فاقد هرگونه پنجره یا دریچهٔ شیشه‌ای بود در نظر گرفتند. وی را داخل واگن محکم بستند. پس از رها شدن موشک‌ها، واگن مسافت صد متر را در حدود چیزی نزدیک به یک ثانیه طی نمود. همین که به سراغ آن کاوشگر رفتند، مشاهده کردند اعضاء و جوارح و به‌خصوص چشم‌های او متورم و کبود گردیده‌اند، که البته ماه‌ها تحت مداوا قرار گرفت تا سلامت خود را باز یافت. اما جالب توجه و موضوع مربوط به بحث ما اینجاست که ایشان اظهار داشت: در عرض این یک ثانیه رنگ‌های مختلف و چیزهای عجیب و غریبی را با چشمان خود می‌دیدم. بنابراین نتیجه می‌گیریم که «**سکون و یا حرکت طبیعی و محدوده‌ای که برای حداکثر سرعت بشر در نظر گرفته‌اند، مانع رؤیت بعضی بودنی‌های ماورای دید و طبیعت ما خواهد بود**».

حال اگر ماده به سمت روح سوق داده شود و به آن نزدیک گردد، بعضی از چیزهایی که در پردهٔ ابهام و عالم اسرار مستور است را می‌بیند.

خداوند سبحان به رسولش حضرت محمد مصطفی(ص) می‌فرمایند: «ای پیامبر به آنان که خرده می‌گیرند و می‌گویند چرا خدایت برای تأیید تو ملائک را نفرستاد، بگو زمانی ملائک را می‌بینید که چشمان مادی شما بسته می‌گردند و مَلک‌الموت را بر بالین خود در حال قبض روح می‌یابید!!». با این آزمایش و همچنین تحقیقات مشابهی که در آینده انجام خواهد شد، مسلماً انسان در خواهد یافت که رشد روح و تعالی آن به او بصیرت و وسعت نظری در ورای طبیعت می‌بخشد. نیل به این مهم، پاسخ خوبی است برای کسانی که توانایی دیدن آن دور دست‌ها و خواندن ضمیرها را به وسیلهٔ بندگان مخلصی که روحشان را با عبادت و فرمانبرداری از اوامر خالق خویش متعالی نموده‌اند، نفی می‌کنند و آنها را موهوم و خرافی می‌پندارند.

موجودیت و تشکل پذیری روح را می‌توان به سایه تشبیه کرد. در باران، خیس نمی‌شود، زیر آفتاب نمی‌سوزد و شلاق ساخته شده به دست انسان بر آن اثر نمی‌کند. اما نیرویی مخصوص تنبیه از جانب پروردگار در اختیارِ کنترل‌کنندگان ارواح، گذاشته شده است.

«فَکیفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِکةُ یضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ. پس با چه حال سختی روبرو شوند، هنگامی‌که فرشتگان جانشان را بگیرند و بر رو و پشت آنها تازیانه قهر زنند. سورهٔ محمد آیهٔ ۲۷» و «وَ لَوْ تَری إِذْ یتَوَفَّی الَّذینَ کفَرُوا الْمَلائِکةُ یضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذابَ

الْحَرِيقِ. و اگر بنگری سختی حال کافران را هنگامی که فرشتگان جان آنها را می‌گیرند و بر روی و پشت آنها می‌زنند و می‌گویند، بچشید طعم عذاب سوزنده را. سورهٔ انفال آیهٔ ۵۰». (منظور، شلاق خاصی است که جسمیتی برای آن نمی‌توان متصور شد).

روحی با خصوصیات ذکر شده، یعنی پدیده‌ای که شعور، ادراک و تعقّل را منسوب به آن دانستیم، روحی می‌باشد علوی، همانند روح انسان. **ارواح ملائک و جن به‌طور کلی از نظر قدرت، ماهیت، شکل، مأموریت، موقعیت و بیشتر صفات اختلاف فاحشی دارند، ولی در مواردی نیز دارای وجه اشتراک‌هایی با هم می‌باشند.** برای مثال آنها قادرند ما را ببینند و یا اصوات ما را استماع کنند. رفت و آمد می‌نمایند و تحرکشان خیلی سریع‌تر از انسان می‌باشد و تکلم می‌کنند در حالی‌که ما کلامشان را نمی‌شنویم ومخلوقاتی ماوراء الطبیعه می‌باشند و صدای آنها در هوا ارتعاشاتی را ایجاد نمی‌کند که با گوش ما تطابق داشته باشد. اما قادرند در گوش حیوانی یا وسائل و چیزهای دیگر ایجاد صدا کنند. همچنین ارواح می‌توانند در فکر و دل انسان الهاماتی بنمایند و یا اطلاعاتی را مربوط به گذشته از روحش بگیرند.

به‌طور کلی ارواح را از نظر ترکیب و ماهیت و بعضی خصوصیات می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱- ارواح ملائک یا فرشتگان.

۲- ارواح جن (اجنه).
۳- ارواح انسان‌ها.
۴- ارواح دیگر... .

ارواح ملائک یا فرشتگان

جنس و ماهیت این موجودات از نور می‌باشد. نوری متفاوت و برتر از نورهایی که قابل رؤیت‌اند. نوری نه در قدرت دید ما، بلکه ماورای انوار طبیعت ما. ملائکه ذاتاً مطیع امر حق تعالی بوده و پاک می‌باشند. آنها تکامل یافته هستند و به امر الهی بر بیشتر امورات نظارت دارند. همان‌گونه که تداوم حیات ما در گرو نَفَس کشیدن می‌باشد، بقای ایشان در اطاعت و عبادت خالق است و هر چه بیشتر اطاعت امر حضرت حق را بنمایند، پُر توان‌تر و سبک بال‌تر و مرتبه‌شان نیز افزون‌تر می‌شود و بالعکس اگر میل به توقف و عدم فعالیت بنمایند، برایشان خستگی‌آور و موجب رکود آنها می‌شود و نافرمانی‌شان موجب فنا و نابودی آنها می‌گردد. آفرینش، تکثیر و مرگ این مخلوقات از اسرار می‌باشد. قدرتشان از جن و انس برتر است، ما را می‌بینند و خود دیده نمی‌شوند. از ارواح شرور و خبیث متنفر و به ارواح مؤمن و پاک علاقه‌مندند و آنها را در مشکلات و معضلات به امر خداوند یاری می‌کنند، به صالحان و نیکوکاران

نزدیک می‌شوند و در برابر اعمال پسندیده‌شان به درگاه پروردگار دعا می‌کنند و برای آنها طلب مغفرت می‌نمایند. در هنگام گناه و خطای فرومایگان، از آنان دور می‌شوند و برایشان لعنت خداوند را می‌طلبند. ملائک از ارواح غیبی و از اسرار عالم غیب می‌باشند. اعتقاد به عالم غیب از ارکان ایمان است، بنابراین نفی آنها و همچنین منسوب نمودن آنها به ذکور و اناث، کفر است. «...وَ مَنْ یکفُرْ بِاللّهِ وَ مَلائِکتِهِ وَ کتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْیوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعیدًا. و هرکس به خداوند و فرشتگان او و کتاب‌ها و پیامبرانش و روز بازپسین کفر ورزد در حقیقت دچار گمراهی دور و درازی شده است. سورهٔ نساء آیهٔ ۱۳۶» و «وَ جَعَلُوا الْمَلائِکةَ الَّذینَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمنِ إِناثًا أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُکتَبُ شَهادَتُهُمْ وَ یسْئَلُونَ. و فرشتگان را که بندگان خداوند رحمانند، دختران او پنداشتند؛ آیا در خلقت آنان حضور داشتند؟! شهادت آنها به زودی نوشته می‌شود و از آن پرسیده خواهند شد. سورهٔ زخرف آیهٔ ۱۹».

ملائک دارای قدرت بالایی می‌باشند که از قدرت لایزال باری تعالی سرچشمه می‌گیرد و بنا به اقتضای مأموریتی که دارند، دارای توانمندی‌های متفاوتی بوده و همان‌گونه که برای پرواز هواپیماهای گوناگون نسبت به مأموریت‌شان و سنگینی باری که باید حمل نمایند از یک، دو، سه و یا چهار موتور استفاده می‌کنند، ملائک نیز بر حسب مأموریت، ضرورت و حجم فعالیتی که بایستی انجام دهند،

طبق فرمودهٔ قرآن دارای یک، دو، سه و یا چهار بال می‌باشند «**الْحَمْدُ لِلّهِ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ جاعِلِ الْمَلائِکهِ رُسُلاً أُولی أَجْنِحَةٍ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ یزیدُ فِی الْخَلْقِ ما یشاءُ إِنَّ اللّهَ عَلی کلّ شَیءٍ قَدیرٌ**. سپاس خدای را که پدیدآورنده آسمان و زمین است و فرشتگان را که دارای دو، سه و چهار بال‌اند، پیام‌آورنده قرار داده است. در آفرینش هر چه بخواهد، می‌افزاید، زیرا خداوند بر هر چیزی تواناست. سورهٔ فاطر آیهٔ ۱». برخی از ملائک دارای قدرتی بیش از حد تصور هستند. مثلاً عرش مجید با همهٔ جبروت و عظمت‌اش را فقط تعداد قلیلی مَلَک حمل می‌کنند. جهنم و دوزخ نیز به همین شکل و با تعداد قلیلی از ملائک کنترل و اداره می‌شود «**عَلَیها تِسْعَةَ عَشَرَ**. و بر آن دوزخ نوزده نگهبان است. سورهٔ مدثر آیهٔ ۳۰».

سرانجام زمانی‌که حضرت اسرافیل(ص) در صور بدمد، همهٔ موجودات آن صدا را خواهند شنید و مردگان نیز می‌شنوند و از قبرها سر بر می‌آورند «**فَإِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ نَفْخَةٌ واحِدَةٌ**. پس آنگاه که در صور یک‌بار دمیده شود. سورهٔ حاقه آیهٔ ۱۳».

آنچه گفته شد، نمونه‌های بسیار کمی از مأموریت‌ها و قدرت موجودات قدسی و مأموران اجرای اوامر حق تعالی بود. این موجوداتِ نوری را می‌توان به گروه‌های زیر تقسیم کرد:

ملائک رحمت

بشارت‌دهندگان رحمت‌های خداوند بـه طـرق مختلـف و در همـهٔ موارد زندگی، ملائک رحمت هستند. از لحظهٔ جان دادن و حتی بعد از آن و نیز عامل متراکم شدن ابرها و نزول باران‌های رحمـت و نـزول خیر و برکت در کشـتزارها، دام‌هـا و کسـب و کـار و همچنـین یـاری محققین، دانشمندان و مکتشفین در حـین تحقیقـات و مطالعاتشـان و در نهایت ایجاد سناریو خواب‌های صادقه توسط این دسته از ملائـک انجام می‌شود «**أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ یزْجی سَحابًا ثُمَّ یؤَلِّفُ بَینَهُ ثُـمَّ یجْعَلُـهُ رُکامًـا فَتَرَی الْوَدْقَ یخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ وَ ینَزِّلُ مِنَ السَّـماءِ مِـنْ جِبـالٍ فیهـا مِـنْ بَـرَدٍ فَیصیبُ بِهِ مَنْ یشاءُ وَ یصْرِفُهُ عَنْ مَنْ یشاءُ یکادُ سَنا بَرْقِهِ یذْهَبُ بِالْأَبْصارِ.** آیا ندیده‌ای که خداوند ابر را به آرامی می‌راند سـپس میـان اجـزاء آن پیوند می‌دهد آنگاه آن را متـراکم مـی‌سـازد، پـس دانـه‌هـای بـاران را می‌بینی که از خلال آن بیرون می‌آیـد و از آسـمان از کوه‌هـایی از ابـر یخ‌زده که در آنجاست تگرگی فرومی‌ریزد و هر کـه را بخواهـد بـدان گزند می‌رساند و آن را از هر که بخواهد بـاز مـی‌دارد، نزدیـک اسـت روشنی برقش چشم‌ها را ببرد. سورهٔ نور آیهٔ ۴۳».

توضـیح اینکـه، بنـابر قـول پیـامبر گرامـی اسـلام(ص)، ملائـک می‌توانند متناسب با مأموریت‌هایی که بر عهده دارند به هر شکلی بـه

جز خوک و سگ درآیند. بنابراین ملائک می‌توانند به‌صورت انسانی به یاری سرگشته‌ای که در بیابان راه گم کرده یا از پای مانده است، بیایند، به‌گونه‌ای که فرد گمشده و یا وامانده هرگز ایشان را تشخیص نخواهد داد. داستان زیر نمونه‌ای از این مأموریت می‌باشد.

پیرمرد سالخورده‌ای در روستای یارندِ نطنز نقل می‌کرد: «روزی سیلی عظیم، از دامنهٔ کوه‌ها به طرف روستا سرازیر شده بود و من وحشت‌زده و بدون آنکه بتوانم کاری انجام دهم با حالی نگران به سیل خروشان می‌نگریستم که ناگهان متوجه شدم، شخصی پیشاپیش سیل در حالی‌که عصایی در دست داشت، حرکت می‌کرد و با اشارهٔ آن عصا مسیر سیل را تعیین می‌نمود. به چشم خود دیدم به هر طرف که با عصای خود اشاره می‌کرد، سیل به آنجا وارد می‌شد و هر کجا را اشاره نمی‌نمود، سیل به آنجا نمی‌رفت، در آن روز تعدادی از باغات در امان و تعدادی تخریب گردیدند».

نمونهٔ دیگر، داستان حضرت ابراهیم(ص) و آن دو مَلَکی است که برای بشارت تولد فرزند و عذاب قوم لوط به‌صورت انسان به حضور ایشان رسیدند.

ملائک محافظ

به امر پروردگار برای هر انسان دو مَلَک یکی در پشت سر و دیگری در جلوی روی او تا هنگام موت، جهت حفظ جانش گماشته شده‌اند «وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ وَ یرْسِلُ عَلَیکمْ حَفَظَةً حَتَّی إِذا جاءَ أَحَدَکمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لا یفَرِّطُون. و او بر بندگان خود تسلط کامل دارد و مراقبانی بر شما می‌گمارد؛ تا زمانی‌که یکی از شما را مرگ فرا رسد، در این موقع، فرستادگان ما جان او را می‌گیرند و آنها در این امر هیچ کوتاهی نمی‌کنند. سورهٔ انعام آیهٔ ۶۱».

ملائک کرام الکاتبین

برای هر انسان دو مَلَک یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ وی گماشته شده‌اند که مأمورند هر کار خیر و شری را هر چند کوچک باشد، ثبت نمایند، تا در آن روز بزرگ به حساب درآورند «وَ إِنَّ عَلَیکمْ لَحافِظِین. بی‌شک نگاهبانانی بر شما گمارده شده. سورهٔ انفطار آیهٔ ۱۰» و «ما یلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاَّ لَدَیهِ رَقِیبٌ عَتِید. انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر اینکه همان دم، فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت و ضبط آن است. سورهٔ ق آیهٔ ۱۸».

ملائک حاملین عرش عظیم

در مجموع هشت مَلَک می‌باشند و عرش مجید حضرت سبحان را حمل می‌کنند «وَ الْمَلَک عَلی أَرْجائِها وَ یحْمِلُ عَرْشَ رَبِّک فَوْقَهُمْ یوْمَئِذٍ ثَمانِیه. فرشتگان در اطراف آسمان قرارمی‌گیرند و برای انجام مأموریت‌ها آماده می‌شوند و آن روز، عرش پروردگارت را هشت فرشته بر فراز همهٔ آنها حمل می‌کنند. سورهٔ حاقه آیهٔ ۱۷».

ملائک غضب

این فرشتگانِ پاک، مظهر قهاریت خداوند بوده و در برابر ظالمان، کمترین رحم و شفقتی ندارند «وَ قالَ الَّذِینَ فِی النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّکمْ یخَفِّفْ عَنَّا یوْماً مِنَ الْعَذاب. قالُوا أَوَلَمْ تَک تَأْتِیکمْ رُسُلُکمْ بِالْبَینَاتِ قالُوا بَلی قالُوا فَادْعُوا وَ ما دُعاءُ الْکافِرِینَ إِلاَّ فِی ضَلال. و آنها که در آتشند به مأموران دوزخ می‌گویند: از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب را از ما بردارد و آنها در برابر این خواسته، گناهکاران را در جهنم مورد خطاب قرار داده و می‌پرسند: آیا برای شما راهنمایی نیامد؟! می‌گویند: آری! فرشتگان عذاب می‌گویند پس هرچه می‌خواهید خدا را بخوانید، ولی دعای کافران جز در ضلالت نیست. سورهٔ غافر آیات ۴۹ و ۵۰». همچنین آیهٔ «وَ لَوْ تَری إِذْ یتَوَفَّی الَّذِینَ کفَرُوا الْمَلائِکهُ

يضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذابَ الْحَرِيق. اگر ببینی کافران را هنگامی که فرشتگان مرگ، جانشان را می‌گیرند و بر صورت و پشت آنها می‌زنند و می‌گویند: بچشید عذاب سوزنده را. سورهٔ انفال آیهٔ ۵۰».

مَلک الموت

مَلَک‌الموت، مَلَکی است که هنگام مرگ بر بالین انسان حاضر می‌شود. حضرت عزرائیل(ص) از ملائک مقرب درگاه حق تعالی و مَلَک‌الموت‌های دیگر، زیر نظر ایشان و به امر خداوند جان‌آفرین، به قبض روح می‌پردازند. اگر محتضر، شخص مؤمن و درستکاری باشد، این فرشتهٔ مأمور چنان با خوشرویی بر او نزدیک می‌شود که سراسر وجودش را رحمت فرا می‌گیرد. آنچنان جذب می‌گردد و شیفته می‌شود که با اشتیاق زایدالوصفی جان را تسلیم و مرگ را با آغوش باز می‌پذیرد. آثار این رضایت و خوشحالی پس از مرگ هم در سیمای میت آشکار است. چهره‌ای نورانی، خوشحال و آرام.

اما اگر این مَلَک مقدس، بر بالین ظالمی جهت قبض روح حاضر گردد، چنان غضبناک و قهرآلود بر او نگاه می‌کند که از ترس هر آنچه می‌داند، فراموش می‌کند. هذیان می‌گوید و با همان قیافه وحشت‌زده و درهم کشیده کالبد تهی می‌کند. از همان دقایق اول بر آن روح تازیانهٔ عذاب می‌نوازند و جسم برجای مانده‌اش هم حکایت

از عقوبت دردناکش می‌کند «فَکیفَ إِذا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلائِکةُ یضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُم. حال آنها چگونه خواهد بود هنگامی که فرشتگان مرگ بر صورت و پشت آنان می‌زنند و جانشان را می‌گیرند؟! سورهٔ محمد آیهٔ ۲۷».

خازنان جهنم

ملائکی قدرتمند و ذاتاً قهرآلود و غضبناک هستند. این فرشتگان، کنترل‌کنندهٔ امورات جهنم بوده و از نوع ملائک غضب می‌باشند. ایشان ذاتاً مظهر قهر خداوند بوده و پروردگار هرگز غیر از این نوع مَلک را مأمور جهنم قرار نمی‌دهد. تعداد این ملائک برای جهنم و جهنمیان ۱۹ مَلَک می‌باشد «عَلَیها تِسْعَةَ عَشَر. نوزده نفر از فرشتگان عذاب بر آن گمارده شده‌اند. سورهٔ مدثر آیهٔ ۳۰».

ملائک مقرب

ملائکی نزدیک و بسیار مقرب به خالق لایزال می‌باشند که بسیار قدرتمند و برتر از سایر ملائک هستند. معروف‌ترین آنها که در قرآن کریم به ایشان اشاره شده عبارتند از: «حضرت جبرئیل یا روح‌القدس(ص)، حضرت میکائیل(ص)، حضرت عزرائیل(ص) و

حضرت اسرافیل(ص)».

حضرت جبرئیل(ص) فرشته‌ای مکرم و جلیل القدر، با قوت و قدرت، فرماندهٔ فرشتگان و امین وحیِ خداوند متعال است که با جاه و منزلت در عرش، در محضر پروردگار می‌باشد. برای وحی و پیام حضرت باری‌تعالی بر اکثر پیامبران فرستاده شده و از سایر فرشتگان قدرتمندتر و برتر است. استثنائاً این فرشته به نام‌های دیگری چون «روح القُدُس، روح الامین و روح»، ملقب می‌باشد.

ملائکی که پیرامون عرش می‌گردند

این ملائک تسبیح‌گویان، منتظر صدور اوامر حق تعالی و ابلاغ آن به ملائک مربوطه می‌باشند و چون بنده‌ای از بندگان خداوند عمل صالحی انجام دهد یا توبه کند، از برای ایشان طلب آمرزش و مغفرت می‌نمایند و جهت اصلاح امورات دنیا و آخرتش دعا می‌کنند «تَکادُ السَّماواتُ یتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَ الْمَلائِکةُ یسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِی الْأَرْضِ أَلا إِنَّ اللّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ. چیزی نمانده که آسمان‌ها از فرازشان بشکافند و در حالی‌که فرشتگان پروردگارشان را تسبیح می‌گویند و برای کسانی که در زمین هستند، آمرزش می‌طلبند آگاه باش که همانا خداوند آمرزنده مهربان است. سورهٔ شوری آیهٔ ۵».

ملائک و مأموران دیگر

ملائکی چون لشکریان و سپاهیانی که در جنگ‌های صدر اسلام به یاری مسلمین می‌شتافتند، همواره برای یاری رساندن به بندگان خوب خداوند، آماده صدور دستورات پروردگار خویش می‌باشند و در مواردی به شکل انفرادی و به قیافه‌های گوناگون بشری به یاری درمانده‌ای در کوه و بیابان و جنگل و دریا می‌شتابند «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیکمْ إِذْ جاءَتْکمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَیهِمْ رِیحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ کانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرا. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خداوند را بر خود به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهایی عظیم به سراغ شما آمدند، ولی ما باد سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید و به این وسیله آنها را درهم شکستیم و خداوند همیشه به آنچه انجام می‌دهید بینا بوده است. سورهٔ احزاب آیهٔ ۹» و «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَکینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ عَذَّبَ الَّذِینَ کفَرُوا وَ ذلِک جَزاءُ الْکافِرِین. سپس خداوند آرامشی از سوی خود بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد، و لشکرهایی فرستاد که شما نمی‌دیدید و کافران را مجازات کرد و این است جزای کافران. سورهٔ توبه آیهٔ ۲۶».

ارواح جن (اجنه)

«جـن، پـری، دیـو و شـیطان»، فرزنـدان ابـوجن و از موجـودات روحـانی و نـامرئی بـوده کـه دارای حیـات، شـعور، عقـل و تحـرک می‌باشند. آنها قبل از انسـان می‌زیسـته‌اند و خلقتشـان از آتـش اسـت «وَ لَقَـدْ عَلِمْنَـا الْمُسْـتَقْدِمِينَ مِـنْكمْ وَ لَقَـدْ عَلِمْنَـا الْمُسْـتَأْخِرِين. مـا، هـم پیشینیان شما را دانستیم و هم آینـدگان را مـی‌دانیم. سـورهٔ حجـر آیـهٔ ۲۴» و «وَ الْجَانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُومِ. و جان، پدر همه جنیان را پیش از انسان، از آتشی سوزان و بی‌دود آفرید (قسـمتی از بـالاترین نقطهٔ شـعلهٔ آتـش کـه بـه‌صـورت سـراب دیـده می‌شـود- امـواجی از حرارت). سورهٔ حجر آیهٔ ۲۷».

البته منظور، آن آتشی که مـا در طبیعـت می‌شناسـیم نیسـت، بلکـه مقصود ذات و اصل شعله‌های خالص زبانـه کشـیده‌ای اسـت کـه در ماورای طبیعت ما می‌باشد. بـرای مثـال، بـوی خـوش گل‌هـا از بطـن گلبرگ‌ها ساطع می‌گردد، ولی آن رایحهٔ فرح‌بخش با عوامـل سـازندهٔ آن که محصول ترکیبی از آب، خاک و آفتاب هستند، تفاوتی فـاحش دارد کـه بـا چشـم معمـولی هـم دیـده نمی‌شـود، هرچنـد بـوی آن را احساس می‌کنیم و یا انسانی که خلق شده از خاک اسـت، هرگـز آن زبری و خشنی خاک را ندارد. ارواح جـن، پـری، شـیاطین و دیـو در

خلقت هم ذاتند «وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ. و جن را از قسمتی از آتش خلق کرد. سورهٔ رحمن آیهٔ ۱۵». پدر مخلوقات جـن را «جـان» می‌گویند و فرزندان او را «بنی‌جان» می‌نامنـد. همچنـان کـه انسـان، حیوان و گیاه همگی از خاک می‌باشند.

زمانی به امر پروردگار، شیاطین در خدمت حضـرت سـلیمان(ص) به کار گماشته می‌شدند. آنها مدت زمان زیادی به‌صورت گسترده با انسـان‌ها در تمـاس بوده‌انـد، از سـوی دیگـر، نزدیـک‌ترین ارواح بـه انسان‌ها، همین ارواح اجنـه می‌باشـند. منظـور از ایـن نزدیکـی، صـرفاً نزدیکی این ارواح به ماده می‌باشد. مثلاً ملائک که از نور می‌باشـند، فاصله‌شان تا ماده بسیار زیاد است، اما جن‌ها به جهت سنخیت‌شان به ماده نزدیک‌ترند. این موجودات قابل رشد و تکامل بـوده و می‌تواننـد به درجات عالی معنویت برسند. آنها می‌توانند راه تعالی را برگزینند یـا راه ضلالت را انتخاب نمایند.

خداوند سبحان می‌فرماید: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْـسَ إِلاَّ لِيعْبُـدُون. خلق نکـردم جـن و انـس را مگـر بـرای اینکـه عبـادت کننـد. سـورهٔ ذاریات آیهٔ ۵۶».

چون عبادت عامل سعادت است، آنان نیز همچون انسان آزادند راه مستقیم یا گمراهی و یا راه ظلمت و نور را انتخاب کننـد. کمـا اینکـه

در بین آنها هستند گروه‌های مؤمن و مخلصی که دارای مراتب بسیار عالی می‌باشند و گمراهانشان بر ضلالت خود بهانه‌ای ندارند، زیرا از جانب خداوند متعال پیامبرانی از خودشان بر آنها مبعوث گردیده تا آنها را هدایت کنند «یا مَعْشَرَ الْجِنّ وَ الْإِنْسِ أَلَمْ یأْتِکمْ رُسُلٌ مِنْکمْ یقُصُّونَ عَلَیکمْ آیاتی وَ ینْذِرُونَکمْ لِقاءَ یوْمِکمْ هذا قالُوا شَهِدْنا عَلی أَنْفُسِنا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا وَ شَهِدُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ کانُوا کافِرِین. ای گروه جن و انس! آیا از میان شما فرستادگانی برای شما نیامدند که آیات مرا بر شما بخوانند؟ و از دیدار این روز به شما هشدار دهند؟ گفتند: ما به زیان خود گواهی می‌دهیم که آری! آمدند و زندگی دنیا فریب‌شان داد و بر ضد خود گواهی دادند که آنان کافر بوده‌اند. سورهٔ انعام آیهٔ ۱۳۰».

ابلیس در اثر عبادت، هم ردیف ملائک و به درجهٔ قرب رسیده بود، اما چون در مقابل امر پروردگار که به ملائک فرمود تا انسان را سجده کنند، سرپیچی و تمرد نمود و بر مخلوق جدید یعنی آدم نیز غرور و نخوت ورزید و گفت: «من از آتشم و آدم از خاک است، پس من والاترم». دو خطای بزرگ؛ یعنی نافرمانی و تکبر که هر دو در نزد پروردگار بسیار نکوهیده‌اند، او را از درگاه حق تعالی دور نمود «وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکةِ اسْجُدُوا لآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلِیسَ أَبی وَ اسْتَکبَرَ وَ کانَ مِنَ الْکافِرِین. و یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم

سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند، جز ابلیس که سر باز زد، و تکبر ورزید، و به‌خاطر نافرمانی و تکبرش از کافران شد. سورهٔ بقره آیهٔ ۳۴».

ارواح خبیث شیاطین، انسان را می‌بینند و نسبت به او خصومت دیرینه دارند و این در حالی است که انسان نمی‌تواند آنها را ببیند. شیاطین با وسوسه‌های خود، انسان را به بیراهه می‌کشند و ایمان و آخرتش را بر باد فنا می‌دهند «**یا بَنِی آدَمَ لا یفْتِنَنَّکمُ الشَّیطانُ کما أَخْرَجَ أَبَوَیکمْ مِنَ الْجَنَّهِ ینْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِیرِیهُما سَوْآتِهِما إِنَّهُ یراکمْ هُوَ وَ قَبِیلُهُ مِنْ حَیثُ لا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیاطِینَ أَوْلِیاءَ لِلَّذِینَ لا یؤْمِنُون**. ای فرزندان آدم، شیطان شما را نفریبد، آن‌گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد، چه اینکه او و همکارانش شما را می‌بینند از سویی که شما آنها را نمی‌بینید، اما بدانید ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند. سورهٔ اعراف آیهٔ ۲۷».

«بنی‌جن» دارای نیروی مخصوصی می‌باشند که قادرند به وسیلهٔ آن در روان بنی‌بشر ایجاد اختلال نمایند و موجب امراضی چون جنون، بی‌خوابی، صرع، ترس و وحشت گردند. متأسفانه در بعضی کتاب‌های طبی، مطالبی را در رابطه با ارواح شیاطین به میکروب‌ها نسبت داده‌اند. مثلاً نوشته‌اند: منظور خداوند از شیطان

همان میکروب است. البته مُسَلّم است که میکروب عامل بسیاری از امراض می‌باشد، اما دلیلی ندارد، ارواحی را هم که قادرند انسان را به بعضی بیماری‌ها مبتلا کنند، میکروب بنامیم. آخر کدام میکروب باعث جنون و یا صرع می‌گردد؟! چنین نسبتی مغایر فرمایش حضرت رب‌العالمین می‌باشد که می‌فرمایند: «**یعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسیماهُمْ فَیؤْخَذُ بِالنَّواصی وَ الْأَقْدامِ**. در آن روز بزرگ مجرمان از جن و انس به سیمایشان مشخص می‌شوند و آنها را به موهای پیشانی و پاها می‌گیرند و به دوزخ می‌افکنند. سورهٔ رحمن آیهٔ ۴۱» و یا آنجا که می‌فرماید: «**وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ کثیرًا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ**... . جهنم را از جن و انس پر خواهیم کرد... . سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۷۹». و بالاخره آنجا که شیطان را از درگاه خود می‌راند، زیرا او تکبر نموده است، آیا میکروب تکبر ورزیده است؟!

همهٔ این مطالب حکایت از آن دارند که شیطان نمی‌تواند یک میکروب ریز باشد. میکروب ذلیلی که با چند قطره شربت و یا تعدادی کپسول و آمپول از بین می‌رود، چه نیازی به جهنم عظیم و آن همه مأموران با هیبت دارد؟ اصلاً این میکروب‌ها برای چه منظور پیامبر نیاز دارند؟ به هرحال این ادعا مردود است و خلاف گفتهٔ خداوند می‌باشد.

از دخالت‌های بی‌جا و بی‌مورد شیاطین و ارواح خبیث در امورات انسان‌ها می‌گفتیم و ظلم‌هایی که در حق انسان می‌کنند. البته به گفتهٔ قرآن مجید، دنیا و آنچه در آن می‌باشد، عبث و بیهوده آفریده نشده و هرگز روشنایی و تاریکی یکسان نخواهد بود. ظلم به هر شکلی که باشد و ظالم هرکس که باشد، جن یا انس فرقی نمی‌کند. همه در مقابل خطاهایشان مؤاخذه می‌گردند و سزای اعمال خود را خواهند دید. حتی آنها که در حق خویش و به نَفس خود ظلم کرده باشند.

جن در بیشتر موارد از نظر خصوصیات شخصی و اجتماعی شبیه انسان می‌باشد. از جمله، تولد، مرگ، ازدواج، تولید مثل، تأثر، بیماری، شادی، آزردگی، عصبانیت، عاطفه، تعلم، تفکر، کار و اجتماعی زیستن.

ولی در بعضی موارد با انسان تفاوت‌هایی دارند که شاخص آنها، روح بودنشان می‌باشد که می‌توانند بنا بر قول رسول گرامی اسلام(ص) به هر شکلی درآیند و متجسم شوند، حتی به شکل سگ و خوک. همچنین عمر طولانی و سرعتِ عمل آنها از جملهٔ تفاوت‌هایشان با بشر است. این مخلوقات چون می‌توانند هر کجا بخواهند، راحت‌تر از انسان بروند و یا چون روح می‌باشند و باران و آفتاب آزارشان نمی‌دهد، نیازی به ساختمان‌های بلند و یا عمارت‌های

آنچنانی ندارند. **پس این تعبیر هم که فکر می‌کنیم آنها در اطراف سطل‌های زباله و یا در طویله‌ها و خرابه‌ها ساکن هستند، اشتباه است.** آنها در همهٔ مکان‌ها می‌توانند حضور به‌هم‌رسانند، کما اینکه پروردگار عالم می‌فرمایند: «به هرجا که وارد می‌شوید حتی اگر سکنه‌ای در آنجا نباشد و کسی را ندیدید بر خودتان سلام کنید. این بدان معنی است که احتمال حضور جن یا مَلکی در آنجا باشد و وقتی سلام می‌کنیم در واقع سلامت خودمان تأمین می‌گردد و آنها پاسخ سلام ما را همراه با تأمین امنیت به ما خواهند داد.

«... **فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيوتًا فَسَلِّمُوا عَلى أَنْفُسِكمْ تَحِيةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَكةً طَيبَةً كذلِک يبَينُ اللّهُ لَكمُ ْلآيَاتِ لَعَلَّكمْ تَعْقِلُونَ**. پس چون به خانه‌هایی وارد شدید به خویشتن سلام کنید، سلام و تحیتی از جانب خدا، سلامی پر برکت و پاکیزه، خداوند آیات را این‌گونه برای شما بیان می‌کند. باشد که بیاندیشید. سورهٔ نور آیهٔ ۶۱». با این اوصاف وقتی آنها بتوانند به راحتی بر قلهٔ کوهی قرار بگیرند، چگونه آن مکان رفیع و یا کنار چشمه‌ای را رها می‌کنند و برگِرد زباله‌ها و جاهای کثیف می‌گردند؟!

ما انسان‌ها که جسم و مادی هستیم، چنین مکان‌هایی را برای بهره گیری و زندگی کردن حتی برای چند روز و یا چند ساعت، مناسب

نمی‌دانیم و این مکان‌ها با خُلق و خوی‌مان سازگار نمی‌باشد، چه رسد به آنها که روح هستند.

ارواح جن از این نسبت‌ها که انسان‌ها به ایشان می‌دهند، سخت گله‌مندند. البته ارواح مترقی، مخصوصاً مسلمین آنها به این نوع توصیف‌ها توجهی ندارند. ولی بدشان هم نمی‌آید به طریقی پیام‌شان را به مردم برسانند. اما گروه شرور و مخصوصاً بیابانی آنها، کینهٔ توهین‌کننده را در دل نگه می‌دارند و در موقع مناسب ضربهٔ خود را به شخص نسبت دهنده می‌زنند.

لازم به توضیح است که کلمهٔ «جن» در اصل به گروهی از ارواح که از یک جنس هستند اطلاق می‌گردد و حکم اسم جمع را دارد که واحد آن نیز «ج ن ن» می‌باشد. مانند انسان که واحد آن انس است. طبق آنچه در کتاب‌های لغت آمده، در زبان فارسی به اشتباه اجنه به‌عنوان اسم جمع، برای جن به کار رفته است. از سوی دیگر کلماتی همچون اجانین و یا جنیان نیز در کتاب‌های لغت نیامده ولی به اشتباه به‌عنوان جمع «جن» در بین سایر لغت‌ها جایی باز کرده‌اند. با علم به موارد فوق، چنانچه در بین نوشته‌های این کتاب به کلمات یاد شده برخورد کردید، صرفاً به جهت متداول بودن و آشنایی مردم با آنها بوده است.

ملیت‌های جن

جن، بیش از پنجاه ملت بوده که از نظر اعتقادی در پنج گروه اصلی قرار دارند:[1]

۱. مسلمانان جن.
۲. اهل کتاب جن.
۳. جنیان لامذهب، متعصب و غیرمتمدن.
۴. شیاطین جن.
۵. کافران و مشرکین جن.

۱- مستندات پیرامون مطالب عنوان شده شامل:
الف- «سورهٔ جن آیات ۱ و ۲».
ب- «سورهٔ احقاف آیهٔ ۳۰».
ج- «کتاب در محضر بهجت نوشتهٔ محمد حسین رخشاد. جلد ۲. صفحهٔ ۱۴۸».
د- «کتاب بحارالانوار، موسسهٔ الوفاء، بیروت، لبنان، جلد ۴۶، صفحهٔ ۲۶۹».
هـ- «مجلهٔ علمی - پژوهشی معرفت ادیان(علوم انسانی) چاپ پاییز ۹۲، مقالهٔ جن از منظر ادیان ابراهیمی. نوشتهٔ دکتر محمد جعفری هرندی، استادیار موسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)».
و- «کتاب اصول کافی، کتاب الحجه، باب ان الجن یأتیهم، احادیث ۱و۲و۳».
ز- «مقالهٔ مدخل جن از سایت مرکز دائره المعارف اسلامی. نوشتهٔ فرامرز حاج منوچهری».
ح- «کتاب عین المعجزات، صفحهٔ ۷۵ و کتاب بصائر الدرجات صفحهٔ ۱۱۶».
ط- «کتاب جن دنیای ناشناختهٔ نوشتهٔ جعفر حمزه. نشر وحدت پخش. ۱۳۸۷».
ی- «تفسیر المیزان علامه طباطبایی. ذیل آیهٔ ۵ از سورهٔ جن. وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كذِبًا».
ک- «کتاب جن و شیطان، تحقیقی قرآنی روایی و عقلی نوشتهٔ علیرضا رجالی تهرانی. ناشر قم انتشارات نبوغ، ۱۳۸۱. صفحهٔ ۶۵ و ۷۰».

ارواح مسلمین جن

این دسته، ارواحی لطیف، تکامل یافته، باگذشت، متمدن و نیکوکار هستند. مسلمین انس را دوست دارند و آنها را برادر خود می‌خوانند و در بسیاری از موارد به یاری درماندگان می‌شتابند و هر خدمتی را که بتوانند انجام می‌دهند. در بین آنها دانشمند و فاضل زیاد دیده می‌شود. در مراسم مذهبی انسان‌ها، برای استماع سخنرانی‌ها و یا ارائهٔ خدمات پنهانی شرکت می‌کنند و کوچک‌ترین دخالتی در امورات انسان‌ها نمی‌کنند، مگر آنکه مأموریتی از جانب خداوند داشته باشند و یا اشتباهات و لغزش‌های افراد را به طرق مختلف و غیرمستقیم وانمود و آنها را متوجه می‌نمایند. با وجود آگاهی از اعمال و نیات افراد، هرگز سِرّی را فاش نمی‌کنند. هیچ‌گاه دزد و یا جنایتکاری را پشتیبانی نمی‌کنند و در مکان‌های مقدس و جاهایی که گناه کمتر می‌شود، تردد ملائک و جنیان مسلمان و مؤمن(اهل کتاب) بیشتر خواهد بود و افرادی از انسان‌ها که در آن مکان‌ها حضور پیدا می‌کنند از موجودات غیبی حاضر در آن مکان‌ها انرژی‌های مثبت دریافت می‌نمایند که باعث تسکین آلام و آرامش اعصاب و خاطری آسوده در آنها می‌گردد و بالاخره شدیداً از جانب ارواح دیگر که گبر و بت‌پرست می‌باشند، تهدید شده و با ایشان

خصومت می‌شود.

قرآن کریم در معرفی این گروه و تایید گرویدنشان به دین مبین اسلام می‌فرماید: «ای محمد بگو به مردم که به من از جانب پروردگارم وحی شد گروهی از جن هنگامی که من قرآن قرائت می‌کردم به آن گوش دادند و به دیگر افراد جن چنین گفتند: ما قرآن را شگفت‌آور و عجیب یافتیم. زیرا راه هدایت را نشان می‌دهد. ما به آن ایمان آورده و گرویدیم و هرگز کسی را با پروردگارمان شریک نسازیم. همچنین یقین کردیم که البته پروردگار ما متعالی و با عظمت بوده و زن و فرزندی اختیار نکرده است. **قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآناً عَجَبا. يهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِك بِرَبِّنَا أَحَدًا. وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا.** سورهٔ جن آیات۱ الی ۳ ».

ما پی بردیم و یافتیم که منحرفین و غافلین جن و انس، بر خداوند دروغ بستند و همانا برخی از ما صالح و نیکوکار و برخی بر راه‌های غیرمستقیم شدند. از ما ارواح جن، برخی فرمانبردار و برخی ستمکارند که کفار و سرپیچی کنندگان، هیزم دوزخ خواهند بود.

خداوند سبحان بر پیامبر خود وحی می‌کنند که وقتی به نماز قامت بستی تا خدایت را بندگی و عبادت کنی، ارواح جن‌هایی که به شوق شنیدن راز و نیاز تو با من، هجوم آوردند، نزدیک بود بر سر یکدیگر

فرو بریزند. «وَ أَنَّهُ لَمَّا قامَ عَبْدُ اللَّهِ یدْعُوهُ کادُوا یکونُونَ عَلَیهِ لِبَدا. و چون بندهٔ خاص خدا(حضرت محمد(ص)) قیام کرد و خدا را می‌خواند طایفه جنیان چنان گرد او ازدحام کردند که نزدیک بود بر سر هم فرو ریزند. سورهٔ جن آیهٔ ۱۹».

در جایی دیگر خداوند می‌فرمایند «هنگامی‌که به‌سوی تو روانه ساختیم افرادی از جن را که آیاتی از قرآن را بشنوند، وقتی در حضور تو که قرآن قرائت می‌کردی رسیدند، خطاب به یکدیگر گفتند: خاموش باشید تا متوجه شوید و پس از اینکه قرائت قرآن به اتمام رسید، جنیان به‌سوی قوم و گروه خود برای بشارت دادن و ترسانیدن روانه گشتند «وَ إِذْ صَرَفْنا إِلَیک نَفَراً مِنَ الْجِنِّ یسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِی وَلَّوْا إِلی قَوْمِهِمْ مُنْذِرِین. و چون تنی چند از جن را به سوی تو روانه کردیم که قرآن را بشنوند، پس چون بر آن حاضر شدند به یکدیگر گفتند: گوش فرا دهید و چون قرائت تمام شد برای هشدار (و تبلیغ) به‌سوی قوم خود بازگشتند. سورهٔ احقاف آیهٔ ۲۹».

آری، آن دسته از ارواح جن که دین اسلام را پذیرفتند، به‌راستی ایمان آوردند و راه خود را از کفار جدا کردند. آنها در عالم خود، نمازهای جماعت و نمازهای جمعهٔ باشکوهی برگزار می‌کنند و در

مراسم احیاء مسلمانان نیز شرکت می‌کنند، به‌خصوص اگر مکان‌های خلوت و باصفا مثل دشت‌ها و دامنهٔ کوه‌ها باشد و همراه احرام پوشان بیت الحرام، زیارت خانهٔ خداوند را به‌جای می‌آورند.

اجانین اهل کتاب

این عده از اجانین اکثراً از پیروان حضرت عیسی(ص)، حضرت موسی(ص)، حضرت داوود(ص)، حضرت زرتشت(ص) و دیگر پیامبران می‌باشند و اینان نیز به اعتقادات و مقدسات خود پایبند بوده و جزء ارواح پیشرفته و متمدن می‌باشند. دارای تعصب قومی مذهبی شدید هستند. در بین آنها پیروان حضرت مسیح(ص)، مهربان‌تر و با گذشت‌ترند، اما طرفداران حضرت موسی(ص) کمی تندخو و عصبانی مزاج بوده و نسبتاً خود رأی هم می‌باشند. اهل کتاب جز در بعضی مواردِ نادر -که جوانان یا کوته فکران آنان در زندگی انسان‌ها دخالت می‌کنند- کاری به بنی بشر ندارند و این‌گونه دخالت‌ها را ناقض دستورات الهی می‌دانند. البته گاهی اوقات از روی علاقه به انسان‌ها نزدیک می‌شوند، ولی خباثت و شرارتی را که ارواح لامذهب و بی‌دین از خود نشان می‌دهند و انسانی را به سر حد، جنون و مرگ می‌کشند، ندارند.

قرآن مجید در تأیید این طرفداران تورات و انجیل می‌فرماید: «وقتی گروهی از جنیان قرآنی را که حضرت محمد(ص) هنگام نماز شب در وادی مجنه قرائت می‌کرد شنیدند. سپس بر قوم و گروه خود گفتند: ما محتویات کتابی را شنیدیم که همهٔ کتاب‌های آسمانی دیگر را تأیید می‌نماید و به‌سوی راه راست و درستی هدایت می‌کند «قالُوا یا قَوْمَنا إِنَّا سَمِعْنا کتاباً أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسی مُصَدِّقاً لِما بَینَ یدَیهِ یهْدِی إِلَی الْحَقِّ وَ إِلی طَرِیقٍ مُسْتَقِیم. یا قَوْمَنا أَجِیبُوا داعِی اللَّهِ وَ آمِنُوا بِهِ یغْفِرْ لَکمْ مِنْ ذُنُوبِکمْ وَ یجِرْکمْ مِنْ عَذابٍ أَلِیم. گفتند: ای قوم، ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده و تصدیق‌کنندهٔ کتاب‌های پیش از خود است و به‌سوی حق و به‌سوی راهی راست راهبری می‌کند. ای قومِ ما دعوت‌کنندهٔ خدا را پاسخ مثبت دهید و به او ایمان آورید تا خدا برخی از گناهانتان را بر شما ببخشاید و از عذابی پر درد پناهتان دهد. سورهٔ احقاف آیات ۳۰ و ۳۱». بنابراین از مضمون آیهٔ شریفهٔ فوق چنان استنباط می‌شود که تعدادی قبل از اینکه اسلام اختیار کنند، پیرو سایر کتاب‌های آسمانی و متدین به یکی از ادیان الهی بوده‌اند. پس چون قرآن مجید، آن کتاب‌ها و ادیان را تأیید می‌کند، لذا ایشان خوشحال می‌شوند.

از خصوصیاتشان این است که اگر یک نفر از خانوادهٔ ایشان، دینی

جز آیین خود برگزیند، باید از آن خانواده طرد گردد. دیگر او را نمی‌پذیرند و حتی در بعضی موارد به اذیت و آزارش نیز می‌پردازند. حتی اگر پدر خانواده باشد. اما با همهٔ قوانین سختی که دارند، مع‌الوصف زیاد مشاهده شده که به دین اسلام گرویده‌اند.

در بین مسلمانان چنین مرسوم است که اگر یک زن مسیحی اسلام اختیار کند و همسرش نیز غیرمسلمان باشد، آن شوهر را بر آن زن حرام می‌دانند و آن زن را پناه می‌دهند که مبادا مورد اذیت و آزار همسرش قرار گیرد. برای مثال موردی که مشاهده شده است به شرح زیر بیان می‌گردد:

«زنی از جنیان اهل کتاب، غیاباً و به‌طور مخفی به دین اسلام گرویده بود و قصد داشت به‌همراه کودکش، شوهر و خانواده شوهرش را ترک کند، که همسر وی از نیتش با خبر شد و او را به قتل رسانید. که البته مسلمین هم آرام نگرفته و او را اسیر و محاکمه نموده و حکم اعدام را در موردش در یکی از جلسات ارتباط به مرحلهٔ اجرا درآوردند که واسطه همهٔ صحنه را جزء به جزء توضیح می‌داد».

ارواح جنیان لامذهب و متعصب و غیرمتمدن (خطرناک‌ترین ارواح)

این جمعیت از ارواح جنیان چه در عالم خودشان و چه در عالم ما انسان‌ها، ام‌الفساد و منشأ بسیاری از فتنه‌ها می‌باشند. زیرا به هیچ اصولی پایبند نبوده و کارهای خلاف و ناپسندشان به آنان یک نوع رضایت خاطر می‌دهد. رحم، مهربانی و عاطفه نه تنها در بین آنها معنی و مفهومی ندارد که جای خود را به شرارت، خشونت و خباثت داده است، درست همان‌گونه که در بین انسان‌ها نیز خوی گروهی به کارهای ناپسند و اعمال ننگین، معتاد گشته است و چون کِرمی در گنداب‌ها به حیات کثیف خویش ادامه می‌دهند.

اینان نه تنها سیمای انسان اشرف مخلوقات را کریه و زشت جلوه می‌دهند که خسارات جبران‌ناپذیر جانی و معنوی حتی برای بعضی از همنوعان خود در برخواهند داشت.

بعضی از ملت‌های این تیره از ارواح به شرح زیر می‌باشد:

۱.گبر ۲. بت‌پرست ۳. شیطان‌پرست ۴. آدم‌پرست ۵. لامذهب و بیابانی ۶. یال ۷. آل و گروه‌های دیگر.

ملت‌های «آل، یال، بیابانی و لامذهب اجانین»، قسی‌القلب‌ترین و بی‌رحم‌ترین گروه از جنیان می‌باشند. مهربانی و عاطفه نزد اینان اصلاً مفهومی ندارد. خشونت و کُشت و کُشتار از اعمال

عادی و روزمرهٔ آنها است. با هیچ زبان و منطقی سازگار نیستند و بعضی از اعمال آنان چنان شرم‌آور است که از ذکر آن معذورم. مبادا با انس یا جنی در بیفتند. آنقدر تعقیبش می‌کنند تا خود یا اهل خانواده‌اش را از بین ببرند. خوب است به گوشه‌ای از یک ارتباط که با زحمات زیادی برقرار گردید، اشاره‌ای داشته باشیم:

شخصی که مورد خشم این گروه قرار گرفته بود به جلسات ارتباط مراجعه کرد و اظهار داشت چند سال پیش ناگهان یکی از بچه‌هایم را از دست دادم. حدود یک ماه پیش نیز دو فرزند دیگرم که شش ساله و چهار ساله بودند به فاصلهٔ حدود دو ساعت، ناگهانی و بدون کمترین ناراحتی قبلی از بین رفتند. پس از کالبد شکافی هم، دکترها کمترین سر نخی به‌دست نیاوردند. ایشان اصرار داشت از طریق ارتباط با عالم غیب، علت را بپرسند. روح راهنما گفت: «یکی از ارواحِ(یال)، باعث این ناراحتی شده است». به‌خاطر روشن شدن و ریشه‌یابی موضوع و همچنین برای اینکه خدمتی به آن پدر شده باشد، روح راهنما با زحمت زیاد، تدارک ارتباط با آن روح را فراهم نمودند. در جلسهٔ بعدی که آن روح جنایتکار را آوردند، وقتی به او گفته شد: «لطفاً بفرمایید، علت اینکه این خانواده را به چنین مصیبتی گرفتار کرده‌اید چیست؟» خندید و شروع کرد حرف‌های مسخره‌آمیز بزند. وقتی به او گفته شد: «محبت، بهتر از بی‌مهری و اختلاف است»،

مجدداً خنده را سر داد و بعد گفت: «محبت چیست؟ حالت کسی که پس از یک هفته تشنگی و عطش در بیابان، آبی را پیدا کند، چگونه است؟ میل من هم برای به قتل رسانیدن یک نفر این‌گونه است. در انتظار دریافت چنین دستوری از رئیس خود، لحظه شماری می‌کنم. دلم می‌خواست آزاد بودم و دستور داشتم تو را هم از بین می‌بردم!».

این دسته از ارواح، حتی واسطه‌ها را نیز به وحشت می‌اندازند.

شیاطین

این ارواح به راه‌های گوناگون از چپ و راست و در موقعیت‌های مناسب تا واپسین دم مرگ و حتی بعد از آن یعنی تا لحظه‌ای که انسان را در زیر خاک دفن می‌کنند بر او وارد می‌شوند و در گمراهیش می‌کوشند «**یا بَنی آدَمَ لا یفْتِنَنَّکمُ الشَّیطانُ کما أَخْرَجَ أَبَوَیکمْ مِنَ الْجَنَّهِ ینْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِیرِیهُما سَوْآتِهِما إِنَّهُ یراکمْ هُوَ وَ قَبیلُهُ مِنْ حَیثُ لا تَرَوْنَهُمْ إِنّا جَعَلْنَا الشَّیاطینَ أَوْلِیاءَ لِلَّذینَ لا یؤْمِنُونَ**. ای فرزندان آدم زنهار تا شیطان شما را به فتنه نیندازد، چنان‌که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند و لباسشان را از ایشان برکند تا عورت‌هایشان را بر آنان نمایان کند. در حقیقت او و قبیله‌اش شما را از آنجا که آنها را

نمی‌بینید، می‌بینند، ما شیاطین را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند. سورهٔ اعراف آیهٔ ۲۷».

شیطان در دل انسان وسوسه می‌کند و او را می‌فریبد که اگر اعتقاد ضعیفی هم داشته باشد، آن را بگیرد و یا احیاناً چنانچه متوجه گذشته‌اش شد و شیطان احتمال داد ممکن است از کرده‌هایش نادم گردد، او را دگرگون ساخته و بدی‌هایش را در نظرش زیبا جلوه می‌دهد تا او را از توبه و استغفار باز دارد. کما اینکه توبه و پشیمانی در آن لحظه دیگر سودی نخواهد داشت!

گاهی دیده شده در لحظات آخر عمر، وقتی به محتضری می‌گویند، شهادتین را بر زبان جاری کن، فریاد می‌زند، برای چه؟ مگر من می‌خواهم بمیرم؟ آیا شما منتظر هستید من بمیرم؟ اطرافیان چنین تصور می‌کنند که او هذیان می‌گوید در حالی‌که انعکاس وسوسه‌های شیطان، موجب عکس‌العمل وی می‌شود. حال آنکه جملهٔ «اَشهدُ انْ لا اِلهَ الا الله» جمله فرح بخشی بوده و ارتباطی به دیر یا زود مُردن ندارد.

برای اینکه بدانید شیطان، دست از مردهٔ انسان هم برنمی‌دارد، قسمتی از گفته‌های یکی از ارواح مؤمنین را که به این موضوع مربوط می‌شود، عیناً می‌آورم.

شیطان تا لب گور

همان‌طور که گفته شد این قسمتی از گفته‌های یکی از مؤمنین و مصلحین است که چون به این موضوع مربوط می‌شد، در اینجا درج گردید؛

..... من هم فکر نمی‌کردم آن لحظه‌ای را که کالبدم در دست مُشتی مردمان باشد و آن را ببرند. ولی آن روز رسید و دیدم در حالی‌که حس می‌کردم دو نفر شده‌ام با خود می‌گفتم: «اگر این من هستم، پس آن کیست که می‌برند؟ و اگر آن منم، پس من کیستم؟» تا آنجا که مرا به غسالخانه وارد نمودند. دیدم عریانم کردند. با خود گفتم: «عجب اگر این من هستم، پس چرا جلوی مُشتی غریبه، لُخت و عریانم می‌کنند؟ اگر من نیستم، چرا نمی‌گذارند، بروم؟» حس می‌کردم شاید دیوانه شده باشم. باز هم می‌گفتم، نه دیوانه نیستم. این‌چنین حیران و سرگردان مانده بودم که دیدم هر لحظه، آنجا شلوغ و شلوغ‌تر می‌شود. پیری وارد شد. با خود گفتم: «این دیگر کیست؟ نکند از آشنایانی بوده که فراموشش کرده‌ام». نگاهی به اطراف کرد و گفت: «تو که این هستی (چون این شخص مؤمن بود، شاید منظورش این بوده تو که مؤمن بودی) چرا عریان شدی؟ آیا خداوند به قولی که داده بود چنین و چنان می‌کنم، عمل کرده و

عوض آن عبادت‌ها، لخت و عریان در معرض نگاه مردم قرارت داده است؟ آیا باز هم می‌گویی وعدهٔ خداوند صحیح است؟ اینها عقوبت خداست».

آری، آن شیطان لعین بود که چنین وسوسه می‌کرد و به یاد من می‌آورد، اعمال ناپسند و چیزهای دیگر را. سپس با خنده گفت: «اگر در آن دنیا از شما سؤال کردند، بگو مرا شیطان به فلان کار تشویق کرد». تا آنکه در پارچهٔ سفیدی مرا پیچیدند و در قبر سرازیرم کردند و....

لازم به ذکر است که بنا به گفتهٔ روح آن برادر مؤمن، شیطان در لباس زاهد و به شکل عالِم، بر آن روح ظاهر شده بود.

شیاطین به ارواح انسان‌ها نزدیک می‌شوند و روح‌های ضعیف را تابع خود می‌سازند و در حقیقت آنها را به تسخیر خود در می‌آورند و پیروانی از افراد غیرمؤمن و بی‌دین برای خود جمع‌آوری می‌کنند، به‌گونه‌ای که قرآن مجید می‌فرماید: «**وَ یوْمَ یحْشُرُهُمْ جَمِیعاً یا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَکثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ**... . در روز محشر به آنان خطاب شود، ای گروه شیاطین از جن، چون افرادی از انسان‌ها پیرو شما شدند، لذا بر تعدادتان افزوده گردید... . سورهٔ انعام آیهٔ ۱۲۸».

شیاطین پیروان خود را به نافرمانی از دستورات خداوند، سرقت،

خیانت، اعتیاد، جنایت، قتل و هر کاری که باعث سقوط انسان می‌گردد، تشویق می‌کنند، راه خیر را سد نموده و نتیجهٔ اعمال نیکو را سرابی بر قلهٔ کوه معرفی می‌نمایند. با جادوگری و سِحر میانهٔ خوبی دارند و در بین خودشان و انسان‌ها، آن را پیاده می‌کنند و برای رسیدن به هدف خود که همانا گمراهی انسان است، دست به هر کاری می‌زنند و اگر لازم باشد، به تسخیر انسان‌ها هم در می‌آیند. بعضی افراد به یاری همین ارواح شیاطین است که از راه چله‌نشینی و مُرتاضی با عالم غیب مرتبط می‌شوند و کارهای خارق‌العاده‌ای انجام می‌دهند، اینها ممکن است در نظر بعضی افراد که توانایی دیدن آنها را داشته باشند(مدیوم‌ها) به شکل‌های مختلف و نیز نیرنگ‌های گوناگون مجسم شوند. مثلاً خود را به شکل یک روح مؤمن، اولیاء الله، شهید و بالاخره روح یکی از ائمهٔ طاهرین معرفی نماید. همچنین بعضی اسرار و اطلاعات غیبی را در اختیار آنها بگذارند و چنین به وی تلقین کنند که تو دارای نیروی روحی قوی و علمی برتر از سایر علم‌ها می‌باشی.

علاوه بر این او را به کارهایی چون تله‌پاتی و خواب کردن دیگران تشویق می‌کنند، که هنگام خوابِ فرد در نظرش گنج و یا چیزهای گران‌بهایی را نشان می‌دهند، مثلاً محل گنج و دفینه را در خرابه‌ای یا یکی از جنگل‌های مجاور، در زیر تخته سنگ بزرگی به نظر شخصِ

بـه خـواب رفتـه می‌آورنـد. افـراد سـاده لـوح ابتـدا بـه تقسـیم غنـائم می‌پردازند و بالاخره پس از اینکه به توافق رسیدند، چراغـی و بیلـی و کلنگی برمی‌دارند و با هزاران ترس و لرز به قبرستان یا جنگل مربوطـه می‌روند و محل مربوطه و تخت سنگ بزرگ را پیـدا می‌کننـد. همـه چیز درست است. وقتی تا اینجا همه چیز صحیح بوده است، بنـابراین زیر تخته سنگ هم حتماً گـنج وجـود خواهـد داشـت. بیچاره‌هـا تـا نزدیکی‌های صبح عرق‌ریزان همراه با دلهره و ترس آن سنگ را از جا درمی‌آورند. اما جز حرمان نصیبی نمی‌برنـد. ولـی در عـوض، وسـیلهٔ خوبی برای سرگرمی و تفریح شیاطین بوده و توانسته‌اند تـا آن سـاعت موجبات خنده و خوشحالی آنها را فراهم سـازند. البتـه بـه همـین جـا ختم نمی‌شود. باز هم خواب مصـنوعی و بـاز هـم دلیل‌هـای دروغـی شـیاطین و بـالاخره معرفـی مکـانی دیگـر و شمشـیرهای مرصـع بـا کلاه‌خودهای قیمتی!!

نمونهٔ فوق، یکی از صدها نمونه‌ای است کـه تـاکنون اتفـاق افتـاده است. شیاطین به انسان‌ها می‌آموزند که چگونه موجـب جـدایی زن و شوهر، سردی دل‌ها، سردرگمی آدم‌ها، نفاق، فتنه و... بشوند و یا خود باعث آنها می‌گردند.

شیاطین و میزگرد با نعلبکی

ارواح شیاطین اطّلاعاتی را در جلسات متداول ارتباط با ارواح که با میزگرد یا هر وسیله دیگری انجام می‌شود از روح حاضرین می‌گیرند و مجدّداً آنها را علاوه بر مطالب دیگری که غالباً کذب می‌باشند به وسیله ابزاری که نام برده شد(میز گرد یا نعلبکی) به اطّلاع افراد جلسه می‌رسانند. اصولاً خود را به جای یکی از ارواح اموات حاضرین معرفی می‌کنند. جمع حاضر نیز مسرور و شادمان از این که ارتباطی برقرار کرده‌اند و روح فلان شخص را آورده‌اند. البتّه یقین هم پیدا می‌کنند چون آن روح، اسامی‌بعضی افراد حاضر و یا اسامی‌سایر افراد خانواده را هم درست گفته است، غافل از این که همه این اطّلاعات را شیاطین از روح خود افراد حاضر در جلسه میزگرد گرفته‌اند.

روزی شخصی نزد ارتباط‌گیرنده آمد و گفت محل کار من بر روی کشتی می‌باشد. چند شب متوالی هنگام استراحت در اتاقم صداهای غیرمنتظره‌ای را شنیدم تا اینکه یکی از شب‌ها مردی را کنار پنجره روبروی خود دیدم. کم و بیش وحشت کرده بودم ولی خودم را خونسرد نشان می‌دادم. صحبت‌هایی با من کرد و گفت اگر مایل باشی به تو یاد می‌دهم که چگونه به وسیله نعلبکی با ارواح اموات ارتباط بگیری و آن روش را به من آموخت. برای تأیید گفته‌هایش

آزمایشی هم انجام داد.

شخص ارتباط‌گیرنده از روح راهنما در این مورد سؤال کرد و ایشان گفتند آنها ارواح اموات نیستند بلکه ارواح خبیثه می‌باشند. اگر مایل باشید شما را از چگونگی آن مطّلع کنم. به هر حال با روشی که روح راهنما به کار برد کاملاً ثابت شد که ارواح شیاطین هستند که خود را به جای ارواح انسان‌ها معرفی می‌کنند.

ناگفته نماند وقتی این‌ها حضور خود را اعلان می‌کردند، شگرد خوبی به کار می بردند. اول می‌گفتند بسم الله الرحمن الرحیم بعداً از جمع حاضر می‌خواستند که برای شادی روحشان فاتحه ای خوانده شود. اگر اشتباهی جواب می‌دادند و به آنها گفته می‌شد که اشتباه جواب دادید، می‌نوشتند که فاتحه می‌خواهیم !!

یک روز وقتی به اتّفاق چند تن دیگر از دوستان در خدمت ایشان بودیم، من خواهش کردم در صورت امکان آن نوع ارتباط گرفتن را از طریق نعلبکی یک مرتبه آزمایش کنیم. ایشان هم پذیرفتند. وسائل مورد نیاز را آماده کردیم. دست‌ها را مماس بر نعلبکی گرفتیم. منظور، انگشتان شهادت دست سه نفر شرکت‌کننده می‌باشد که آرام بر روی نعلبکی قرار می‌گرفت. منتظر بودیم نعلبکی آرام حرکت کند و به ما جواب دهد.

ناگهان نعلبکی با سرعت شروع به چرخیدن نمود وپیامی‌بدین مضمون خطاب به ارتباط‌گیرنده و حاضرین در جلسه داد. من روح راهنما هستم. مگر نگفتم این عمل شیطانی است. شما هشت نفر اینجا حضور دارید. اگر نفری یک صلوات فرستاده بودید خیلی با ارزش‌تر از این کار بود. تکرار آن عمل باعث رواج آن می‌گردد.

بنا به دلائل فوق و موارد دیگر که حتی خطرهای جانی هم به دنبال دارد دین مبین اسلام تسخیر روح را حرام می‌داند.

لازم به تذکّر است که ارواح پاک، مؤمنین اجانین و اولیاءالله هرگز تسخیر کسی نمی‌شوند و کسی را هم تسخیر نمی‌کنند ولی جنّیان کافر و غیر مؤمن و غیر مسلِم به تسخیر انسان‌هایی چون جادوگران و بعضی فال‌گیرها درمی‌آیند و یا افرادی از انس را به تسخیر خود درمی آورند.

نکته‌ی قابل توجّه اینکه، روح انسان‌ها بعد از مرگ توسط مأموران الهی به برزخ منتقل می‌شوند و هیچ اختیار و إذنی از خود برای خروج از برزخ ندارند و به ندرت کسانی از اولیاءالله می‌توانند به إذن خداوند با آنها ارتباط برقرار کنند و دسترسی به ارواح مردگان در برزخ کار هرکسی نیست.

مشرکین جن

«آتش، بت، شیطان و آدم» از جمله مقدسات گروه‌های مختلف مشرکین عالم اجانین می‌باشند. اینها خدایان و مظاهر قابل ستایش برای مشرکین می‌باشند. جالب است بدانید آنهایی که انسان را خدای خود می‌دانند، حاضرند بارها و بارها به پای این مظهر قداست از نظر خودشان، قربانی شوند.

در یکی از جلسات ارتباط، وقتی انسان‌پرستی را برای آشنایی آوردند، او مدت‌ها در مقابل ارتباط‌گیرنده به خاک افتاده بود و وقتی ارتباط‌گیرنده او را از این کار منع کرد و گفت: «من انسانی ضعیف هستم که خود، در برابر خدای بی‌همتا به خاک می‌افتم و این کار تو خطایی بس بزرگ است»، در جواب گفت: «تو دروغ می‌گویی، تو انسان نیستی، بلکه تو شیطانی و می‌خواهی مرا منحرف کنی!»

کلاً این طبقه ارواح که نمونهٔ دخالت‌هایشان در ضمن مطالب گذشته مشهود است، وقتی به روحی علاقه‌مند می‌شوند، به هر ترتیبی او را اسیر خود می‌کنند و مجبورش می‌نمایند، کالبد خود را ترک کند. در بعضی موارد نیز برای سرگرمی و مسخره بازی، شوخی‌هایی با انسان انجام می‌دهند.

مثلاً روزی مرد میانسالی مراجعه کرده بود، در حالی که نمی‌توانست

راست راه برود و دست و پاهایش خشک شده بود. گفت: جلوی ایوان نشسته بودم که وضو بسازم. گربه‌ای را دیدم که چشمانش خیلی درشت‌تر از حد معمول بود. سخت به من خیره شده بود و رفتارش با هر گربهٔ دیگری فرق می‌کرد. یک مرتبه به او گفتم: برو! همین طور به من خیره شده بود و هیچ عکس‌العملی از خود نشان نمی‌داد. مرتبهٔ دوم نیز همان کلمه را تکرار کردم. در حالی‌که با دستم نیز به سمت او نشانه رفتم. کمترین حرکتی نکرد. چشم‌هایش مرا به وحشت انداخته بود. از جایم بلند شدم و گفتم: خداوند مرگت بدهد، برو دیگر!

با کمال تعجب آن گربه عین جملهٔ مرا خیلی واضح به خودم برگردانید و گفت: خداوند خودت را مرگ بدهد! که من ناخودآگاه نقش بر زمین شدم و دیگر نتوانستم از جای خود برخیزم. گربه هم آرام آرام رفت و من دیگر او را ندیدم. از دیروز تا به حال، همان‌طور که می‌بینید، اعضاء بدنم در اختیار من نیستند.

مسخ نمودن و در اختیار گرفتن حیوانات یا رفتن در کالبد آنها و انسان‌ها یک نوع تفریح و سرگرمی برای جوانان آنها به‌شمار می‌رود. یکی از دلایلی که گفته‌اند میت را قبل از تدفین نباید تنها گذاشت، به‌خاطر احتمال حلول ارواح خبیث در آن کالبد می‌باشد.

ارواح اجانین در حالت عادی، دنیای ما را به صورت مات می‌بینند و برای آنکه بتوانند دنیای ما را واضح و شفاف مشاهده

کنند، از ابزار جسمانی انسان و یا حیوانات استفاده می‌کنند. مثلاً در کالبد انسانی یا حیوانی حلول می‌کنند تا از طریق چشم آن حیوان یا انسان، دنیای مادی ما را بهتر ببینند.

البته موردی از این قبیل نیز مشاهده شده است که میتی را شب در جایی گذاشته بودند، تا صبح هنگام او را غسل دهند و به خاک بسپارند. ارواح خبیث هم از فرصت سوء استفاده می‌کنند و در آن کالبد می‌روند و کالبد را به حرکت در می‌آورند. این عمل باعث شد، اولین کسی که به سراغ میت رفت با مشاهدهٔ این صحنه در جا سنگ کوب کند. نمونه‌های دیگری نیز مشاهده شده که فعلاً به همین اندازه اکتفا می‌کنیم.

عواقب کشتن گربه و غیره[1]

گاهی اتفاق افتاده است شخصی پس از کشتن حیوان یا قطع کردن درختی به مصیبتی دچار شده باشد.

۱- مستندات پیرامون مطالب عنوان شده شامل:

الف- «کتاب کشکول شیخ بهایی، دفتر دوم، بخش چهارم، داستان کُشتن مار».

ب- «کتاب جن و شیطان، تحقیقی قرآنی روایی و عقلی نوشتهٔ علیرضا رجالی تهرانی. ناشر قم انتشارات نبوغ، ۱۳۸۱. صفحهٔ ۳۶ و ۳۷».

ج- «کتاب نهج الفصاحه نوشتهٔ ابوالقاسم پاینده، صفحهٔ ۳۰۴».

مثلاً پس از کشتن گربه یـا مـاری، فرزنـدانش را بـدون هـیچ‌گونـه عارضهٔ قبلی و با مرگ ناگهانی از دست می‌دهد، یا در سـنین معینـی، فوت کرده‌اند و یا اینکه به جنون مبتلا شده‌اند. همچنین ممکن است پس از قطع درختی به مرض صرع مبتلا شده باشد کـه برخـی از آنهـا ریشهٔ روحی دارد. به همین دلیل نظر خوانندگان عزیز را بـه اطلاعـاتی که در این رابطه از طریق بعضی اجنـهٔ مـؤمن کسـب گردیـده اسـت، جلب می‌نمایم:

ممکن است یکی از ارواح شرور به‌خاطر تنهـایی، عزلـت، نداشـتن زن و فرزند و بالاخره از روی هوس، مانند بعضی انسان‌ها بـه حیـوانی همچون گربه، مـار و... دلبسـتگی و علاقـهٔ شـدید پیـدا کنـد. حـال چنانچه کسی آن حیوان را بیازارد، به‌ویژه آن موقعی که در پیش روی وی به جست و خیز و به بازی کردن مشـغول بـوده و وسـیلهٔ لـذت و سرگرمی آن روح را فراهم کرده باشد، مورد خشم و غضب آن جن قرار گرفته و حتماً به او ضربه‌ای خواهد زد علی‌الخصوص اگر حیوان را به قتل برساند که دیگر بستگی به آن جن و عهدی که با خـود می‌بنـدد، دارد. ممکن است تصمیم بگیـرد کـه هرگـز نگـذارد قاتـل آن حیـوان فرزندی داشته باشد تا در پیش رویش راه برود! یا اینکه سـعی می‌کنـد خود شخص را به جنون و یا صرع مبتلا کند.

موارد دیگری نظیر نمونه‌های فوق مشاهده شده است که البته پـای

حیوانی هم در میان نبوده و حتی درختی نیز قطع نگردیده است. اما پس از بررسی‌های زیاد معلوم شده، شخص ناخواسته و نادانسته در محلی که تصادفاً یکی یا بیشتر از افراد گروهِ بی‌رحم اجنه، رفت و آمد داشته‌اند، زبان به بدگویی، ناسزا، استهزاء و یا نسبت‌های نامربوط به جنیان گشوده که آنها شنیده‌اند و از این رو از روی تعصب درصدد انتقام بر آمده‌اند. لذا توصیهٔ حقیر به خوانندگان گرامی این است که:

۱. وقتی که فرزندانتان کارهای ناپسند انجام می‌دهند، لقب «ولد جن، توله جن و...» به آنها ندهید.
۲. از صحبت‌های ناخوشایند و دادن نسبت‌های زننده و توهین کردن به آنها خودداری کنید «وَ لا تَسُبُّوا الَّذینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ.... به کسانی که غیر خداوند را می‌خوانند دشنام ندهید... . سورهٔ انعام آیهٔ ۱۰۸».
۳. همیشه از شر هر ذی‌وجودی بر خداوند پناه ببرید. البته موارد فوق را باید رعایت کرد و بعد بر خداوند پناه بُرد (پناه بُردن بر خداوند ، توسط خواندن سوره‌های «ناس و فلق»).
۴. درختانی را که مجبور به قطع آنها هستید، قبلاً تعیین دیه کنید و بعداً قطع نمایید.
۵. سعی کنید در موقع صبح و پیش از ظهر برای قطع درخت اقدام کنید.

۶. پیرامون مسائل تسخیر، ارتباط و احضار روح نروید، مگر آنکه از سوی خداوند به شما نعمت ارتباط با ارواح بخشیده شود. امید است هرگز فرزندانتان لال، گنگ، مجنون، مصروع و... نگردند. «آمین».

همزاد[۱]

لازم به یادآوری است، که در کنار انسان علاوه بر ملائک کرام‌الکاتبین و ملائک محافظین، نفری از جنس جن گماشته شده است. که اصطلاحاً «همزاد» نامیده می‌شود[۲] و طبق آیات شریفهٔ

۱- در اثبات وجود همزاد نگاه کنید به:
«کتاب بحار الانوار، موسسهٔ الوفاء، بیروت جلد ۶۰، صفحهٔ ۳۰۶. پیغمبر اکرم(ص) فرمودند: چه بسا که هیچ‌کس نباشد جز آنکه همزاد او از جن برای او گماشته شده است، گفتند: یا رسول اللّه، آیا برای شما هم هست؟ فرمودند: برای من نیز هست، جز اینکه خدا یاریم داده که او تسلیم من شده است و مرا جز به نیکی واندارد(و من از او در سلامت هستم)».

۲- در تمدن‌های گذشته، قدما معتقد بودند که همراه با تولد هر انسانی موجودی کاملاً شبیه به او از جنس «جن و پری» خلق می‌شود و همگام با او رشد می‌کند که ممکن است گاهی با یکدیگر ملاقات هم داشته باشند. افسانه‌های مربوط به همزاد در کشورهای جهان و کشور ما می‌گوید که در زمان تولد نوزاد، یک جن نیز با او متولد می‌شود که از هر لحاظ شبیه به اوست، چه از لحاظ روحی و چه ویژگی‌های بدنی. به باور عوام در ایران قدیم هر شخص دارای همزادی است که در جایی به نام «دنیای از ما بهتران» همزمان با او زندگی می‌کند و رشدی همگام با آن شخص دارد. مصریان قدیم نیز بر این

۲۳ و ۲۷ سوره مبارکهٔ (ق) که خداوند می‌فرمایند: «در روز قیامت قرینهٔ شما را به‌حضور می‌خوانیم و از او سؤال می‌کنیم که آیا تو این انسان را گمراه نمودی یا این انسان تو را؟!». چنین استنباط می‌شود که آنها در رابطه با افعال و اعمال هر شخص، مسئولیت خاصی دارند و با توجه به موارد دیگری از فرمایشات پروردگار عالم در قرآن کریم که می‌فرمایند: «انسان قادر نیست جنیان را ببیند». این نتیجه حاصل می‌گردد که انسان نمی‌تواند بر روی رفتار و کردار همزاد خویش اثر بگذارد و در واقع مطابق با قول قرآن کریم در سوره ناس که می‌فرمایند: «الَّذِی یوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ» این همزاد انسان است که می‌تواند انسان را وسوسه کرده و به گمراهی بکشاند و یا باعث بروز اعمال غیرطبیعی در انسان گشته و یا انحرافاتی را موجب گردد. البته عکس این قضیه نیز صادق است، یعنی یک قرینهٔ موکلِ مؤمن، می‌تواند موجب تقویت ایمان و هدایت انسان گردد.

باور بودند که تمامی انسان‌های زنده دارای همزاد هستند و آنها را «کا» می‌نامیدند. به‌باور مصریان پس از مرگ انسان، همزاد او نمی‌میرد.

روح انسان

انسان دارای دو روح می‌باشد.

۱. روح علوی ۲. روح حیوانی

روح علوی

روح علوی، روحی ملکوتی و دمیده شده از روح پروردگار جهان آفرین در انسان می‌باشد «ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلاً ما تَشْكُرُون. سپس او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید و برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد، اما کمتر شکر نعمت‌های او را به‌جا می‌آورید. سورهٔ سجده آیهٔ ۹». همان‌گونه که ضمن مطالب گذشته نیز به آن اشاره گردید، **روح نیرویی است مستعد و حیرت‌انگیز که به انسان درک، عقل و اراده می‌بخشد. از امتزاج روح و جسم، نَفس که پایین‌ترین مرتبهٔ روحانی در وجود انسان است و هوا و هوس و غضب را شامل می‌گردد، ایجاد می‌شود و از هنگامی‌که با جسم در می‌آمیزد، به سرعت با آن خو می‌گیرد و او را مأنوس دائمی خود می‌یابد. ترکیب روح ممکن است در تجرد و خارج از قالب بدن، شکل ظاهری جسم را نداشته باشد و به‌صورت سیالهٔ مغناطیسی یا**

هاله‌ای فشرده از نور باشد. اما هر جزء آن در جسم، محلی مختص به خود دارد. بنابراین اجزاء روح هنگام حلول باید هر کدام در جای خود قرار بگیرند. برای مثال، آن قسمت از روح که متعلق به بصل‌النخاع می‌باشد، نمی‌تواند در ناحیهٔ زانو جای بگیرد. اگر کمترین بی‌نظمی در نقطه‌ای از روح ایجاد گردد، آن قسمت بیمار می‌گردد. بالطبع بیماری روح بر جسم نیز اثر می‌گذارد و عضو مربوط به آن ناحیه از روح هم، معیوب می‌شود. از سوی دیگر اگر عضوی از بدن علیل گردد، محلی از روح که به آن عضو تعلق دارد، سالم باقی خواهد ماند، اما قادر نیست مأموریت خود را در رابطه با آن عضو انجام دهد.

روح، وابسته به جسم و علاقه‌مند به آن است. جسم نیز باید در برابر آن کشش، میزبان خوبی برای روح باشد. تا زمانیکه چنین آمادگی وجود داشته باشد، روح با جسم خواهد بود. مثلاً هنگامی‌که خستگی مفرط بر شخص غالب می‌گردد، جسم نیاز به استراحت دارد و نمی‌تواند دیگر پذیرای روح باشد. در چنین شرایطی جسم آسوده در رختخواب می‌آرامد و روح تحت نظارت و مراقبت ملائک محافظ، به مکانی معین برده می‌شود «**اللَّهُ یتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها وَ الَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنامِها فَیمْسِک الَّتِی قَضی عَلَیهَا الْمَوْتَ وَ یرْسِلُ الْأُخْری إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی إِنَّ فِی ذلِک لآیاتٍ لِقَوْمٍ یتَفَکرُون**. خداوند ارواح را به

هنگام مرگ قبض می‌کند، و ارواحی را که نمرده‌اند نیز به هنگام خواب می‌گیرد، سپس ارواح کسانی‌که فرمان مرگشان را صادر کرده نگه می‌دارد و ارواح دیگری را که باید زنده بمانند باز می‌گرداند تا سرآمدی معین، در این امر نشانه‌های روشنی است برای کسانی‌که اندیشه می‌کنند. سورهٔ زمر آیهٔ ۴۲».

روح در آنجا و در حضور موکلین مأمور، هر آنچه را که به‌همراه جسم و در طول مدت زمان بیداری از خوب و بد انجام داده است را بدون کم و کاست ارائه می‌دهد. این اظهارات و گزارشات روح ثبت می‌گردد تا در روز موعود، گواه دیگری باشد بر اعمال انسان. همان‌گونه که کامپیوتر اطلاعات حافظهٔ خود را در اسرع وقت در اختیار سؤال‌کننده می‌گذارد، روح نیز برای تشریح گزارش خود به زمان بسیار کمی نیاز دارد و حتی سریع‌تر از کامپیوتر هم عمل می‌کند.

روح در هنگام خواب و مفارقت از بدن، ارواح ملائکی را که مراقب و محافظ او هستند، همچنین ملائک دیگر و مکان‌هایی که در آنجا سیر داده شده است را نیز می‌بیند. اما چگونه است که این مشاهدات بر جسم منعکس نمی‌گردد و به یاد و خاطر نمی‌ماند؟ اگر بگوییم روح در حالت تجرد، قدرت تشخیص و تمیز دادن موضوع و یا چیزی را ندارد در اشتباه محض می‌باشیم، زیرا اگر صلاح باشد

موضوع و یا پیامی در یادش بماند، پس از بیداری هم آن را به‌خاطر می‌آورد. مانند بعضی از خواب‌های صادقه.

هر که را اسرار حق آموختند مُهر کردند و دهانش دوختند[1]

چه بسا خواب‌هایی که سال‌ها بعد از رؤیت، به وقوع پیوسته‌اند و از دیدگاه قرآن نیز مورد تأیید می‌باشند. همان‌گونه که حضرت یوسف(ص) در خواب می‌بیند، یازده ستاره و ماه و خورشید به او سجده کردند و این خواب سال‌ها پس از به چاه افتادن و زندانی شدن، تعبیر می‌گردد. «**إِذْ قالَ یوسُفُ لِأَبِیهِ یا أَبَتِ إِنِّی رَأَیتُ أَحَدَ عَشَرَ کوْکباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیتُهُمْ لِی ساجِدِین**. یاد کن زمانی را که یوسف به پدرش گفت: ای پدر من در خواب، یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم، دیدم آنها برای من سجده می‌کنند. سورهٔ یوسف آیهٔ ۴».

حضرت ابراهیم(ص) وقتی به جایگاه سعی رسید خطاب به اسماعیل می‌گوید: «ای فرزند عزیزم، من در عالم خواب چنین دیدم که تو را قربانی کنم. در این واقعه، تو را چه نظری است؟» اسماعیل پدر را گفت: «بر هرچه مأموری انجام ده که به‌خواست خداوند، مرا شکیبا خواهی یافت «**فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْی قالَ یا بُنَی إِنِّی أَری فِی الْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُک فَانْظُرْ ماذا تَری قالَ یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ**

۱- مولانا.

مِنَ الصَّابِرِین. سورهٔ صافات آیهٔ ۱۰۲». خداوند می‌فرمایند: چون هر دو به این امر تسلیم گشتند و ابراهیم، فرزند را برای ذبح کردن بخوابانید، ما در آن حال به ابراهیم خطاب کردیم، که ای ابراهیم تو مأموریت عالم رؤیا را انجام دادی و این همان امتحانی است که حقیقت حال اهل ایمان را روشن می‌کند و ما به‌جای فرزندش، ذبح عظیمی را فدای او ساختیم (صافات ۱۰۲ الی ۱۰۷).

حضرت محمد(ص) در خواب چگونگی زیارت خانهٔ خداوند که در آن سر را تراشیده بود، مشاهده می‌کند و قرآن مجید آن را چنین بیان فرموده: «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْیا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُؤُسَکمْ وَ مُقَصِّرِینَ لا تَخافُونَ فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذلِک فَتْحاً قَرِیبا. البته خداوند صدق و حقیقت خواب رسولش و آنچه در عالم رؤیا دید را آشکار و محقق ساخت، به‌طور قطع همهٔ شما به خواست خداوند در نهایت امنیت وارد مسجدالحرام می‌شوید در حالی‌که سرهای خود را تراشیده یا کوتاه کرده‌اید و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید، ولی خداوند چیزهایی را می‌دانست که شما نمی‌دانستید و در این تأخیر حکمتی بود و قبل از آن، فتح نزدیکی برای شما قرار داده است. سورهٔ فتح آیهٔ ۲۷». حال سؤال این است، در هنگامه‌ای که ملائک هم بر حضرت ابراهیم(ص) وارد می‌شدند و هم بر حضرت محمد(ص)، دیگر چه لزومی داشت که

این رسولانِ به‌حق، بعضی پیام‌ها را از طریق خواب دریافت دارند؟ شکی نیست که خداوند رحمان اراده فرموده‌اند از این طریق، بندگان خود را از قدرت، شعور و ارتباط روح با ملائک در عالم رؤیا و تحت مراقبت بودن آن، آگاه سازد. از سوی دیگر، بشارت و پیامی باشد برای بندگان صالح و نیکوکار که چون روح خود را تزکیه نمودید، بعضی حقایق را در عالم رؤیا به شما نشان خواهند داد. **این قدرت و توانایی بالای روح است که در حالت تجرد و سال‌ها قبل از وقوع ماجرا و حادثه‌ای، آن را می‌بیند و از چگونگی آن خبردار می‌شود.** اینجا است که جلوهٔ حقیقت بر پویندگان و عاشقان رخ می‌نماید و درمی‌یابند که آن وجود و تجلی از سرچشمهٔ قدرت مطلق منشعب گردیده است. **نیل به این معرفت و شناخت که خود نیز الهام‌کننده بر روح می‌باشد، چنین بر ضمیر می‌نشاند که تزکیهٔ روح و نیالودن آن، منبع پر فیض و منوری است که چشم انسانِ کرهٔ خاکی را در عالم لایتناهی بر اسرار غیب می‌گشاید.**

در دیدهٔ دیده، دیده‌ای بنهادیم و آن را به کمال خود غذا می‌دادیم
ناگه به سر کوی جمال افتادیم وز دیده و دیدنی کنون آزادیم[1]

۱- ابوالعباس قصاب آملی.

چنانچه روحی لیاقت بیابد در فاصله‌ای که جسم در خواب است، او را به تماشای مناظر زیبا، وادی‌های مقدس، مکان‌های متبرکه و به ملاقات ارواح مؤمنین، اولیاءالله، پیامبران و ملائک می‌برند. سپس روح را اجازه می‌دهند تا گوشه‌هایی از آن دیده‌ها را بر جسم منعکس کند و آن را فرحناک سازد، تا از خویشتن که بر سبیل زهد و بندگی حضرت حق، قامت خشوع و تواضع بسته است، ممنون گردد. اما چنانچه روحی قداست و قابلیت خود را از دست داده باشد، محروم از ملاقات پاکان و مشاهدهٔ حقایق در محلی که درخور اوست، تا زمان بیداری نگهداری می‌شود. لذا حسرت رؤیاهای صادق بر چنین اشخاصی می‌ماند و چون از این بهره، بی‌نصیب می‌گردند، همهٔ آنچه مربوط به عالم غیب، روح، برزخ و قیامت می‌شود را بر زیر چتر خرافات می‌کشند و با برچسبِ موهومات، سعی بر رد نمودن آن می‌کنند. متأسفانه بعضی از این افراد، دارای تحصیلات عالی دانشگاهی نیز می‌باشند و برای تأیید پندار و اندیشهٔ خود چنین ادعایی را می‌آورند که اگر مطالعات رشتهٔ مرا داشتی، می‌پذیرفتی که برزخ و قیامتی نیست. مطالعات چنین افرادی متأسفانه فقط حولِ محور رشتهٔ تخصصی خودشان دور می‌زند که با یک بررسی اجمالی معلوم می‌شود بیشتر به لحاظ جنبه‌های مادی، دوره‌ای را طی نموده‌اند، نه به‌عنوان یک کاوشگر و محقق.

بـا علم اگرت عمل برابر گردد　　کام دو جهان تو را میسر گردد
مغرور مشو به خود که خواندی ورقـی　　زان روز حذر کن که ورق برگـردد[1]

یکی دیگر از اعمالی که توسط ملائک و مأمورین مخصوص در رابطه با نظارت و محافظت از روح انجام می‌شود، ترمیم نیروی جوهری روح می‌باشد، تا روح پُرتوان و نیرومند گردد و توانایی انجام مأموریت خویش را داشته باشد. برای مثال یک باطری اتومبیلی را که کاملاً شارژ شده باشد در نظر می‌گیریم. اگر چراغی را با این باطری روشن نماییم، ابتدا نور کافی و معمولی خواهد بود. چنانچه باطری را مجدداً شارژ نکنیم، به تدریج باطری ضعیف و نور چراغ کم می‌گردد. ظاهراً باطری هیچ‌گونه تغییری نکرده است و اگر ولتاژ آن را اندازه بگیریم، همان دوازده ولت اولیه را نشان می‌دهد. لیکن تنها تفاوت آن، این است که نیرویش کم شده است.

نیروی جوهری روح نیز تحلیل می‌رود که کم و کاست آن همان‌گونه که گفته شد، ترمیم می‌گردد. **اما اصل روح با بندگی، عبادت، زهد و تقوا تکامل و رشد می‌یابد.**

دو کودک هم سن و سال را در نظر می‌گیریم که از سلامت جسم برخوردار می‌باشند و کمترین کمبودی هم ندارند. یکی از آن

۱- مولانا.

دو پُر جنب و جوش و شلوغ و دیگری آرام و متین است. اصطلاحاً به اولی می‌گویند جان از قالبش زیاد است. آری، چنین است. روح کودک اولی تکامل بیشتری نیافته است. شاید کودکی که آرام و ساکت نشسته است از نظر رشد روحی جلوتر باشد، اما کودکی که نمی‌تواند یک لحظه آرام بگیرد دارای روحی با انرژی بیشتر است. هر نوع دستکاری و دخالت در روند طبیعی روح، عواقب ناگواری را به بار خواهد آورد. مثلاً اگر با مصرف داروهای خواب‌آور و یا انجام خواب‌های مصنوعی (هیپنوتیزم) آن هم با فاصله‌ای کم، روح را بیش از حد مجاز از جسم دور نگاه داریم، کشش آن نسبت به جسم کم شده و رفته رفته نسبت به ادامهٔ مأموریت خویش با تأمل رفتار می‌کند و حتی برای ماندن در قالب خود بی‌میل می‌شود. **از سوی دیگر، چون رشد و تکامل روح در گرو پیمودن مسیر زندگی به همراهی و تواماً با جسم می‌باشد، لذا دوری و جدایی‌های غیرطبیعی موجب عقب افتادگی و توقف رشد آن می‌گردد**. خوراندن داروهای خواب‌آور به اطفال، یکی از عواملی است که روح را دور از جسم نگه می‌دارد و در نتیجه در پی این عقب‌افتادگی روح، ناتوانی‌های زیادی عارض انسان می‌گردد.

روح حیوانی

هنگامی‌که انسان به خواب می‌رود، روح علوی کالبد را رها کرده و جسم دور از هیاهو و دردسرهای زندگی در عالم بی‌خبری برجای خود آرام می‌گیرد. تنفس و جریان خون در رگ‌ها مرتب انجام می‌شود و سلول‌ها، جملگی زنده‌اند اما روح در جاهای دیگر به سیر و تفرج می‌پردازد و چیزهایی می‌بیند که ممکن است باعث خوشحالی و یا تأثر او گردند. شاید با صحنه‌ای روبه‌رو گردد که او را فرحناک سازد و یا در وحشت و اضطراب اندازد. انعکاس آن دیده‌ها از روح بر جسم، زمانی امکان‌پذیر است که روح به قالب خود برگردد. **عاملی که در بیداری و یا هنگام خواب و در غیاب روح ملکوتی، باعث برقراری جریان خون در رگ‌ها، زنده ماندن سلول‌ها و انجام دم و بازدم می‌گردد را روح حیوانی گویند.**

ارواح دیگر

به غیر از سه دسته ارواح شناخته شده‌ای که ذکر آنها گذشت، شاید ارواح دیگری باشند که هنوز انسان از وجود آنها بی‌خبر است. شاید هم افراد قلیلی هستند که اطلاعاتی دارند و موجودات روحی دیگری را می‌شناسند و حتی با آنها تماس هم گرفته‌اند. اما از کجا

معلوم که اگر افشا کنند با تمسخر و استهزاء روبه‌رو نشوند. پس صبر می‌کنیم به امید آنکه روزی وجود آنها در کُرات دیگر ثابت و تأیید گردد.

دستهٔ دیگر، روح گیاهان و حیوانات هستند. درخت خشکی را زیر آفتاب و داخل خاک خیس می‌نشانیم، اما طراوتی به خود نمی‌گیرد و جوانه‌ای نمی‌زند. **عاملی که به درخت نیرو می‌دهد تا مواد غذایی و آب مورد نیاز خود را جذب کند و به بالاترین نقطه برساند و سبزی و طراوت به‌خود گیرد، چیزی نیست، مگر همان روح گیاهی.**

مگر نه اینکه گل‌های رنگارنگی که باغچه‌ای را زینت می‌بخشند، جملگی از آفتاب، آب، خاک و هوای مشترک استفاده می‌کنند؟ پس چه چیز باعث تنوع رنگ‌ها و تفاوت عطرها می‌گردد. آن عامل همان روح گیاهی می‌باشد. حیوانات نیز به همین نحو به فراخور خوی خود، روح حیوانی مربوط به خود را دارند.

فصل پنجم: عالم برزخ

روح ملکوتی هر انسان، پس از مرگ به مکانی که از قبل برایش معین شده است، برده می‌شود که آن محل را «برزخ» می‌نامند و در آنجا همانند سراسر جهان آفرینش، قانون و مقرراتی حکم فرماست و هر چیزی را حساب و کتابی می‌باشد. **در برزخ چنان نیست که ارواح آدم‌ها بی‌هدف و در اختیار خود به هر کجا که بخواهند بروند و با هرکس که مایل باشند، تماس بگیرند.**

یک انسان زنده، زمانی‌که به خواب می‌رود، دیگر نه تنها اختیار روح خود را ندارد که بر جسم خویش نیز مسلط نمی‌باشد و همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، گاه اتفاق می‌افتد که روح در عالم رؤیا به جاهایی سیر می‌کند که توقع آن نمی‌رود و با افرادی ملاقات می‌نماید که دور از انتظارند. مثلاً شخصی را ملاقات می‌کند که هزار

سال قبل از او می‌زیسته است. این سیر و سیاحت‌ها، آشنایی‌ها و برخوردها هیچ‌کدام اختیاری نمی‌باشند وگرنه هرکسی مایل بود، بسیاری از ارواح مردگان را ملاقات و با آنها ارتباط برقرارکند و بسیاری از ناپیداها را بیابد. وقتی یک خواب ساده، تحت نظارت و کنترل مأمورین صورت می‌گیرد، خیلی سطحی‌نگری است، اگر فکر کنیم در عالم برزخ بین ارواح هرج و مرج و خودمختاری حکم فرماست، کنترلی بر رفت و آمدها، خارج و داخل شدن‌ها نمی‌شود و ارواح به شکل نامنظم و بی‌قاعده به هر کجا که بخواهند می‌روند و با هرکس که مایل باشند تماس می‌گیرند و یا محلی است که ارواحی مسخ شده و بی‌اراده در آن به‌سر می‌برند و هرکس اراده نماید، می‌تواند دست خود را دراز کند و گریبان یکی از آنها را گرفته، نزد خود آورد یا اینکه وردی بخواند تا آن روح خودش بیاید!!

اگر پندارهای فوق، صحیح بود، هرکس باید می‌توانست با عالم برزخ تماس بگیرد و یا بالعکس، ارواح قدرت داشتند نزد خانواده‌های خود مراجعت کرده و به‌راحتی از وضع و حال آنها باخبر شوند. در آن‌صورت دیگر تأسف خوردن و سوگواری نمودن در مرگِ عزیزان ضرورتی نداشت. اما چنین نیست، زیرا در آنجا قوانین محکم و متقن الهی حکم‌فرماست و توسط موکلین و مأمورین ویژه‌ای مو به مو، اجرا

می‌گردد. ارواح انسان‌ها و جن‌ها باید از آن مقررات، متابعت نمایند و هیچ روحی را جرات تخطی و سرپیچی نمی‌باشد.

ارواح در برزخ دارای جایگاه و مراتب ویژه‌ای هستند که متناسب با اعمال و کردار گذشته‌شان می‌باشد و موقعیت‌ها به‌گونه‌ای انتخاب گردیده‌اند که تداوم‌بخشِ کسب امتیاز و مرتبهٔ بالاتری می‌باشند(باقیاتُ‌الصالحات و فرزندان پرهیزکار که بعد از حیات شخص، همچنان مایهٔ خیر و برکت برای او بوده و روح متوفی از آن خیرات بهره‌مند می‌گردد)، منتها نه برای همهٔ ارواح و نه به شکلی که در زمان حیات تعیین شده است. لیکن در آن عالم، کسانی که از اختیار و آزادی کلام مقدس «...لاَ إِكرَاهَ فِی الدِّینِ...»[1] سوء استفاده نموده‌اند، به زیر سؤال می‌روند.

آنجا برای بعضی‌ها دیگر محل تکامل نمی‌باشد. عاقبت کار کسانی که ظلم کرده‌اند، کفر ورزیده‌اند، مشرک شده‌اند، احتکار نموده‌اند، متجاوز بر مال و جان و ناموس مردم گشته‌اند و به طریقی زندگی را بر هم‌نوعان خود مشکل ساخته‌اند، از پیش تعیین گشته است. تازیانه‌های عذاب را از همان لحظات اول پس از مرگ، بر سر و صورتشان می‌نوازند و در برزخ نیز تا آن روز بزرگ، معذب خواهند

۱- سورهٔ بقره آیهٔ ۲۵۶.

بود «وَ لَوْ تَرى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلائِكَةُ يضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذابَ الْحَرِيق. و اگر ببینی کافران را هنگامی که فرشتگان مرگ جانشان را می‌گیرند و بر صورت و پشت آنها می‌زنند و می‌گویند: بچشید عذاب سوزنده را به حال آنها تأسف خواهی خورد. سورهٔ انفال آیهٔ ۵۰».

قول پروردگار عالم دربارهٔ آنان مصداق بارز سرنوشت فرعونیان زمانِ حضرت موسی(ص) می‌باشد که می‌فرماید: پس از هلاک فرعونیان هر صبح و شام آتش دوزخ را بر آنها عرضه می‌دارند و چون روز قیامت فرا رسد، آنگاه خطاب آید که اکنون فرعونیان را به سخت‌ترین عذاب وارد جهنم کنید «النّارُ يعْرَضُونَ عَلَيها غُدُوًّا وَ عَشِيا وَ يوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذابِ. سورهٔ غافر آیهٔ ۴۶».

بنابراین در حال حاضر برای فرعونیان و هر ظالم و جنایتکار دیگری به میزان تقصیراتشان در عالم برزخ عذاب مشخصی مهیا می‌باشد که در اوقات و زمان‌های تعیین شده به آنان می‌چشانند.

عده‌ای از ارواح خاطی نیز ممکن است ده‌ها سال به‌طور ناپیوسته تحت شکنجه قرار گیرند. مثلاً وقتی با روح شخصی که کاملاً او را می‌شناختم و از حُسن شهرت برخوردار بود، ارتباط گرفتند و از

موقعیت وی سؤال کردند، چنین اظهار داشت: «هر چهارشنبه مـرا در جایی سرد می‌برند که بسیار طاقت‌فرسا است. بـرای مـدتی از شـدت سرما آنقدر می‌لرزم که طاقتم تاب می‌گردد». در جـواب اینکـه از او پرسـیده شـد، گناهـت چـه بـوده اسـت؟ گفـت: «مـن در یـک روز چهارشنبه، دلی را شکسته‌ام. وقتی با چند نفر در حـال گفتگـو بـودم، بینوایی نزدیک آمد و در گوشم گفت: «فرزندم سخت مریض اسـت و استطاعت مالی که او را مداوا کنم ندارم و از من طلب مبلغـی پـول نمود». مـن از روی نـادانی و غـرور، دسـت بـر پشـت او نهـادم و در حالی‌که وی را حقه‌باز و کلاهبردار خطاب می‌کردم، به طـرف جلـو راندم.

بدین شکل رازی را که در گوشم گفت، برملا نمودم و شخصیتش را نیز خُرد کردم. در این عالم چنین بر من نشان دادند کـه او بـا دلـی آزرده به منزل رفت. همسر وی سؤال نمود، آیـا فرجـی شـد؟ بچـه در حال مُردن است. مَرد سر به زیر انداخت و بر بالین فرزند نشسـت. در حالی‌که نظاره‌گر ناله‌های جانکاه و دلخراش فرزند بود از گوشـه‌های چشم، اشک می‌ریخت و ماجرا را برای همسـرش تعریـف کـرد و... بالاخره قبل از طلوع فجر، آخرین نَفَس در سینهٔ کودک فرو نشست و ناله‌های سرد بر لب‌های خشک و کبودش خاموش گشتند».

آری، حضرت لقمان(ص) از حساب و کتاب بعد از مرگ آگاه است که به فرزند خود می‌گوید: «ای فرزند عزیزم، بدان‌که خداوند سبحان اعمال نیک و بدِ خلق را اگر چه به اندازهٔ خردلی باشد و در میان سنگی یا در طبقات آسمان و یا در زمین پنهان باشد، همه را به حساب می‌آورد که خداوند بر همه چیز دانا و آگاه است. هرگز با تکبر و ناز از مردم نیازمند رخ بر متاب و روی زمین با غرور قدم مگذار که خداوند هرگز مردم متکبر را دوست ندارد. یا بُنَی إِنَّها إِنْ تَک مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکنْ فِی صَخْرَةٍ أَوْ فِی السَّماواتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِیفٌ خَبِیر. وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّک لِلنَّاسِ وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لا یحِبُّ کلَّ مُخْتالٍ فَخُور. سورهٔ لقمان آیات ۱۶ و ۱۸».

ارواح پیامبران، شهداء و اولیاءالله تکامل یافته‌اند و جایگاهی برتر از دیگران دارند و دارای اختیارات بیشتری نسبت به سایر ارواح می‌باشند. مثلاً می‌توانند در صورت تمایل نزد دوستان و آشنایان زندهٔ خود بروند. همچنین آزاد هستند به خواب هر مؤمنی که بخواهند درآیند و ایشان را در جریان مسائلی که به نفع دنیا و آخرتشان باشد، قرار دهند.

ارواح مؤمنین و مصلحین نیز به درجهٔ تکامل رسیده‌اند و بعد از

پیامبران و شهداء، بالاترین مقام و مرتبه را در عالم برزخ دارند و از اختیاراتی برخوردارند، ولیکن آزادی ارواح مقدس را ندارند. می‌توانند تحت نظر مأمورین هر شب یا روز جمعه و احتمالاً بعضی روزهای دیگر هفته برای مدت معینی نزد فامیل و آشنایان خود مراجعت کنند. در بعضی موارد نیز در خواب افرادی که دارای شرایط تعیین شده باشند، بروند.

ارواحی نیز که مختصر تقصیر و خطایی داشته باشند در مقام پایین تر قرار دارند. ایشان اجازه می‌یابند زیر نظر مأمورین مدت زمان و تعداد دفعات محدودتری جهت دیدار فرزندان خود به خانه‌هایشان یا گِرد قبرها به ملاقات آشنایان خویش بروند. صدقات، خیرات و تحیات جهت ارواحِ خوب، پذیرفته می‌شود. اما برای کسانی که گناهانشان سنگین می‌باشد و از ظالمین و جنایتکاران هستند، خیر.

برای مثال وقتی با روح دختری که خودکشی کرده بود ارتباط برقرار شد و از وی سؤال شد، آیا فاتحه و قرآنی که برای شما خوانده می‌شود، اثری برایتان دارد یا نه؟ گفت: «فرض کنید من در کنار کوهی از آتش قرار دارم. حال این قرآن و فاتحه خواندن شما مانند چند قطرهٔ ریز باران است که بر این خرمن آتش فرود آید و نه تنها هیچ اثری بر کم شدن شعله‌های آن آتش ندارد. بلکه مأموران خداوند، عذاب مرا بیشتر نیز می‌کنند و می‌گویند تو اگر عامل به

قرآن بودی، به خود ظلم روا نمی‌داشتی و خودکشی نمی‌کردی!» و برعکس در رابطه با شخصی که اعمال و افعالش برابر با دستورات الهی بود و همچنین از خیرین و نیکوکاران به حساب می‌آمد. پس از مرگش در جلسه‌ای که با وی ارتباط برقرار شد، چنین گفت که: «تأثیر فاتحه و قرآن خوانی‌های شما برای من، همانند آبی که به غنچهٔ گلی داده می‌شود و باعث طراوت و شادابی و شکفته شدن آن می‌گردد، عامل نشاط و فرحناکی من است». «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنينَ وَ لا يزيدُ الظّالِمينَ إِلاّ خَسارًا. و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می‌کنیم و ستمگران را جز خسران و زیان نمی‌افزاید. سورهٔ اسراء آیهٔ ۸۲».

علاوه بر آن، دعای ارواح پاک در حق زندگان، به درگاه حق تعالی قابل پذیرش می‌باشد. با توجه به آنچه گفته شد، **ارواح نمی‌توانند سرخود و بدون اِذن از برزخ خارج شوند، مخصوصاً آنهایی که جرائمی را مرتکب شده‌اند و گرفتار عقوبت آن عالم می‌باشند.** اگر چنین کنترل و نظارتی بر عالم برزخ حاکم نبود، ارواح ستمگران و فاسقان حتی برای یک لحظه هم مایل نبودند در آنجا بمانند. از سوی دیگر، اگر ارتباط گرفتن با ارواح، فرمول یا روش خاصی داشت و در اثر ممارست، امکان دستیابی به آن فراهم می‌شد، تاکنون بیشتر

انسان‌ها از آن بهره‌مند شده بودند. اما همان‌گونه که فضل خداوند شامل بعضی افراد می‌گردد و سیمای پیامبر یا مَلَک مقربی را در خواب می‌بینند، هستند نادر بندگانی که خداوند آنها را در رحمت‌های ویژهٔ خود قرار می‌دهد و از فضل و کرم خود چنین موهبت‌هایی را به آنها عطا می‌فرماید «**وَ اللّهُ یخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یشاءُ وَ اللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظیمِ**. خداوند رحمت خود را به هر کس که بخواهد اختصاص می‌دهد و فضل و بخشش خداوند عظیم است. سورهٔ بقره آیهٔ ۱۰۵». لذا ارتباط با ارواح مُردگان جز توسط این‌گونه افراد در غیاب پیامبران و ائمه، امکان‌پذیر نمی‌باشد.

تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی
گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش[1]

نتیجه اینکه با توسل بر وسائل نمی‌توان بدون اجازهٔ موکلین و مأموران مخصوص عالم برزخ، روحی را از آنجا بیرون کشید و نزد خود آورد. عواملی که میزگرد یا وسائل دیگر را حرکت می‌دهند و خود را ارواح مُردگان معرفی می‌کنند، به‌جز شیاطین و گروهی از جنیان کافر و غیر متعهد نمی‌باشند. چنین ارتباطاتی عواقب ناگواری به دنبال خواهد داشت و به همین خاطر است که دین مبین اسلام،

۱- دیوان اشعار حافظ.

تسخیر ارواح را حرام دانسته است. **اما پرستش، اخلاص در عبادت و بندگی آفریدگار جهان، همدردی با دردمندان و یاری مستمندان، جوهر انسانیت را صیقل داده و روح را متعالی می‌سازد و چون این مهم حاصل شود، باب عنایات خالق منان گشوده گردد و پرده‌ها به کنار می‌روند. این پسندیده‌ترین طریق دستیابی به ارزش‌های والا و متعالی می‌باشد.**

تناسخ و عود ارواح

عده‌ای بر این ادعا هستند که ارواح انسان‌ها مجدداً پس از مرگ، به همین دنیا باز می‌گردند و برای اینکه در اِزای خطاهایی که قبل از مرگ مرتکب شده‌اند، عقوبت گردند در جسم حیواناتی از قبیل سگ، گربه، الاغ،... و یا پرندگان حلول می‌کنند. گروه دیگری معتقدند انسانی که به درجهٔ تکامل نرسیده باشد، روحش مجدداً پس از مرگ به این عالم رجعت می‌کند و در کالبد جدید و تازه تولد یافته‌ای وارد می‌شود تا عیوب دورهٔ قبل، برطرف و نواقص، ترمیم گردد. ریشهٔ این طرز تفکر به سال‌ها قبل از ظهور دین مبین اسلام برمی‌گردد. بعضی کاهنان و کشیشان که دوام تسلط خود بر اقوام ساده لوح و نیمه وحشی بعضی سرزمین‌ها را در استمرار ترساندن و

مشغول ساختن آنها می‌دیدند، آیات و فرمایشات رب‌العالمین را به نفع خود تغییر می‌دادند و با مطرح نمودن بعضی خرافات از جمله اینکه اگر بر کاهنی بی‌حرمتی شود، اهانت‌کننده مثلاً به‌صورت فلان حیوان که زشت‌ترین و... است درخواهد آمد، آنها را مسخ می‌نمودند.

با شناختی که از مطالب قبل، از عالم ارواح و برزخ به‌دست آوردیم، مشخص شد ارواحی که باید مجازات شوند در همان عالم تعذیب می‌گردند و نیازی به حلول در جسم حیوان دیگری ندارند. چراکه هم انسان‌ها و هم حیوانات در روز قیامت محشور خواهند شد.

از همه مهم‌تر آنکه هر انسانی با همان خطوط سر انگشتان قبلی خود برانگیخته می‌شود. کدام دو نفر انسانی هستند که خطوط سر انگشتانشان یکی بوده باشد؟ پس به‌راستی از محالات و عجایب جهان آفرینش می‌باشد که انسانی دو بار یا بیشتر در جهان مادی زندگی کند و در هنگام حشر، این تعداد با سر انگشتان یکسان محشور شوند و این خلاف نصِ صریح قرآن می‌باشد. **هیچ یک از پیغمبران و کتاب‌های آسمانی نظریه‌های فوق یعنی عود و تناسخ ارواح را تأیید نکرده‌اند.** اگر این طرز تفکر و عقیده، صحیح بود که هر روح می‌توانست چند مرتبه به این عالم برگردد، تکلیف آن با کالبد

هـایش در روز قیامـت چـه می‌شـد؟ کـدام یـک را برمـی‌گزیـد؟ آن جسمی که بیشتر از همه او را به تباهی کشیده یا آخرین آنها را؟

اگر بر آن عقیده باشیم که روح در آخرین کالبـد بـه درجـهٔ کمـال می‌رسد، مسلماً آن را انتخاب می‌کند. بنابراین تکلیف دو جسم دیگر چه می‌شود؟ از طرفی آن هم غیرممکن است که یک روح درآنِ‌واحد بتواند در هر سه جسم حلول کند. همچنین با یک نگـرش بـه بلایـای طبیعی، همچون سیل و زلزلـه و طـاعون و دیگـر بیماری‌هـای مُسـری کشنده که در مدت بسیار کوتاهی جان بسیاری از افراد را می‌گیرنـد، این روح‌هـای سـرگردان بـه کـدامین کالبـد حلـول می‌کننـد؟ کـه در این‌صورت برابر با نظریهٔ تناسخیون باید هـر کـدام از روح مُردگـان بـه کالبد جدید برگردند، پس این معنـی متصـور اسـت کـه پیوسـته بایـد تعداد به دنیا آمدگان و مُردگان برابر باشند، لذا با توجه به اینکه همواره جمعیت در حـال ازدیـاد بـوده و مـرگ و میـر کمتـر اسـت، ایـن امـر امکان‌پذیر نمی‌باشد.

فرضیه‌ای که بر اساس آن معتقدند برای تکامل، روح انسـانِ از دنیـا رفته به کالبد انسانِ تازه متولد شـده حلـول می‌کنـد، رد می‌شـود و بـا توجه به کلام خداوند در قرآن کریم، حتی آنان که بـه خداونـد بـرای بازگشت به این دنیا التماس می‌کنند به این دنیـا بازگردانـده نمی‌شـوند «**حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُـونِ لَعَلّـی أَعْمَـلُ صـالِحًا فیمـا**

تَرَکتُ کلاّ إِنَّها کلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یوْمِ یبْعَثُون. تا آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد می‌گوید پروردگارا، مرا بازگردانید شاید من در آنچه وانهاده‌ام کار نیکی انجام دهم نه چنین است، این سخنی است که او گویندهٔ آن است و پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد. سورهٔ مؤمنون آیات ۹۹ و ۱۰۰».

آنان که تناسخ را عنوان می‌کنند، برای موارد فوق چنین جوابی دارند که: «چون روح به تکامل می‌رسد دیگر لزومی به جهنم نمی‌باشد و در نهایت همهٔ ارواح به بهشت خواهند رفت». این انکار دوزخ، خلاف گفته‌های خداوند سبحان می‌باشد که مکرر انسان را از آتش جهنم در مقابل اعمال خطا و ناصواب بیم داده و برحذر داشته است. کدام عقل سلیمی حکم می‌کند که باید قول حق تعالی را نادیده پنداشت و عقیدهٔ انسان ناپخته و خامی را پذیرفت که هنوز درگیر بسیاری از معضلات زندگی خویش می‌باشد و قدرت گره‌گشایی آنها را ندارد؟

چگونه روح آدم فاسق و مستبدی که ننگ بشریت بوده است، پس از مرگ با حلول در کالبد نوزادی، پاک می‌گردد؟ مگر کالبد نوزاد به او چه می‌دهد؟ آیا آن جسم، روح را به خبائث و ناپاکی‌ها کشیده است یا این روح بوده است که بر جسم فرمان داده که آلوده گردد و آن را نیز آلوده سازد؟ کدامین وجدان می‌پذیرد روح ناپاکی را که در یک

خانوادهٔ فاسد و جنایتکار، شرارت‌ها نموده است، پس از مرگ به جسم نوزادی بازگردد که در دامن مادری متقی متولد شده و بین خانواده‌ای مؤمن پرورش یابد؟

قبلاً به این نتیجه رسیدیم که روح به مثابهٔ کامپیوتری است با حافظهٔ وسیع که از سرعت و دقت عمل بسیار بالایی برخوردار می‌باشد. بنابراین دور از انتظار است روحی که برای مرتبهٔ دوم در کالبدی حلول می‌کند و قبلاً کارهایی از قبیل راه رفتن، صحبت کردن، خرید و فروش، آدابِ معاشرت و غیره را می‌دانسته، اکنون کمترین اثری در خاطرهٔ خود از آنها نداشته باشد و مجدداً بخواهد همه چیز را از صفر شروع کند. آن کدام رشد ناقصی است که در یادِ روح مانده و در کالبد جدید به تکامل خواهد رسید در حالی‌که هیچ‌گونه نشانه‌ای از آن در قالب اخیر به چشم نمی‌خورد؟ این چه رشد ناقصی است برای ظالمان و مستکبران که هرکاری توانسته‌اند انجام داده‌اند، آن هم در حد اعلای خود؟ کجا تکامل روحی نیمه تمام مانده است وقتی زنی به‌خاطر عشقی حرام و دوست داشتن یک مرد اجنبی، دست خود را به خون شوهرش آغشته می‌نماید و به این هم اکتفا نمی‌کند تا آنجا که گوشت‌های بدن وی را با چاقو ریز ریز کرده در دیگی می‌پزد و از آنها قرمه می‌سازد؟!

از آن گذشته، روحی که با خصوصیات و حرکات فیزیکی جسم

انسانی، عمری را سپری کرده، چگونه در جسم پرنده‌ای حلول می‌کند و اگر روح انسانی در کالبد پرنده یا حیوانی حلول نماید، پس چرا شاهد آن نبوده‌ایم که حیوان یا پرنده‌ای به زبان انسان صحبت کند؟ (به‌جز پرندگان دست‌آموز، مانند طوطی یا مرغ مینا) و همچنین تاکنون دیده نشده است، نزدیک‌ترین حیوان به انسان از نظر فیزیولوژیکی(میمون) به زبان انسان صحبت کند. اگر روح انسان با جسم سایر حیوانات سنخیت داشت و چنین آزاد و مختار بود، حداقل تاکنون برای یک مرتبه هم که بود اتفاق می‌افتاد، روح انسانی در حال خواب به جسم حیوان یا پرنده‌ای برود.

و بالاخره این سؤال مطرح است که آیا یک روح با اختیار خود به قالب جدیدی درمی‌آید؟ یا آن را می‌آورند و بر جسمی دیگر وارد می‌سازند؟ اگر خود بر می‌گردد چه تضمینی وجود دارد که اعمال زشت گذشته‌اش را ادامه ندهد؟ و اگر مأمورانی هستند که او را می‌آورند، برای چه از اول بردند؟ چه اشکالی داشت که در همان کالبد اولیه، ادامه حیات می‌داد تاجایی که به درجهٔ رشد برسد؟ مگر هزاران انسانی که یک مرتبه، متحول شده و توبه می‌کنند در جسم دیگری می‌روند و صدها سؤال دیگر که در مکتب بی‌اساس تناسخیون بدون پاسخ خواهد ماند!

در پایان اصطلاحات زیر در زمینهٔ تناسخ جهت آگاهی خوانندگان عزیز بیان می‌شود:

نسخ: بازگشت روح انسان به کالبد انسانی را گویند.

مسخ: بازگشت روح انسان به کالبد حیوان را گویند.

فسخ: بازگشت روح انسان به درخت را گویند.

رسخ: بازگشت روح انسان به جماد را گویند.

چگونگی ارتباط با روح انسان

افرادی هستند که قادرند با روح مُردگان، آن هم در سطح بسیار نادر ارتباط برقرار نمایند، که موهبتی خدادادی و عنایتی است که پروردگار عالم به ایشان عطا نموده‌اند. بدین نحو که شخص ارتباط‌گیرنده و مجاز به آن ارتباط، درخواست خود را با روح راهنما مطرح می‌نماید و تقاضای خود را به وی اعلام می‌کند. حال چنانچه روح انسانی که مورد نظر بوده، دارای شرایطی باشد که جهت او برای این ارتباط مجوز صادر شود، اجابت درخواست ارتباط‌گیرنده طی مدت زمانی بین یک تا چند روز به‌طول می‌انجامد که طول زمان انتظار برای ارواح طیبهٔ شهداء، صالحان و نیکوکاران بنا بر تقدس روح مربوطه متفاوت است. پس از آن در موعد مقرر، روح شخص متوفی

تحت شرایط خاص و مراقبت ملائک ویژه، حاضر می‌شود و زمان آن محدود و سؤالات در حدی جواب داده می‌شود که روح متوفی اجازهٔ پاسخ به آن را داشته باشد.

همچنین در رابطه با مسایل مادی که ممکن است بین اعضای خانواده‌ای مطرح شده باشد و هیچ راه حلی برای آن نداشته باشند و یا سؤالاتی پیرامون وصیت‌نامه متوفی و یا مشکلاتی که بین خانواده ایجاد شده و کلید اسرار آن نزد متوفی می‌باشد (البته نه برای همه، بلکه برای اشخاص خاص و یا آشنا با شخص ارتباط‌گیرنده) تقاضای ارتباط با متوفی از روح راهنما مطرح می‌گردد که ممکن است با موافقت و یا عدم قبول آن مواجه شود و در صورت موافقت و تعیین زمان به‌طوری که در بالا گفته شد، اقدام صورت می‌پذیرد.

اما گاهی اوقات نیز بر اساس ضرورت و در شرایط خاص ارتباطی به‌طور غیرمترقبه و دور از انتظار برقرار می‌شود که در پی آن روحِ شخصیتی بزرگ حضور یافته و بیاناتی را مبنی بر سرگذشت یا واقعه‌ای جهت عبرت، هدایت و تنبیه حاضرین در جلسه، بیان می‌نمایند.

اینجانب بر خود فرض دانستم شرح چگونگی تعدادی از این جلسات که شخصاً در آنها حضور داشته‌ام را جهت اطلاع خوانندگان عزیز بیان کنم. امید است همان‌گونه که هدف اصلی نگارش این

کتاب می‌باشد، مورد رضایت خداوند آمرزنده و راه‌گشای سعادت دنیا و آخرت خوانندگان عزیز قرار گیرد.[1]

تقاضای یک روح و افشای یک راز

بنابر خواهش یکی از آشنایان، پس از طی مراحل مقدماتی با روحِ مورد نظرشان که شخص مؤمن و معتمدی بود، ارتباط گرفته شد. بعد از عرض سلام به درخواست افراد خانواده‌اش که آنجا حضور داشتند

۱- مستندات پیرامون مطالب عنوان شده شامل:

الف- «کتاب انسان روح است، نه جسد نوشتهٔ دکتر رئوف. ترجمهٔ استاد زین العابدین کاظمی خلخالی».

ب- «کتاب ارتباط با ارواح نوشتهٔ آلن کاردک».

ج- «کتاب عود ارواح نوشتهٔ آیت الله مکارم شیرازی. چنین آورده است که: ارتباط با ارواح را به‌عنوان یک واقعیت می‌توان پذیرفت.....».

د- «کتاب حقیقت روح نوشتهٔ احمد زمردیان. نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دهم ۱۳۸۴. صفحهٔ ۲۹۰ الی ۳۰۸ به تفکیک ذیل:

پیام ارواح. ص ۲۹۰ تا ۲۹۲

چند پیام از ارواح مستضعفین. ص ۲۹۳ تا ۲۹۴

پیام‌های دیگر ارواح. ص ۲۹۴ تا ۲۹۶

پیام از ارواح مجرم و خطاکار. ص ۲۹۶ تا ۲۹۹

پیام ارواح در خداشناسی. ص ۲۹۹ تا ۳۰۱

ارواح مترقی اوامر و نواهی الهی را تأیید می‌کنند. ص ۳۰۷ تا ۳۰۸».

از وی خواسته شد اگر دِینی بر گردنش هست یا خواسته‌ای دارد بگوید.

او نام یکی از همسایگان را برد و گفت: «دختر آن همسایه باید از من راضی شود. تنها مسئله‌ای که بیشتر از همه برایم ایجاد اشکال نموده و به‌خاطرش رنج می‌برم، همین است.

زیرا یک روز شخصی که قصد داشت از آن دختر خواستگاری کند جهت تحقیق به مغازهٔ من آمد. به او گفتم: «به نظر من با این خانواده وصلت نکنی، بهتر است». البته هیچ دلیلی هم نداشتم که برایش اقامه کنم یا خودم را بتوانم قانع سازم. شاید یک کینهٔ دیرینه از پدر خانواده و وسوسه‌های شیطان بود که مرا بر آن داشت این‌چنین اظهار کنم. به هرحال آن شخص از این خواستگاری منصرف شد. حال اگر می‌خواهید کاری برای من انجام دهید، رضایت آن دختر را به‌دست آورید». چند جملهٔ دیگر هم گفت و ارتباط قطع شد. به دنبال تعقیب و ریشه‌یابی موضوع بر آمدم. یکی از فرزندان ایشان نزد آن دختر می‌رود و می‌گوید آیا شما از پدر من راضی هستید؟ آن دختر می‌گوید: «آری، چرا راضی نباشم؟!». اتفاقاً پدر شما کاسب مؤمن و چشم پاکی بود. خداوند رحمتش کند. مراجعه‌کننده می‌گوید: « آخر با روح پدرم ارتباط گرفتیم. او گرفتار بود و گفت:

«گره این مشکل به‌دست شما باز می‌شود. اگر شما او را حلال کنید، آزاد می‌گردد».

دختر می‌گوید: «آخر چرا رضایت من؟! تا به یاد دارم پدر شما از گُل بالاتر به من نگفته است». حتماً اشتباه می‌کنید. معلوم می‌شود، آن روحِ پدر شما نبوده است. فرزند آن شخص می‌گوید: «بود، با حرف‌هایی که پدرم زد، مطمئن شدیم که روح خودش است. گویا یک روز شخصی قصد داشته به خواستگاری شما بیاید. از پدر من دربارهٔ خانوادهٔ شما سؤال می‌کند. پدرم نیز بدون انگیزه، اظهار می‌دارد به نظر من اگر با این خانواده وصلت نکنی بهتر است».

هنوز صحبت ایشان ادامه داشته که آن دختر می‌زند زیر گریه و می‌گوید: «پس پدر تو بود که روزگار مرا سیاه نمود و مرا خانه‌نشین کرد؟ خداوند او را نیامرزد. هرگز حلالش نمی‌کنم. سن من دیگر بالا رفته و کسی به خواستگاریم نمی‌آید. من از زندگی خیری ندیدم. او را هرگز نمی‌بخشم. هرگز!!»

روح منافقی که چاپلوسی پیامبر را می‌کرد

پیشنهاد و اجازهٔ این ارتباط قبلاً از سوی راهنما اطلاع داده شده است.

ارتباط برقرار می‌گردد. واسطه می‌گوید: «یک جوی آب نشان

داده می‌شود که آب تیره و سیاه رنگی با سرعت در آن می‌گذرد. بخار سفید رنگی مثل ابر از آن برمی‌خیزد. یک نفر در حالی‌که زبان او از دهانش بیرون است، بر بالای آن از مچ پا آویزان می‌باشد. اطراف دهان وی پُر از چرک و جراحت است. از زبانش قطره قطره خون به داخل آب می‌چکد. بخار آب بیشتر می‌گردد به حدی که دودش سراپای او را فرا می‌گیرد. او در حال دست و پا زدن می‌باشد». صدایی می‌آید که می‌گوید: «موضوع این شخص در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۰۴ گفته شده است.[۱] آری، زبان چنین می‌باشد. این شخص در نزد پیامبر می‌آمد و چاپلوسانه صحبت می‌کرد، اما در پشت سرِ آن بزرگوار گفتگوهایی بر علیه ایشان می‌نمود. صدا قطع می‌شود و صحنه ناپدید می‌گردد». راهنما پیرامون اشخاص منافق و چاپلوس مطالبی می‌گوید و افراد حاضر در جلسه را از چنین اعمالی برحذر می‌دارد.

۱- «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یعْجِبُک قَوْلُهُ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَیشْهِدُ اللَّهَ عَلَی مَا فِی قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ. و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وامی‌دارد و خدا را بر آنچه در دل دارد، گواه می‌گیرد و حال آنکه او سخت‌ترین دشمنان است».

سکوت در برابر ناحق، اظهارات یک روح مؤمن

یکی از برادران نیکوکار و مورد اعتماد، دوست صمیمی خود را که از دنیا رفته و شخص بسیار مؤمن و پرهیزکاری بود، در خواب می‌بیند که مُعَذب و گرفتار است. چون نسبت به وی ارادت زیاد داشت، چند مرتبه مراجعه کرد که از موقعیت آن مرحوم با اطلاع شود. بالاخره بعد از اجازهٔ تماس و برقراری ارتباط، روح آن برادر مؤمن حاضر شد و چنین بیان نمود:

«السلام علیکم و رحمة الله و برکاته. ما زیستیم غریب، رفتیم غریب و حال هم غریب آمده‌ایم. دلم نمی‌خواست بیایم. فرزندان من به جز یک نفرشان، بی‌وفایی اختیار کرده‌اند. بی‌وفایی را در دنیا دیدم و حال نیز می‌بینم. اما بگویم اینجا بسیار سخت است! زیاد در فکر باشید! در فکر باشید! که اینجا مقررات شدید است، مخصوصاً برای آنهایی که محکوم می‌شوند. بعضی از افراد مؤمنین که به برزخ وارد می‌شوند، برای مدتی ایشان را در برزخ بر مقامات مختلف سیر می‌دهند. این مدت سخت‌ترین روزها برای روح انسان است. چون می‌بیند عذاب و دردهای گوناگونِ دوستانی را که در دنیا می‌شناخت. در فکر و هراس می‌افتد که خود اهل کدام است؟ اگر جسم، این صحنه‌ها را مشاهده کند، مجنون می‌شود و می‌میرد، ولی روح زنده است و باید تحمل کند».

از ایشان سؤال شد موقعیت شما چگونه است؟

جواب داد: «من از جمله افرادی هستم که جای خوب و مناسبی دارم. اما در یک ناراحتی به‌سر می‌برم. برای یکی از دوستان نزدیک هم در خواب پیام فرستاده‌ام. به من می‌گویند تو در جمعی بودی که آنجا سخن ناحقی گفته شد و با وجودی که حقیقت را می‌دانستی اما سکوت اختیار کردی، آن صحنه را نیز بر من نشان دادند و گفتند: فعلاً جرم تو تا مدت زمان معینی چنین خواهد بود. هر شب سه‌شنبه، غذایی شبیه ران برهٔ کباب شده‌ای را برای من می‌آورند که تناول کنم. وقتی اندکی از آن را می‌خورم، دهان مثالی من تاول می‌زند و از عطش در تلاطم می‌افتم. آن غذا بسیار تلخ است. دهان و زبانم شدیداً می‌سوزد. البته چندی پیش باغی از درخت خرما و انگور به من دادند و آن ناراحتی نیز به نصف تخفیف داده شد. آنها گفتند: این هدیه‌ای است از مکهٔ معظمه که دوستی جهت تو فرستاده است».

نام آن دوست را گفت و از حاضرین خواست که سلام و تشکر ایشان را به اطلاع آن بزرگوار برسانند. بعداً معلوم شد هنگامی که آن رفیق باوفا جهت ادای فریضهٔ حج به مکه مشرف شده است به نیابت از آن مرحوم اعمال حج گذاشته، که این‌گونه از سوی حضرت احدیت مورد قبول قرار گرفته است. در اینجا آن روح گفت: «خُب! دستور دادند، برویم. همیشه شما در منزل دنیوی ما می‌آمدید و

خداحافظی می‌کردید و من در بیت خود بودم و حال شما در بیت خود و من بر شما وارد شدم و حال هم می‌روم. خداوند همهٔ ما را در صف صالحان قرار دهد».

پس از رفتن روح آن برادر مؤمن، راهنما در نظر واسطه ظاهر می‌شود و چنین می‌گوید: «هر چیزی که از طرف خداوند باشد حکمت است. یک ناراحتی که انسان در دنیا می‌کشد از عذاب برزخش کم می‌شود و آن ناراحتی که در برزخ می‌کشد از عذاب قیامتش می‌کاهد. خداوند رحیم، بندگانش را دوست می‌دارد. اما بندگان غافلند و نمی‌دانند. این‌گونه علت‌ها فقط برای مدت معینی مثلاً چند ماهی ممکن است باشند، بعداً تغییر می‌کند. هرکس که هنوز قابلیتی برای اصلاح شدن داشته باشد، اگر باز هم مورد دیگری داشته باشد، به نحو دیگری عذابش می‌دهند تا کاملاً اصلاح شود. خیلی از روح‌ها هستند که عذابشان سخت است و در طول هفته، بیش از یک الی دو ساعت استراحت ندارند. البته این استراحت در بیابان‌هایی است که گرگ‌های درنده در آنجا هستند و یا در اطراف آتش و جاهای بدتر از آن می‌باشد. اما دربارهٔ روحی که با ایشان تماس گرفتید، فرق می‌کند. استراحت ایشان به جز چند ساعت در هفته، بقیه در بهترین جاها می‌باشد. تا آنجایی که من در جریان قرار گرفتم، جای خوب و سالمی است. شما برای کمک به وی و

برطرف شدن این ناراحتی که بر او داده شده است، شب‌ها بین نماز مغرب تا عشاء یا دو رکعت نماز به‌جا آورید یا اینکه قرآن و فاتحه‌های ممتد تلاوت کنید. این کمک می‌کند که در آن ساعت معین، ناراحتی تخفیف داده شود و ان‌شاءالله کاملاً برداشته شود.»

مجازات به‌خاطر سه تومان

بنا به میل ارتباط‌گیرنده، اجازهٔ تماس با روح شخصی که مورد توجه وی بود، گرفته شد و در وقت تعیین شده ارتباط برقرار گردید. ارتباط گیرنده از سوی خود و افراد حاضر در جلسه، بر وی سلام کرد.

آن روح گفت: «من نیز خدمت کسانی که دعوتم کرده‌اند، سلام می‌کنم».

ارتباط‌گیرنده از ایشان درخواست کرد راجع به عالم برزخ و خودش صحبت کند.

گفت: «تا نیایید هر چند برای شما تعریف کنند، نه گوش بدهکار است و نه چشم. من هم هرگز فکر نمی‌کردم چنین باشد. تعریف، تعریف است اما کِی می‌شود به مانند آنچه که دیده می‌شود؟ ولی خوب است اگر در آن مملکت، هر غریب و تازه واردی آشنای خوبی داشته باشد».

از ایشان سؤال شد: آیا خیراتی که در راه خداوند جهت شما داده می‌شود، تأثیری به حال شما دارد یا خیر؟ جواب داد: «خداوند عادل است و امانت‌نگهدار. اگر برگ درختی به یک گوسفند بدهید، او ثوابش را خواهد داد».

پرسیده شد آیا مشکلی دارید که ما بتوانیم جهت آن خدمتی انجام دهیم؟

گفت: «در سه هفتهٔ اخیر، هر هفته به مدت چهار ساعت آب دهانم چون مایعی غلیظ می‌گردد. به‌گونه‌ای که با دست آن را حس کرده، بیرون آورده، دور می‌انداختم. به من گفتند: حدوداً پنجاه سال قبل، در بازار از شخصی مبلغ سه تومان قرض گرفته‌ای و دیگر آن را نپرداختی. نمی‌دانم شما آن شخص را می‌شناسید یا خیر؟ او فوت کرده است. قدیمی‌ها وی را می‌شناسند. اسمش غلامحسین انبوری بود و در بازار بوشهر مغازه داشت. به من گفتند: این ناراحتی به خاطر آن بدهکاری است».

سؤال شد، پس نتیجهٔ زحمات شما در نتیجهٔ ارشاد مردم چه بود؟ پاسخ داد: «اگر نتیجهٔ آنها نبود، اکنون، ما در اینجا نبودیم».

وقتی سؤال دیگری را خواستند مطرح کنند آن روح گفت: «دیگر از شما عذر می‌خواهم چون اِذن تکلم نیست، با اجازهٔ شما. خداحافظ».

فصل ششم: سروش‌های غیبی

براساس قولی که قبلاً داده شد به ذکر یکـی از سـروش‌هـای غیبـی می‌پردازیم.

این ندای غیبی بر زبان بنده‌ای از بنـدگان مخلـص حـق تعـالی کـه دارای چنین موهبت الهی می‌باشد جاری گردیـد و حقیـر نیـز کـه بـه لطـف خداونـد رحمـان مجـاز بـه اسـتماع آن بـودم، سـعی کـردم حتی‌المقدور همهٔ گفتار را یادداشت نمایم. امـا چـون زبـان گوینـده، خارج از اختیار وی و با سرعت تکلم می‌نمـود، کلمـاتی از قلـم افتـاد که باعث بی‌نظمی در بعضی جملات گردیده اسـت. از آنجـایی کـه جملات از سوی گوینـده مجـدداً تکـرار نمی‌شـد، لـذا آنچـه ثبـت و یادداشت شده است، عینـاً و بـدون دخـل و تصـرف نوشـته می‌شـود. **لازم به تذکر است که دریافت‌کنندهٔ ایـن نـدای غیبـی و چگـونگی**

آن، جدا و مجزا از ارتباطاتی است که قبلاً ذکرشان گذشت. اسرار این سروش و مواردی از این قبیل نزد نگارنده محفوظ می‌باشد که به یاری خداوند کریم در صورت حصول توفیق به درج آنها در جلدهای بعدی خواهیم پرداخت.

سروش غیبی (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و خداوند می‌فرمایند: «قسم به آفتاب هنگام ظهر». و ما می‌دانیم که هنگام ظهر، اوج تابش و نهایت پرتو افشانی خورشید و شدت نور و گرمای آن می‌باشد.

همان‌طور که می‌دانید، نور و حرارت خورشید حیات‌بخش است و زندگی انسان‌ها، جانوران و نباتات همه بستگی به آن دارند. این حکمت و نعمت خداوند بر بندگان است که خورشید را آفرید تا با نظمی که در آن وجود دارد، زندگی موجودات را تأمین کند. اگر در کار خداوند دقت کنیم با کمی توجه درمی‌یابیم که چه نظم عظیم و چه اسرار مهمی در خلقت نهفته است و جز خداوند کسی به شکافتن و پی‌بردن آن نائل نمی‌شود و کسی نیست که بتواند آن حکمتی که

در خلقت نهفته است را بسنجد و بفهمد و بیان کند. اما خداوند، گوشه‌ای از علم آن را به ما آموخته است و آن درک عظمت و قدرتش در امر خلقت می‌باشد.

وقتی بر وضعیت کُرات آسمانی و تمام کُرات موجود، توجه می‌کنیم تنها چیزی که درمی‌یابیم عظمت و رحمت خداوند است، نه چیز دیگر. ما قادر به خلقت ذره‌ای آفتاب نیستیم. ذره‌ای که کوچک‌ترین قسمت از هر چیز است و از کوچک‌ترین ذرهٔ آفتاب که قسمتی از نور خورشید است، آگاه نیستیم. ما نمی‌توانیم تصور کنیم که آن ذره چیست؟ و آن آفتاب چیست؟ و آن خورشید چیست؟ اینها را تنها خداوند که خالق است و همهٔ موجودات را خلق فرموده است، می‌داند و پی بُردن به آنها برای بندگان محال است. شما می‌توانید با علمی که خداوند در وجود افراد نهفته است به بخش بسیار کوچک و اندکی از آن پی ببرید و این خواست خداوند است که قدرت خود را به شما بنمایاند.

شما حتی ذره‌ای از خاک را نمی‌شناسید. ذره‌ای خاک که نزدتان بسیار ناچیز است. انسان‌ها تصور می‌کنند که به بسیاری از چیزهای طبیعت دست یافته‌اند و می‌توانند آنها را به‌وجود آورند، ولی غافل از اینکه مادهٔ اصلی آن، از کجا به‌وجود آمده و چیست؟

اگر انسان بتواند مادهٔ اصلی را خود به‌وجود آورد که آن هم محال است، آنگاه پی به عظمت خداوند می‌برد. به همهٔ دانشمندان موجود در جهان بگوییم که شما برگِ درختی به‌وجود بیاورید که مادهٔ آن را خودتان ساخته باشید. فقط همین!

حال ببینید چقدر درخت و نباتات مختلف با برگ‌های گوناگون، ریشه‌های متفاوت و میوه‌های متنوع وجود دارد که بشر قادر به شمردن و شناختن همهٔ آنها نیست. آن وقت ادعا دارد که همهٔ اینها به‌خودی خود، به‌وجود می‌آید و بشر می‌تواند در طبیعت دخالت کند و چیزهایی بیافریند. این انسان چقدر ناسپاس و مغرور است؟ این انسان که از آب نطفه به‌وجود آمده تا این حد خود را بزرگ می‌پندارد و با خداوند به رقابت می‌پردازد.

خداوند قدرت خود را در هر مخلوقی آشکار فرموده است. خداوند، عالمان و دانشمندان را دوست می‌دارد و متفکران را احترام و تکریم می‌فرماید. توصیه می‌کند که در طبیعت سیر و سیاحت کنید و علم بیاموزید و در نهایت به قدرت خالق جهان پی ببرید. از نعمت هایش بهره گیرید و شکرگزار آنها باشید.

منتها بشر، همهٔ آنها را از قلم انداخته و تنها یک قسمت آن را عمل می‌نماید. از نعمت‌های خداوند به حد کمال استفاده می‌کند ولی ناسپاس

می‌شود. یعنی به‌جای شکر، کفران و به‌جای شناخت، او را انکار می‌کند و همهٔ چیزهایی که کم و بیش می‌دانید.

آیا تصور می‌کنید جـزای ایـن نـوعِ ابنـاء بشـر چیسـت؟ و خداونـد چگونه باید با آنها برخورد کند؟ شما که مخلوق خداوند هستید اگـر خدمتی به کسی بکنید، در مقابل توقع انجام خدمت دارید و متوقع هستید که آن خدمت جبران شود و چنانچه کمـی دیـر شـود از رفتـار خود پشیمان می‌شوید. اما وقتی خداوند خالق است و رحمـان، سـتار اسـت و تـواب و بسـیار صـفات دیگـر کـه فقـط او دارای آن صـفات می‌باشـد، تمـام گناهـان و تمـام ایـن ناسپاسـی‌ها را بـا انجـام توبـه‌ای می‌بخشـد. همـین کـه کسـی بـه گنـاه خـود و بـه اصـل قضـیه پی ببرد و توبه کند، همان کافی است که خداوند، وی را می‌بخشـد، هر چقدر هم گناهانش سنگین باشد. کـه او بسـیار بخشـنده اسـت و برای آنهایی که فرمانبردار خداوند هستند و تنها وظیفهٔ کوچکی را در مقابل خدای خود انجام می‌دهند چه پاداش‌هایی قرار داده است؟

این نوع رفتـار مخصـوص خداونـد می‌باشـد کـه در مقابـل وظیفـهٔ کوچک، این همه پاداش عطا می‌کنـد. امـا خداونـد عـذاب می‌کنـد بندگان ناسـپاس خـود را و آن عـذاب در مقابـل ایـن ناسپاسـی بسـیار عادلانه و در عین حال بسیار ناچیز است.

این نعمت خداوند است که به شما قدرت می‌دهد کار کنید، کسب روزی حلال نمایید و امرار معاش کنید. همه چیز از اوست. او به شما فرزند عطا می‌کند و شما از آن رزقی که برایشان مقرر داشته به آنها می‌خورانید و شاید این تنها قسمتی از وظایف محول شدهٔ والدین باشد که انجام می‌دهید. اما در مقابل از فرزندانتان زیاد توقع دارید. اگر او کوچک‌ترین خطایی انجام دهد و آن‌طور که میل شماست رفتار نکند، وی را سخت تنبیه می‌کنید. در حالی‌که باید متوجه باشید همهٔ آنچه را که در اختیار او گذاشته‌اید، از آنِ خداوند بوده است. حتی خود فرزند را هم خالق یکتا به شما عطا نموده است.

این خصلت بشر است که در مقابل ارائهٔ محبتی، توقع محبت دارد و در برابر نافرمانی فرزند، برانگیخته می‌شود و قصد تنبیه او را می‌نماید. آیا عذاب خداوند در مقابل آن همه نعمت و این همه ناسپاسی غیرعادلانه است؟! پس اگر خداوند وعدهٔ دوزخ می‌دهد، این حق هر شخص ناسپاس بوده و بسیار اندک است. گرچه بسیار سخت و سوزنده و غیرقابل تحمل می‌باشد.

آری، هرگز غیرعادلانه نیست و نمی‌توان گفت: «چرا خداوند تنبیه می‌کند». اگر خداوند بهشت را با همهٔ نعمت‌هایش خلق می‌فرماید، کسی معترض نیست. اگر آن را در مقابل اطاعت دستوراتش به

بنـدگان خـود می‌بخشـد، کسـی اعتـراض نمی‌کنـد. ولـی اعتـراض می‌کنند که چرا جهنم را آفریده و این یک نوع ناسپاسی و غیرعادلانه فکرکردن است، که آنچه را لطف خداوند است می‌پسندند و آنچـه را که عدل ایشان است نمی‌پسندند. اوست خداوندی که هر چه وعـده فرموده، انجـام می‌دهـد. قـولش صـادق اسـت و بـر هـر کـاری توانـا می‌باشد. از خداوند بخواهیم توفیق عنایت بفرماید تـا او را بشناسـیم و آنچنان که شایسته است، او را ستایش کنیم «اِن اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ».

سروشی غیبی (۲)

اَعوذُ بِاللهِ مِنَ الشّیطانِ الرّجیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

خداوند افتخار می‌کند بر بندگانی که از روی فهـم و ادراک، او را ستایش می‌کننـد و بـا خضـوع و ادب، سـر در پیشـگاهش بـر خـاک می‌سایند.

ایمانِ انسانِ مؤمن، لباس زیبایی است بر تـن او، کـه او را در عـالم دیگر و در ملکوت اعلی زیبا جلوه می‌دهد.

آری، غور و تفحص در جـلال و شـکوه خداونـدی کـه هسـتی را آفریده است، مانند کسی است که به دریا فرو رود و از آن دریا درآید

و فقط می‌تواند با خود، تنی خیس و آغشته به آب را، به ساحل برساند.

عظمت خداوند بی‌نهایت است و دستیابی به این عظمت از عهدهٔ کسی بر نیاید. آنچه خداوند فرموده‌اند و شما به آن دست یافته‌اید، از بزرگی جهان هستی و آنچه که از آسمان‌ها و ستارگان خلق فرموده است و به‌صورت تصویری مشاهده می‌کنید، بسیار بسیار عظیم‌تر است از آنچه که برداشت می‌کنید و بیش از این است که مشاهده می‌نمایید و یا دانشمندان به آن دست‌یافته‌اند. اما وقتی صحبت از تعداد بی‌نهایت ستارگان و سیارات می‌کنید، خداوند می‌فرمایند: «...وَ لا یَؤُدُهُ حِفْظُهُما وَ هُوَ الْعَلِی الْعَظِیمُ»[1] این همه، ستارگان و کهکشان‌ها برای من نگه داشتن آن و کنترل کردن آن، بسیار آسان است و هیچ مشکلی برای من ندارد. شما در برابر چنین خداوندی خضوع می‌کنید، چنین خداوندی را بنده هستید و چنین خداوندی را می‌پرستید.

آیا به حق است که این ایجادکنندهٔ جهان هستی را ستایش کنید یا خیر؟!

آنجا که سر به فرمان چنین خداوندی فرود می‌آورید و رضایت

۱- سورهٔ بقره آیهٔ ۲۵۵.

ایشان را جستجو می‌کنید، بدانید بهترین و زیباترین الطاف الهی را نصیب خود کرده‌اید و این موقعیت را از خداوند بدانید که فضل اوست که شما را به خود متوجه کند و شما به عبادت چنین خداوندی بپردازید.

فرمانبرداری از چنین مقام و چنین قدرتمندی برای شما افتخار است و فخر و مباهات باید کنید و بدانید از سوی او، برای فرمانبرداران، بهترین‌ها رقم خواهد خورد و شما نمی‌دانید در پس پرده، حسابگران چگونه حسابرسی می‌کنند و تقریرکنندگان به فرمان خداوند چه می‌کنند و چه می‌نگارند و در نهایت شما به کجا خواهید رفت و در کجا به شما جواز عبور خواهند داد؟

شما نمی‌دانید! اما به شما می‌گوییم و توصیه می‌کنیم از آنچه که به دنبال آن هستید، یعنی صراط مستقیم (بندگی خالصانه و مورد رضایت خداوند) منصرف و منحرف نشوید. هر چند کسانی از گمراهان و شیاطین انس و جن، بخواهند شما را از آن حقانیت، از آن نورانیت و از آن واقعیت منحرف کنند.

مبادا که اختیار اندیشه و فکر خود را به دست ناسپاسان و جاهلان بدهید که با چند جمله و یا چند کتاب، خود را در درجه‌ای از شعور و فهم تصور می‌کنند که می‌توانند بر ردِّ خداوندی و بر ردِّ یکتایی خداوند، قلم قرمز بکشند و یا اینکه بر او و آنچه که خداوند تدبیر

فرموده و می‌فرماید، خُرده بگیرند.

اینان جاهلانی هستند که ظرفیت دانش را ندارند و فکر می‌کنند با اندک دانشی می‌توانند در این پهنهٔ بی‌منتها و این گیتی نامحدود، جولان بدهند و به خالق آن، خُرده بگیرند. اینان خُرده‌هایی هستند که در طبیعت به زودی لگدمال خواهند شد.

آنان که خالصانه، خداوند را عبادت می‌کنند، تلألویی در روح پاکشان ایجاد می‌شود که انعکاس آن در نظر افلاکیان و در ملکوت اعلی و در عرش خداوند تجلی پیدا می‌کند. آنان حاصل اخلاص خود را در حیات دنیوی و زندگی پس از مرگشان خواهند دید.

ای گروه منکران به کجا می‌روید؟! چه کسی را برتر از خالق هستی سراغ دارید؟! چرا روح بلند پرواز خودتان را محبوس می‌کنید و به خود مغرور می‌شوید؟! در حالی‌که می‌توانید تا مرتبهٔ قُرب الهی مقام یابید و آنگاه دست نوازش خداوند را بر سر خود احساس کنید.

و اما ای کسانی که مرغ جانتان به هوای خالقتان پَر می‌کشد! بنده‌ای باشید که بر پای خود ایستاده‌اید و مقاوم باشید در سختی‌ها، سختی‌ها برای شماست. سختی‌ها را تقریر می‌کنند و مقرر می‌دارند تا شما را بیازمایند. عقب‌نشینی نکنید، در سختی‌ها نهراسید، بیماری و درد، برای رشد و کمال شما تعیین شده است. غفلت نورزید، از راهتان منحرف نشوید و به خداوندتان خُرده نگیرید. از او شکایت

نکنید، بلکه هر چند که می‌توانیـد بـر زبانتـان رضـایت و تسـبیح او را جاری کنید و از او بخواهید در سختی‌ها شما را یـاری کنـد و بدانیـد این از همهٔ اعمال و افعال زندگی شما مهم‌تر است.

برای این آمده‌ایم تا در این کوره، گداختـه و پختـه شـویم و شـکل زیبـاتری بـه خـود بگیـریم. مبـادا بهراسـید و از آن ذات مقـدس دور شوید، غافل و دلسرد گشته و صبر خودتان را از دست بدهید.

بـرای شـما و بـرای همـهٔ مسـلمانانی کـه خداوندشـان را دوسـت می‌دارند و به او فکر می‌کنند و برای آمرزش خود و رضایت خداوند، اشک بر دامـان جـاری می‌کننـد، آرزوی عـزت دیـن و سـربلندی در آخرت و شادمانی را می‌نماییم و شـما را بـه او کـه خـوب نگهـداری می‌کند و خوب محافظت می‌کند و از بلاها مصونتان می‌دارد و همـه گنج‌ها از اوست، می‌سپارم. دستتان در دست خداوندی که رحمـتش بر غضبش سبقت دارد.

«والسّلام علیکم و رحمةُ الله و برکاته».

حجاب از دیدگاه عالم غیب

حجاب را می‌توانیم تعریف کنیم به معنی حُجب و شرم و یا پوشش. پوششی برای شرم و حیا.

به زبان ساده اگر شرم کنیم از چشمانمان در وقتی که منظره‌ای را می‌بینیم که به او(چشم) مربوط نمی‌شود، حجابی بر چشم‌ها می‌کشیم؛ این حجاب از شرم است نه حجاب به معنی پوشش بر چشم.

اگر ما صرفاً بر چشممان پوششی بگذاریم دریچه چشممان را بسته‌ایم ولی آیا اگر تصویر امواج و یا منظره‌ای را که قبل یا بعد از حجاب دیده‌ایم در ذهن و فکر خود بیاوریم، این پوشش کامل است؟ و اگر از حجابی که بر روی چشم‌ها نهاده‌ایم عبور کند و به مغز برسد و تجزیه و تحلیل شود این دیگر فقط یک حجاب ظاهری است و حجاب از شرم نیست.

اگر گفته می‌شود که فردی چه زن و چه مرد حجاب کند، حجاب ظاهری باید با حجاب از شرم توأم باشد و حجابی که با شرم همراه نباشد حجاب کامل نیست.

حجاب ظاهر که برداشته شود؛ در رابطه با دیگران مسئله برخورد می‌کند ولی اگر حجاب از شرم برداشته شود این دیگر از درون به

خودِ انسان ضربه می‌زند.

اگر زنی حجاب کند و حجاب از شرم؛ نه خود گناه کرده اسـت و نه دیگران را به گناه وادار کرده است. اگر حجاب از ظاهر کند فقـط دیگران را از گناه کردن دور نگه داشته است ولی تضمینی نیسـت کـه از درون نیز خود، حجاب داشـته باشـد؛ و مـرد نیـز همچنـین اگـر بـه نامحرمی برخورد کرد و چشمش را بست و یـا رویـش را برگردانـد در اینجا حجاب ظاهر حفظ شده است و این تکمیل نمی‌شود مگر وقتی که به همین مرحله ختم شود و دیگر در مغز و فکر شـخص راجـع بـه این دیدن هیچ نوع تجزیه و تحلیلی انجام نگیرد.

پایان

ضمائم

شعار پیر

هو البصیر

هو العلیم

هو القدیر

ای انسان، بدان که خداوند

می بیند، می داند و می تواند.

پند نامه

۱. هیچ‌کس را بیشتر یا در حد خداوند دوست مدار؛ بالاترین مرتبهٔ محبت که همان عشق است مخصوص ذات مقدس و کبریایی ولی نعمتی است که از هر مهربانی، مهربان‌تر است «وَ هُوَ خَیرُ الرَاحِمِین».

۲. در هرچه اطراف تو است که جملگی مخلوق حضرت باری‌تعالی (عَزوجَل) است عمیق بنگر، تا آنجایی که شگفت‌زده به خود برگردی و این حیرت، تو را از امیال و هوس‌های ناپایدار و زودگذر باز دارد. چنان غرق عجایب خلقت شو تا درک عدل مطلق و سبوحیت و قدوسیت ذات اقدسش در یقین و باوَرت بنشیند و آنگاه آنچنان که باید و او(عَزوجَل) شایسته است، حضرتش را ستایش و پرستش کن و این بندگی را به هیچ‌گونه شرک نیالود و با هیچ متاعی معاوضه نکن که زیانی بالاتر از آن نخواهد بود؛ و چون بدین مرتبت رسیدی توکل تو قوی خواهد بود و لذا دل مطمئن دار که در نظر خواهی بود.

۳. و اما نمی‌خواهد بدانی که ذات نازنینش چه و کی و از کجا است که در این راه جز بن‌بست به‌جایی نخواهی رسید زیرا که

مغز و فکرت آن ظرفیت را ندارند، لذا بر عاقل است کـه راهـی را انتخاب نماید که پایان آن بن‌بست نباشد.

۴. هر چند سراسر اعضایت مریض گردنـد و فقـر و تهی‌دسـتی در نهایت خود، بر تو مُستولی شود، آنگاه ایوب را بـه یـادآور، کـه رضا، بالاترین مرتبهٔ بندگی است.

۵. بندهٔ مخلص باش، زیرا که مخلص هر چه کنـد بـه پسـند حـق کند و هر چه حق کند او می‌پسندد. این گوهری است کـه بـه دسـت غواصـان مـاهر و سـخت‌کـوش دریـای مـتلاطم عبـد و بندگی حاصل می‌آید، نه در هر بازار و بازارچه.

۶. دوستی را انتخاب کن که تو را سوای موقعیت، مقـام، زیبـایی، ثروت و نام و رسمت دوست بدارد، دوستت دارد به خاطر آنکه بندهٔ خدایی و به خاطر انسانیت و نه هیچ چیز دیگر.

۷. انس با قرآن، البته نه در حد صرف و نحو، بلکـه در حـد درک مفاهیم و بعد انجام رهنمودهایش را جزو اَهَمِّ برنامه‌های زندگی خود منظور بنما.

۸. از آنچـه حـلال و مبـاح گردیـده؛ خوراکی‌هـا، پوشـیدنی‌ها، زینت‌بخش‌ها و زیورآلات بهره‌گیر ولی با گناه و ناصواب نیـالا که چون زردهٔ تخم مرغی باشد که با ذره‌ای خون آلوده گردد.

۹. هرگز از این گفته «خواهی نشوی رسـوا همرنـگ جماعـت شـو!»

پیروی مکن که بسی ناحق و ناهنجاری‌هایی که بین افراد عادت گشته و انجام آنها را خداوند سبحانه و تعالی نمی‌پسندد.

۱۰. حق را بگو و در بیان آن و شهادت به حق بیم نکن که امر و سفارش حضرت حق جل‌جلاله چنین است.

۱۱. حرمت پدر و مادر و استاد واقعی را در حد اعلا نگهدار که آن نیز امر و توصیهٔ معبود و آفریدگارت(عَزوجل) می‌باشد.

۱۲. سخاوت، گذشت و جوانمردی پیشه ساز. حق دیگران را محترم شمار و بر دیگران ظلم و تعدی روا مدار.

۱۳. در زندگی دیگران تجسس مکن و در غیاب آنان قضاوت روا مدار. سخن به‌ناحق مگو و در آنچه علم و یقین نداری اظهار نظر مکن که چون با او رویارو قرارگیری شرمنده و بی‌مقدار گردی.

۱۴. نسبت به داشت و دارایی و آنِ دیگران بخیل نباش، که هرکه را بر اساس تدبیر و حکمت سهمی مقرر است.

۱۵. و اما کلام آخر، همواره به یاد آخر کار و آخرت باش که آن، سرای جاوید و همیشگی است و این دنیا کوتاه و ناپایدار و فریبنده و بی‌وفا، نامهربان‌ترین مادری که فرزندان خود را می‌بلعد و رحم در قاموسش معنی و مفهومی ندارد.[۱]

---

۱ - حسن پورشبانان.

وجدان

چون عقل و شعور و ادراک جمع گردد، وجدان پدید آید.

وجدان ممکن است بیدار یا خفته باشد.

چون وجدان بخُفت، نفس أماره بیدار و به‌تبع آن هوا و غضب، بند گسیخته و غیرقابل کنترل می‌گردد؛ و لذا جنایات و شرارت‌ها، تعدّی و تجاوز، ظلم و بیداد، اندیشه‌های شیطانی، خباثت و دنائت، خودخواهی و خودمحوری، بخل و کینه‌ورزی، حسادت و لئامت و نهایتاً قتل و آدمکشی حاصل وجدان خفته خواهد بود.

اما برخلاف آن، ظهور صفات الهی که صفا و محبت، از خود گذشتگی، هم نوع دوستی، بخشندگی، مودّت، ایثار، عطوفت و مهربانی، خیرخواهی، وفاداری و افتادگی از جمله آنهاست نتیجه بیداری وجدان و حاصل وجدان بیدار می‌باشند.

در بیداری وجدان، نفس در شکل مطمئنه‌اش ظهور می‌یابد؛ هوا و هوس، خشم و غضب در کنترل آید و جز در جای خود آشکار و هویدا نگردد.

وجدان بیدار، پایگاه تمیز و تشخیص است؛ با ابزار وجدان بیدار

است که خوب‌تر و زیباتر از خوب و زیبا مشخص می‌شود، حق از باطل و نیک از بد، بدتر از بد و احسن از نیک، زشت از زیبا و زیباتر از زیبا تمیز داده می‌شود.

وجدان بیدار یا وجدان فعال، تابشی است از مبدأ نور بر حریم حق و حقیقت.

وجدان: کانون نداهای ملکوتی که نفس را مخاطب قرار می‌دهد.

وجدان فعال یا وجدان آگاه و بیدار، تنها محکمه مطمئن و قابل اعتماد ستمدیدگان و مظلومین است.

وجدان: ابزار دقیق تعیین کننده مرز حق و باطل.

وجدان: قیراط و ترازویی که شاهینش هرگز میل به اشتباه و انحراف نکند، از کجی و نادرستی گریزان و رو سوی حق و ثواب نماید.

وجدان، اکسیری که کمتر پیدا می‌شود و بازارش کساد است.

قوام و نجات یک جامعه در سایه وجدان بیدار ممکن خواهد بود.

وجدان آگاه هرگز خطا نکند و اشتباه در آن حریم راه نخواهد داشت.

وجدان، شاخه‌ای از سبّوحیت و نشئت گرفته از زلال قدوسیت خداوند می‌باشد.

وجدان فعال، گُلعُزاری که کروبیان مِیل به حضور در پیرامونش کنند و شیاطین را سخت خشمگین و جَرّی می‌نماید.

پاک‌دلان و عاقلان را با وجدان سر و سرّی است فرحناک.

شاخص انسانیت و اصلی از اصول عدل و عدالت، وجدان است.

وجدان، اقیانوس آرامی که پاک‌دلان، قواصانش بوده و دردمندان و مظلومان، ساحل نشینانش.

خوشا آنان که دل را پاک، عقل را فعال و وجدان را بیدار نمایند؛ آنان به‌راستی رستگارانند، همچنین که ملائک را به تحسین وا می‌دارند.

خداوندا! دلی پاک، عقلی سالم و وجدانی بیدار نصیبمان بفرما.[1]

« آمین یا رب‌العالمین »

۱- حسن پورشبانان.

انسان...

انسان، عصارهٔ خلقت و مکمل هستی.

انسان، نقطهٔ عطفی در هستی.

انسان، موجودی سرآمد همهٔ مخلوقات.

انسان، صدفی در اقیانوس هستی که گوهر جان در خود دارد.

انسان، مجموعه‌ای حیرت انگیز و بسیار پیچیده.

انسان، موجودی که اکثر مخلوقات به برکت او آفریده شده‌اند.

انسان، کتابی قطور، عمیق، شگفت‌آور و ناخوانده.

انسان، اشرف مخلوقات که ناسوتیانِ دانشمند، کائنات فشرده‌اش خوانده‌اند.

انسان، آفریده‌ای که آفریننده‌اش خود را تحسین کرد.

انسان، موجودی که «أَسْفَلَ سَافِلِین» تا «الْأَعْلَیٰ عِلِّیین» جولانگاه اوست.

انسان، صندوقچه‌ای از اسرار و مکنوناتی چون عقل، اندیشه، غم، عاطفه و... .

انسان، موجودی که بی‌حقیقتِ خود حیوانی بیش نیست.[1]

۱- حسن پورشبانان.

زندگی چیست؟

زندگی: شوری پایان‌ناپذیر، غوغایی تا بی‌کران‌ها، نهری خروشان که هرگز نایستد و خشک نشود، گاهی موّاج و زمانی آرام، دلپذیر و روح‌بخش و گاهی گل‌آلود و حُزن‌آور، گَهی بر وفق مراد، همراه و دل‌انگیز، تسلیم و به کامِ دل و زمانی بی‌هدف، ناآرام، تند و خشن، لَختی بستر آرام قایق‌ها و گاهی گرداب وحشتناک.

زندگی: کوهی از غم‌ها، بیابان لایتناهی آمال و آرزوها، کویر رنج و دردها، آن‌کس که آن را شناخت و قصد از آن را دریافت، خوشبخت و آن‌کس که آن را عبث انگاشت و هدف آن را نیافت، ناموفق، بی‌هدف و نهایتاً زیانکارش خوانند.[1]

۱- حسن پورشبانان.

خوشبختی چیست؟

خوشبختی، بهره‌گیری از همه مواهب و امکانات زندگی، به‌گونه‌ای که تدبیر کننده‌اش توصیه فرموده است.

خوشبختی، دریافت نور از لابلای پرده‌های ضخیم ناکامی‌ها و خواهش‌های نفسانی، انتخاب و تعقیب مسیر تا دستیابی به منبع روشنایی و قرار گرفتن در حریم رحمت و رضایت خداوندی.

خوشبختی، احساس رضایت و ابراز بندگی و تسلیم در برابر اراده و مشیت خداوندی است.

خوشبختی، ایجاد آرامش درونی و غنای روحی است.

خوشبختی، نوای دل‌نشینی است در نهاد، که از هر نسیم جان‌بخشی لطیف‌تر، روح پرورتر، معطر و صفابخش‌تر است.

خوشبختی، آهنگی ملایم از جانب کمال، لباسی زیبا بر قامت زندگی و سروشی فرحناک بهر ما خاکیان، شهدی فراتر از انگبین و شرابی همچون سلسبیل.

خوشبختی، ارمغان یک زندگی سالم، بهره راه انبیاء و میوه درخت توحید.[1]

۱- حسن پورشبانان.

امید

امید: در انتظار تحقق خواسته‌ای بودن.

امید: پیوندی نامرئی از نبود تا بود.

امید: باوری برای تداوم زندگی.

امید: اگر تحقق پذیرد زندگی مطلوب است.

امید: رهیدن از تاریکی و گذشتن از طوفان.

امید: پنداشتی در سرچشمه بهترین‌ها و انگاشتی در اوج باورها.

امید: نوری به موازات زندگی و به وسعت یک عمر.

امید: حائلی بین خوشبختی و ناباوری.

امید: تحریک همت، انگیختن احساس، پروردن عاطفه.

امید: مکتوم در دل، باور در جان و انتظار در روح.

امید: رخشندگی و تلألؤ انوار از دور دست‌ها تا همین جا.

امید: شهدی ممدود، تصوری متجسم و انجامی متشکل.

امید: اگر به رحمت خداوند باشد ایده آل است.[1]

۱- حسن پورشبانان.

ای فرزند آدم!...

ای فرزند آدم!

من همدل کسی هستم که همراه من باشد، پس به‌سوی کرامت و مصاحبت من بشتاب و با من اُنس بگیر تا با تو اُنس بگیرم.

مرا انتخاب کن تا تو را برگزینم.

از من بپذیر تا من نیز از تو بپذیرم و در محبت به تو شتاب کنم.

ای فرزند آدم!

از کسی جز من بیم نداشته باش و مترس.

به یاد آور که هیچ قدرتی یارای مقابله با اراده من را ندارد.

از یاد مبر که هیچ اتفاقی در عالم جز به خواست من نمی‌افتد.

من هم‌نشین کسی هستم که به یاد من باشد.

من از رگ گردن به تو نزدیک‌ترم و تو را از خودت بهتر می‌شناسم.

ای فرزند آدم!

در هیچ حالی فراموشم مکن و یاد مرا از خود دور مساز.

در خلوت خود به اندیشه بنشین و در تنهایی خود سخنان مرا بشنو.

نعمت‌های مرا بشمار و خطاهای خود را به یاد آر.

مرا دوست داشته باش و محبتم را در دل دیگران نیز بکار،

مهربانی‌های مرا برایشان بازگو کن و سایه‌سار لطف مرا بر فراز وجودشان نشان ده.

ای فرزند آدم!

من سخنانت را می‌شنوم وقتی با من حرف می‌زنی و درد دل بازمی‌گویی، تو نیز سخنان مرا در کتاب من بخوان که فرشتگانم بر تو فرود آورند و من بدان وسیله با تو سخن می‌گویم.

اگر با همگان اُنس بگیری تو را از همگان بی‌نیاز می‌کنم و اگر با غیر من مأنوس شوی در هر کاری محتاج و گرفتار خواهی ماند.

ای فرزند آدم!

در شگفتم چگونه تو با دیگران اُنس می‌گیری و به دیگران دل می‌بندی درحالی‌که می‌دانی تنها خواهی مُرد و می‌دانی تنها در قبر خواهی خُفت و تنها در پیشگاه من خواهی ایستاد و تنها حساب پس خواهی داد.

آیا اندیشیده‌ای چقدر تنها خواهی بود؟... ساعتی؟! روزی؟! ماهی؟! سالی؟!.... چند هزار سال؟! چند میلیون سال؟!!!...

با خود فکر کن و بیندیش، هر قدر که قرار است پس از مرگ با من باشی در دنیا با من اُنس بگیر...

اگر لحظه‌ای!... لحظه‌ای

و اگر همیشه!... همیشه.[1]

۱- گردآورنده: حسن پورشبانان

صداقت

صداقت، میوه اخلاص
اخلاص، حاصل شناخت
شناخت، نتیجه تفکر
تفکر زائیده اراده
اراده از خواستن برآید
و خواستن ناشی از آگاهی
و آگاهی با آموختن و تلاش واقع شود.

اما ای عزیز، صداقت اساس تکامل و بنیان کمال است و کمال مطلوب، هدف خلقت انسان و چنین است که قرآن توصیه به تلاش، تفکر، تدبر، شناخت، اخلاص و صداقت می‌نماید.[1]

۱- حسن پورشبانان

ای کاش...

ای کاش آفریدگار را درک و جاه و جلالش را در باور می‌نشاندیم.

ای کاش فهم می کردیم که خداوند بی‌اندازه دوستمان می‌دارد.

ای کاش خود را می‌شناختیم و خویشتن را باور داشتیم.

ای کاش قدر مقام خود را می‌دانستیم و به حد منزلت خود پی می‌بردیم.

ای کاش انسان‌ها عطای خداوند بر خویش را می‌دانستند .

ای کاش فرزندان آدم چون او فقط یک خطا می کردند و این همه گناه نبود.

ای کاش پس از سال‌ها شیطان دیگر خجالت می کشید.

ای کاش می گذاشتند هر کسی به زندگی خود بپردازد.

ای کاش از دیگران ایراد نمی گرفتیم.

ای کاش تجسس در زندگی دیگران نمی کردیم.

ای کاش خیانت و جنایت نبود و حتی این دو کلمه نابود می‌شد.

ای کاش غیبت دیگران نمی کردیم و بد دیگرن نمی‌خواستیم.

ای کاش سَری بی‌عشق و دلی بی دلدار نبود.

ای‌کاش پرده‌ها برای مدتی کوتاه کنار می‌رفت.
ای‌کاش امکان برگشت زمان میسر بود.
ای‌کاش می‌شد احوال برزخیان را نظاره کنیم.
ای‌کاش دلی نمی‌شکست و نفرینی در کار نبود.
ای‌کاش سینه دردمندی نبود و آه جانکاهی بر نمی‌آمد.
ای‌کاش همیشه دعا می‌شد و دعاها اجابت می‌گشت.
ای‌کاش شادی چون خورشید بادوام بود و انوارش در همه جا نفوذ می‌کرد.
ای‌کاش صدای خداوند را در آسمان‌ها می‌شنیدیم.
ای‌کاش پرواز فوج ملائک را می‌دیدیم.
ای‌کاش همیشه خنده بود و هرگز غنچه‌اش پژمرده نمی‌شد.
ای‌کاش هرگز جدایی نبود و هجران‌ها به پایان می‌رسید.
ای‌کاش مردم قدر خورشید را هم می‌دانستند.
ای‌کاش غم‌ها یخ می‌زدند و غصه‌ها سر از لاک خود بیرون نمی‌آوردند.
و ای‌کاش کاشکی‌ها و ای‌کاش‌ها و حسرت‌ها نبود.[1]

۱- حسن پورشبانان

نماز...

نماز، سروشی از دیار خاکیان بر عالم افلاک.
نماز، روح عبادات و امتزاج خشوع و دلدادگی.
نماز، طپیدن جان در مقام عبد و بندگی.
نماز، استوار نامه و میثاق عشق و عاشقی.
نماز، انتقال نور و صدا از ناسوت به لاهوت.
نماز، شمیم انس گلستان معرفت و نسیم دل انگیز عاشقی.
نماز، طنین کلام از جان و قالب تا بیکران هستی.
نماز، سیر دل در حریم حرم یار.
نماز، تدوین قصه دلدادگی از دلدار.
نماز، قطره‌ای از عصاره کلام در مینای دل.
نماز، اِکسیر بندگی، تبیین خشوع و نشان دلباختگی.
نماز، رازی در نیاز و نیازی در راز.[1]

۱- حسن پورشبانان.

مناجات

الهی به ذاتی که هستی از اوست — به نوری که عالم منور بدوست
به نظمی که حاکم بود بر جهان — به عرش و مناجات کروبیان
الهی به نامی که در آسمان — کنند حمد و تسبیحت افلاکیان
الهی به اوصاف زیبندهات — به اسماء پاک و برازندهات
به سوز و به آه جگر سوختگان — به فریاد خاموش دل خستگان
الهی به عشق و به شوریدگی — به رندی و مستی و سرگشتگی
به جان‌های شیدای وارستگان — به دل‌های مشتاق پویندگان
به پاکی ذات وجودت قسم — رضای توأم آرزوست ای صنم
به بُستان مهرت تماشاگران — ز دریای لطفت تمنا گران
ز تقصیر خدمت وز این بندگی — همه بهره‌ام گشته شرمندگی
زبان را به حمدت ندادم بیان — ز تسبیح و شُکرت ندارم نشان
فرو سر نبردم ز طاعت به زیر — ز خجلت سرافکنده‌ام ناگزیر
برافروز دل از عشقت ای دل‌ستان — به لطفی که داری تو بر بندگان[1]

۱- حسن پورشبانان.